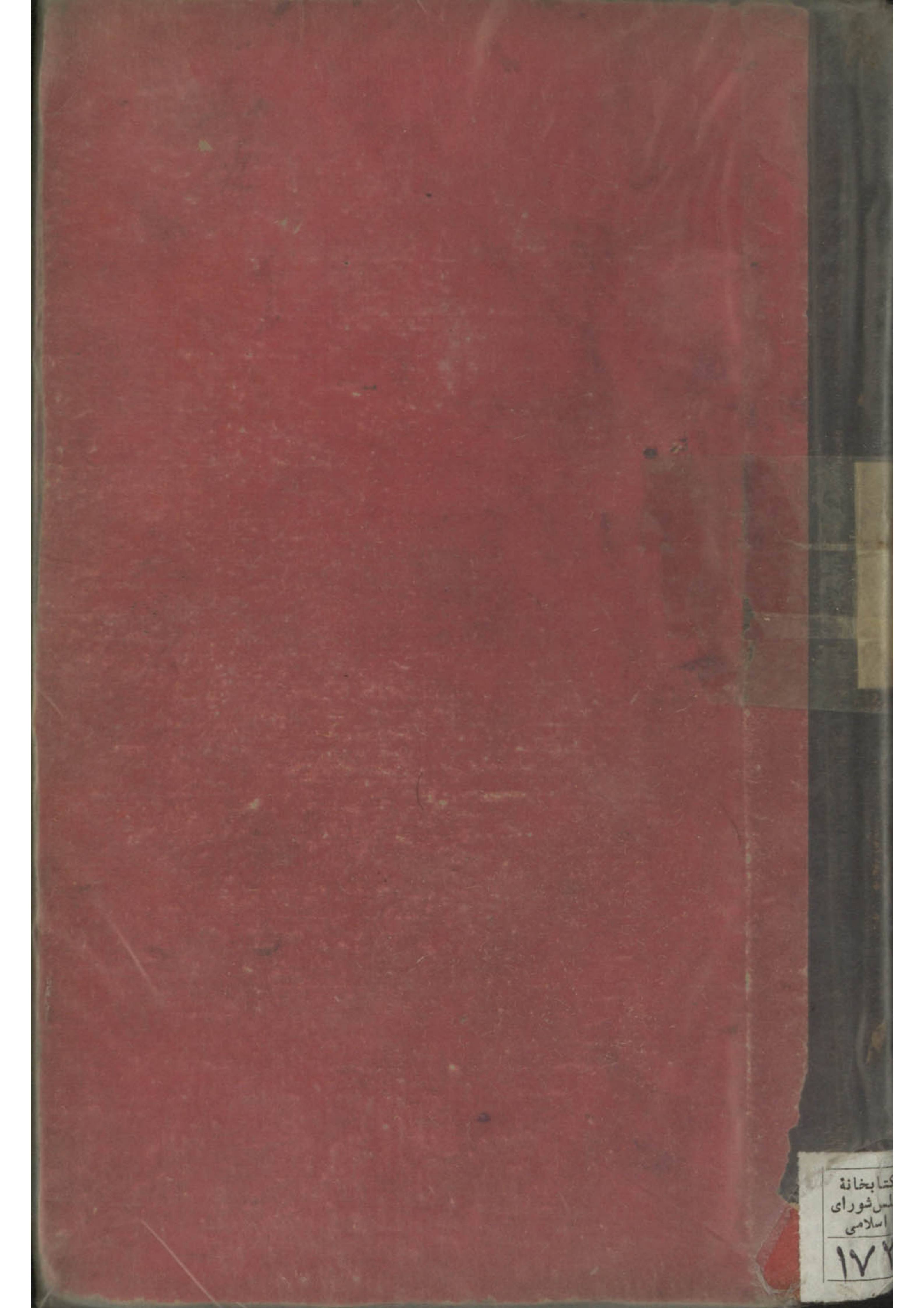


کتابخانهٔ
لس شورای
اسلامی
۱۷۲



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب منظومه خورشید خاور
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۲۹۹
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۸۴۶۴
621 · Un bon conseil.
...norama von Mohammerah vom Karoon ...
۱۷۲۹۹
۲۰۸۴۶۴


621 - Un bon conseil.
Panorama von Mohammerah vom Karoun
Kapyn.
۱۷۲۹۹
۲۰۸۴۶۴
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب منظومه حضرت خسرو خاور
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۲۹۹
شماره ثبت کتاب ۲۰۸۴۶۴

وبالله التوفیق

وعلیه التکلان

هذا

کتاب خورشید خاور

کتبه

از دست حقیر فقیر محمود محمدی

از ابتدای تحریر کتاب در یوم

پنجشنبه

سیوم

ذالحجه

از تاریخ قمری سنه و شمسی

۱۳۱۹/۱۳۵۹

از ابتدای تحریر تا الی خاتم فی تاریخ ۲۶ محرم ۱۳۶۰

تمام شد از برای ستوده خصال حضرت مستطاب شیخ محی الدین

از دست حقیر فقیر محمود کلب آستان پیران کاملی جادهٔ طریقت احمدی

طالب الله بتاریخ مذکور عبارت از یوم ۲۶ محرم الحرام سنه

۱۳۶۰

هو الله جل جلاله

بسم الله الرحمن الرحیم

ز و مای حمد ذات جهان آفرین
شنفتم نه پیر دانای هنر ور
نامش عادل شاه مشهور عام بی
پادشاه پاک عالی مقام بی
یکرو شاه جه ناد طلار شاهی
جنب امیران وزیران شاه
وت و براهین کو هر بار و ه
هر یک نجای ویش مدرا ورانور
ساقی سیم اندام مینای جام می
مدرا به و ناز چون مستان مست
منوش نان بش د شراب گلرنگ
ناگاه گردار چرخ مینا رنگ

بر اچون تعریف شای خاورزمین
پادشاهی بی نه ملک خاور
خاور بناش باغچهٔ ارم بی
دارای داغ برز کان کرم بی
نشت و بان تخت جهان مطاهی
بعضی دلیران داعی دولت خواه
تن و بارانی سال دارد و
طرزان جقهٔ طاوس پر تو
فتنهٔ شر آشوب آوات دازوی
مینای تخت شاه مینای می بدست
نه دست ساقی شیدای شوخ سنگ
تضا پیدا بی باآواز چنگ

خاصه تراش

خاصهٔ تراشی آماجه لاوه
مدرا باد ب نه ما بین صف
غلامی خدمت استادی سلمانی
بردش و پای تخت شای خاور پرست
شاه جاش خدمت ساقی ستانا
نگاش جامش گردکیش آه سرد
جامش هردا هر ریزانه تخت
تاج جواهر جقهٔ طاوس پر
کندش نروی تن شاناز دی خاک
نزاری مرات سیاه بخت ویم
بی رنجه و بی سود و بیران حال ویم
ها و خلق ناگاه عمرم و بار بو
منالا پری تخت سیای ویش

سجدهٔ زمین بردمدرا و پاده
جام بلوری گرته به نکف ه
ستانا و نا و جام گنعانی
تا به دو و دین محمد صلوات
صلوات و دین محمد و انا
دودش نگرد ون زیادتر و یرد
لراو خلوت دارای بلند بخت
با هر بند لال نگین ناز پر
ویش گیله مجنون برگ بدن چاک
بیراش گفتن تاج تخت ویم
بی ناساز بخت جاگه خالی ویم
داخوم چند ناکس و شادیم شاد بو
رم زم ملدونا تاج و تخت ویش

جرگهٔ امیران و وزیران شاه　　حاضر بین جنی خاصان درگاه
هر یک برگنگی نگردن ثناش　　هر یک بجز نفی نگردن ستاش
آخر وزیری جهان دیدهٔ　　وامندهٔ شاهان پسندیدهٔ
سجدهٔ زمین برد گر واز زار　　دات ای شهریار شاهی خاور دیار
جه لطف خالق بنیای داوری　　بکس نماز شیوهٔ سروری
ای جرگهٔ ای جم مانوش و تار　　به بلج شهریار ویران بو صد جار
بلا زانا شش گمنهٔ کمتر　　بچپش زویرن شهنشاهی خاور
شاه دات ای وزیر صاحب عقل و فام　　باد کار بزم آباد و اجدادم
او زود نگاه جام جهان بنیم که　　مروی تم نفرق کلم حوش آورده
سیار یحمان نیاز پرورده　　آسو دنمای رنگ آزینه طی کرده
وزیر دات ای شاه عمرت زیاد　　دنیا بادبین هر شود باد
هرچه بندین رها کرجه بند　　عدلت واد گر زدی ارجمند

جنذی بیناک

چندی بیناگر مسکین نوازی　　تا خالق بلطف جنیت بو راضی
طمع بدو پیت کابن گر مدار　　بیو بوارث شاه خاورد بار

نثار کردن پادشاه فقیران را

شاه دات ای وزیر دانای هنرور　　افلاطون نظام آصف سرور
داجه جارچیان جارکیشان دشار　　درویش و مسکین تمامی هزار
کردین حاضر بان گوشهٔ حصار　　تابه و پیشان گوهر نجردار
تا بدبت دیم احسانکم پیشان　　عذر نا عدلیم بوازدن لیشان
بلکم بکیشان جه دل جه عای　　کردین بری من جه صبح گاهی
سجدهٔ زمین برد وزیر هوشیار　　دردم فرمان داجارچی گفت و شار
هرکو فقیری چنم بار یون　　مسکین و هزار بی قرار یون
گرد حاضر بیان جه میدان شاه　　احسان بخشو شاه حشمت پناه
جارچی جارکیش غوغا گفت نثار　　فقیر و مسکین درویش و هزار
جوق جوق رو نیا نقاپه شاده　　رای مهدی نیبرشو براده

شادات بگنجور باد و خزانه   تا بدن وندر یکتای یگانه
گوگر یا سطلی گران بار سنگ   طلا بجز دار جواهر بسنگ
اوره شناش کرد شای خاورزمین   بیا و سعه د جهان آفرین
کدامنعم به سکیت توانگر   جه لطف بیچون بنیای بانثر
خراج هفت سال بخشابد شاله   شای خاورزمین بنذر اولاد
هرچه بندی بجه رها کرد جه بند   جه لطف احسان شای دلا پسند
چندی جه بابلیت ای کاره دیرد   نذرش قبول کرد تاک تنیای فرد
حرم سرای خاص خاصهٔ شاهان   جه لطف بیچون یکتای لامکان
حرم سرای خاص خاصهٔ شهریار   نهال و لجوش بار آورده بار
یا و نان بسمع شریف کشور   براش سجدهٔ شکر بدرگای داور
نه ماه نه روز جه بابلیت دیرد   تو توی ترنگان صدق آگه برآورد برآورد
خواجه سرایان رد نیات د بخت   یا دان و پاشای شاه بلند بخت

داتن

واتن مژده بو جلای شهریار   طفل بختان پیت پوش ستار
طفلت جه طفلی یوسف لقای   نین قریش جه مه تا ماهی
شای خاورزمین همه برابر اجه تخت   لوا و جامه ریز دارای بلند بخت
نگای طفلش کرد و ش بسجده   الیزیز مرزا بروی زرد ه
و دوم بفرمان شای دلا تیار   چراغان کریا میدان و بازار
شایلوغان ژنیا نقار شاده   سان سرهنگان آمان و ران
جرگهٔ وزیران کاربینان شاه   جنی امیران داعی دولت خواه
سرچه نشینان خانان سلطان   بتاو تعجیل بخاور آمان
هر یک پیشکش مبارکبادی   کیشان و حضور په بزم شادی
تا و ادهٔ هفت روز بزم باده به   مجلس فرح بخش ساقی ساده به
روی آخر وزیر جابذید ه   وامندهٔ شاهان پسندیده
دوم بفرمان شای دلا تیار   لوا و جامه ریز خاص شهریار

شهزاده‌ش دولت دایان ستانا — دعای گنج العرش وشانش دانا
صلوات دا یئور جمیع آلالش — مصحف برآورد نیاو باکش
آوردش بجمع جرگهٔ وزیران — نظامان ملک سره‌نشینان
کرسی‌نشینان هر ریزان دباه — کردن سجدهٔ شکر دشهزاده شاه
نیانه آغوش آخترشماری — جه علم نجوم تمام طیاری
شادات عظام شیخان کبیر — داناش بگوش شهزاده تدبیر
اخترشماران بحکم داور — نامشان نیا خورشید خاور
سامی‌هنگان ایران شاه — کرسی‌نشینان داعی دولت خواه
اونه جوا هر گردشان نثار — هر کس پی ویش بردش بخودار
هورکرتن کلیل شه جبهٔ خانه — شای خاور لوا نتوی خزانه
ارکان دولت طلب کرد و بر — بخشا هم خلعت کمر سیم و زر
آیه‌ان خاص سره‌نشینان — باشی باشیان مصلحت بنیان

بجان

بجان اسپوزین خاصهٔ دیاری — برخت سرزین ریشه مرواری
صنع شای خورشید یاوا به هفت سال — آماده‌شانش بلندی و اقبال
آمان امیران وزیران شاه — اخترشماران داعی دولت خواه
بساعت خوش خورشید خاور — سپردشان به استاد پر هنر
پنج سال نه مکتب علمش مدانا — علم عالمان سرانسر زانا
کمرو جه تقدیر وادهٔ نوبهار — خورشید کهه‌اوای سواری شکار
لواو پای تخت شای خاور زمین — سجده‌ش برد و ناز مدرابه تمکین
شاه داتش ای نور جهان‌بین من — ای خیمهٔ حیات دنیا و دین من
فداتبام پی‌چیش مدرانی ولام — های من وسرکرد حرف رویت بام
بشو و مکتب دولت برانه — علم خاص من پی‌ویت حرفه برانه
تا وقتی یاوای بصنع شاهی — بنیشی نه تخت جهان پناهی
خورشید دات ای شاه علم دندن — آیه نوبهار واده شکاران

اگر لطفش بو چنیم شهر یار   رخصت بره ویم بعزم شکار
تا گوران و گور بادرون و دام   تارها کم آئین گورگیری بهرام
شاه واتالی وزیره پری شهزاده   استه شکار بکر آماده
در ساعت وزیر صاحب عقل و فام   ترتیب وردی پریش استه تمام
غوغا گفت نشار مخلوق بازار   شهزاده خاور بشو و شکار
مخلوق خاور پری تماشاه   جمع بین بفرو رمیدان شاه
ران انتظار نقاره شاده   یه کوکبه خورشید بو ورد ده
ناگاه برآما نقصر زرکار   صدای هی هورباش جارچیان شار
صدای هی هورباش جارچیان خیزا   سپای خاوری لبرزاو ستیزرا
دنگ طبل باز آلای چاوشان   نشست گرد ون سما و کهکشان
بناز خورشید شاه سوار به رخش   مرحبا جاران ویش بو جهان بخش
بجرای نژادان جلویه شاه   کمیت و کهلان بار دانا شاه
یه کدان بتاو بکیشان بناز   گاه گاه چون شاباز کمرونان برواز

برز

برزین و عرض هم ماهان بوار   نه شوخی عاجز مبی جلودار
چرخ مابان بازشیر و اسفی   شرسیخه شان اوراق مالانی
گاه جه عشق حی هم ماهان بوار   نه زرزنگول بازان تو ار
طولان پری یور گمیلا بتاو   تازی نه شکار کلبه نه دان ساو
ساده شاطران شیدای شوخ شنگ   مبخشان صفای بتخانه فرنگ
ررسی ماهر قدم براه ده   دوراوه رخش شهزاده شاده
چنی فلد بانان قدیم درگاه   تمام خانه زاد دای دولت خواه
ناگاه برآما نقصر زرکار   شعاع گفت بتاو مخلوق بازار
شعای شعله نور خورشید خاور   گفت بناد شار ایوان منظر
تمامی مخلوق نزدی سر بر ط   مدات شان بدین محمد صلوات
مراتن صدق بذات سبحان   چون ایجا دکردن ای ماده تابان
نگهدارش بو و شرّ داور   راستن سراجان خورشید خاور

بگو کبهٔ خاص شاهانه دستور / چون شعلهٔ خورشید آما بظهور

رو کرد بگلزار برز کوساران / به قصد قتال سبعی نظاران

نامی جوانه شیدای شور و شر / ولا و بین چو ناد نه دشت خاور

صدای قوا قوی قشقچیان خیزا / هر چه وحشی چه ترسا و گریزا

چرانان جه خوف تازی سواران / آمان بهدا چون بادباران

تیغ سرسام بنیاوس کردنم / مشتند چه جیت جوزه گلم

میدان شکارگاه شهزاده خورشید خاور

قبضهٔ لبیشان سرنیان دراه / هی گرد بادشان تودم هندوجا

مهمیزدا وحشی جولان سالار / بشون آهوی روبلهٔ تا تا

سری دنازی

هر سو دو تازی کیشاو بیشان / چند غزالهٔ وحش کرد پریشان

شیران به بانگ پلنگ خونخوار / مجروح بین و تیغ شاه خاور دیار

چند گوران گوزن آوردش بدام / بطال کرد بازار گورگیری بهرام

ناگاه بر آما چه سرد یاران / صدای هی هات تیر شکاران

کیشان نکوهت آوردن بوار / پری تماشای شاه خاور دیار

شهزادهٔ خاور توار سرکشت / مهمیزدا بر رخش تاها ور دندت

چاوشان داشتن نطبیل بازان / منشت نکردون زایلهٔ قازان

ترسیخهٔ شاهین کلاو کنده تور / بکیشان شور پری خال پور

بال بان مندور شوهٔ پرواز / ماورش بوار نصید گیر دکاز

جی درند وران هیچ شهریاری / نکهن جلکه بیطور شکاری

ناگاه چه تقدیر خدای کردگار / آما عبدالی جوآهوی تتار

قلندری وار آما بر او / سرکشت بیهوش تن و قضا و

تاج لاهوری نیابان وتارکش | برنگش شاهان قدم مبارکش
تن وپوست یافن دستی قضای | سرست ابرار شربت خانه ای
بیا یه هرکش آنها براده | ویا برونق شهزاده شاده
شور و بحر دنگر است آشنایش | بمغزوری حسن حشمت پناهیش
عشقش ننروشان جوش آورد نشر | دات ای شهریار شهزادهٔ خاور
سنج بدره جولان ونارت | بعشق او شه سازیان سازت
تا زرّهٔ شعاع شعلهٔ جمالت | بگفتو بعبدال سفتهٔ زخالت
یا چه نور ذات ساختهٔ سبحانی | بگفتو بعبدال با مهربان چو جونیان فانی
آنها بگفتار شاه خاور زمین | داتش ای عبدال تن خستهٔ غمگین
بیا و معبود جهانی باز نشر | بیاش چشم دانه سیم و زر
عبدال دات ای شاه طلبکارم | بنی احتیاج دانه و دینارم
صباح جو گدا کدای با شرارم | هجران کیش درد وصال یارم

چو شاه

چو ساقه دیدم دیدارش دین | فقر احتیاج داکو اتم بین
اوته دانا مدح شهزاده خاور | خورشید روی مهرجانش دانی خاطر
فرما بغلام شاه خاور دیار | عبدال چینی و بیت بره بیار
مهمان دارش کر تا آمان سز | ببره به تخت زرین شان من
عشقش داد شاه عبدال چو گرد | روانه را به کیشا آه سرد
شهزاده اورد تا دادهٔ ایوار | بصحرای خاور بگردش شکار
شو آماو ونت میل شارش کرد | پایه بر فرش شهزاده بگرد

در بیان خبر دادن عبدال به خورشید خاور از احوالات خرابات چین

لوا دخلوت شهزاده بگیرد | پرسانش احوال عبدال طلب کرد
عبدال چو نگرد دیدهٔ دل غمگین | سحر بردوش شاه مدارا به تمکین
یا گشن نشاع دا خورشید خاور | فرما بغیثه اری سافر
داتش ای درویش تن سفتهٔ هجران | گدای چو بهشت دروازهٔ مالان

شرح بیان کرچه روزگاران   البته راکفتن شاران وشاران
واچه کابین شار جاگه دلکش   کام شار نازار شوخ سرکشن
بلدم بدر راست هیچ مدر درو   کیت دین وجم نام تابدار و
سوکندم وتخت حقه ش بابام   اکر بروی راست براچ ولام
اونه کنج ومال دانه وجوا بهر   سنجونن پت چون سنک باهر
عبدال ایه زانی بوسارزین   دات ای شهریار شی داراوکلین
جه دورترشان تا قدیم روزگار   سنجونن بکلین خاتم وزنار
شهزاده نه کلک بوربا کرد   خاتم وزنار بعبدال سپرد
بخت بعبدال داتش عیان کر   هرچی زانه بوین بیان کر
عبدال رزا اسک دات اشهریار   روژی بچه تقدیر بنیای کرد کار
مکیلام جهان دیده دل حمین   رام کفت تاوزیه ولکه شار چین
چندی جو مکان کرته بیم قرار   مکردم سیران میدان و بازار

بکرد

یک شار اوچلین یکسر خروشاد   جوق جوق دنیان نمیدان شاه
فراشان وجخت جار دلان وشار   کلاو پاش کر یا میدانو بازار
نمیدانشا تا دروازه چین   پاینداز کریا ندیبای رنکین
برسام نه شخص اینه چه غوغان   مکر روژ حشر بین نمایان
بنم عیان کرجی ماجرا دن   اینه چه غوغان شا پادشاه
واتش ای شهزار سکین جوکرد   اری را دیار به خبر جه درد
اوروکنا جه خاقان مکراه   شو و بیران باغ روح افزاه
ناشی حزامان نازار جبینت   جو بوه شار چین کس نمبین
بجید بری دیت مکر تماشاه   تاوخلق بری ادجوری بقا
ساکه ایدش طات نذرگای خاقان   دیار داجمال او ماه تابان
شعای شعله نور جمال دلبر   یکسر کفت وشار چون شمس خاور
شین بوساتا زنرله وزاری   براما جه خلق چه بی قراری

مرواتی کردن قیامت اثر — ستین دا پیلا نه شت محشر
خونی جای کینز خالان لاجیو رد — خاو خاو خرامان جه میدان ویرد
بزمی مه و ساز چنگ و چقانه — مزازان پری شیدای زمانه
چون شعلهٔ آهر دا ولا مره — هنی پیچ دانهٔ خال بی ودا مره
کیشام بانگ برز کفتم نزدی خاک — دیم کهو مجنون برک ابدن چاک
هانکیسا جو مکان منالام بزار — بی خورد و بی خاو جه هجران یار
تا آخر که زانام رنجم بی خوت — کفتم سودای جهان بی سودن
تا هوشیم ولای نقاشی دانای هنرور — ستانایم دردم مقصید تون نزد
تا هوکیش پریم شکل خرامان شاه — بچاره ناچار رونیام وی راه
تا هو آیه هام زوان هام رازم ایدن — نازار نازکیش جای نازم ایدن
تا هو رفیق برنشی چول کرد رامن — به تقیین قبلهٔ دین و دنیا من
تا هو هو ساکه ایدن ای نی خورشیه خاور — کرتاوینه نار جه عشق دلبر
کیش

مقدم امر قوتش
یکم جول کرد و رفتن راه

کیت آه سخت هجران یار — وداتش ای عبدال چول که هزار
بو بعشق ذات جهان آفرین — بنمانه صورت خرامان چین
تا که بوینن جمال دلبر — سرم سبز کهو نازار کیشو رو
عبدال سکین کیش آه سرد — نقش خرامان چنی برآورد

(بیقرار شدن شهزاده خورشید خاور بدیدن عکس خرامان)

چین

سبر دش و دست شای خاور ما وا — چون بگلزار بلبل بیاوا
نگای صورت که شهزادهٔ خاور — مدهوش بی جه عشق دیدار دلبر
نقش خرامان کیش نه آغوش — کفت نزدی میدان دیوانهٔ مدهوش
در لاد هلدا مان کمر سیم و زر — دامن مدماغش بوی مشک عنبر
تا آما بهوش بانکش نزر دا — و بنجهٔ بی عیب مدابسر دا
یکه کیانی زر تا بوار — زار زار مگردا هجران یار
واتش ای درویش سفتهٔ زغال — بو بعشق اوشاه تو که بعبدال

راگه‌سن رجعت بن بوا نه   بابرت دیت کیلم سقا نه

زار زار اگر وا منالا بزار   احوال شاهی برد جدی شهریار

شهنشاه کشورکیت آه سرو   ریزانعارضی قطرهٔ ماء الورد

ش نازدی خاکه تاج گوهربار   جداغ فرزنه منالا بزار

لوابه پایگهٔ خورشید خاور   کرتش آغوش شهنشاه کشور

واتش ای فرزنه نور بینائم   جمرو مالو کنج هم پادشاهیم

خزانهٔ مدفون آباد و اجدادم   جی درترشان قدیم لاایام

گشتم که بنذر مدرگاه اکبر   ناکه توش بخت داهنگ داور

داتم درمای ویم جاگیر جام به   هرتاکه زندم دیبو دنیام با

نزانام کردون جفا مدویم   کمردم نا امید چه آوات دیم

اینه چه شیوناکرنت نور   فدای کیانت بوشهنشاه خاور

خورشید

خورشید خاور وات الشهریار   تقدیرشی بوسن بنای کردگار

کفتن نرم هرای دلبری   فریشته خوی پری پیکری

کلنذام شیوهٔ شیرین خرامی   امبلافات خرامان نامی

نوطول نازار خاقان چینی   دیدش فتنهٔ عام روی سرزمینی

بی التماس کرهٔ کمر   ایدن نذرگاهی شهنشاه خاور

نزدی حقیقت بصدق و یقین   بدرم رخصت پری شار چلیت

دعای مجوبان بدل کیر مبو   تب نالین شان توبه دخیر بو

اما که بابو درحق فرزنه   دعاش قبولن جلدی خداوند

بلکم خداوند بدرو نجات   بازهم بالون جم نخاک پات

شاه وات ای فرزنه نور بینائم   ملک مالو کنج هم پادشاهیم

ماچان راگهٔ چین جاگهٔ خطرن   ماوای خوفناکه طرک قطرن

تیدا جاکرتن دیوان بدکار   جراد یاران کمردن قلدر

چند از دیها هن هم زاگهٔ چین   اما که طلتال عفریت بی دین

مترسون نبا بیا وان وریت   زبانم لال بو جفا بدن بیت

خرامان چین راسن مهوشن   وحشی بی هروان دریای آتشن

دایماً بسیر گلزار با حسن   سرت مهاوش بلند دامن

چند شهریاران کفتنش غلام   میلی بکس نداو کس نین آرام

فدای کیانت بام جفات بی سون   آخر نزانام رنجت بی هرن

بنیشه ونا وطلا رش هی   صحی بدر بکار جهان تماهی

درم بخت ن کرچه جهی تا ایوار   به ربسکین هتیم و تهرار

بنوشه بشادر جرعهٔ جام می   بقانون بزم کیانان کی

گوش دربازان کنیزان چین   شیرین مهوشان نوخ مه جبین

شهزاده بازدات بشاه خاور   بتوفیق ذات بنیان بان سر

سوگندم بذات جهان آفرین   هیچ پروام نیت نخاقان چین

دمدادی

تو مراجی دیو بی دین گمراه   چند از دیهایان پلید بدخواه

بتوفیق ذات جهاندار پاک   نجام گران هیچم نین باک

فرمات خراهان شوخ سرکشن   وحشن بی پروان دریای آتشن

اگر لطفش بو بنیای بان سر   تند یو سرکسی بر شو چه سر

مکر پشیمان نزاگهٔ چینیم   بذات بیچون بستن یقینم

تا نارم بدست نازار خاقان   کی من چی کاری بوم بشیمان

شای خاور زانا بصدق ویقین   خورشید شاشو پری شار چین

کیش آه سرد ریزا اشک زار   واتش بفرزند شای خاور دیار

ببر چنی دیت سپای فراوان   گنج ومال وزر بی حد فرا دان

بنی وزیران جهاندیدهٔ مرد   سلیح وساز وکوس اسباب نبرد

بر کوکبهٔ خاص سپای بی شمار   البت تو جا دا بیاوات بکار

خورشید دات ای شاه صاحب داد   بچکس شی دنیا نظر روم بیاد

عاشق بوسپای فراوا نوه — بتو بو دیدار معشوقا نوه

عاشق خاک نشین رای جانان بو — ویی ولاتان هراسان بو

تا که نواچو نهجران یار — که شیدا ابو لیکای فریاد ار

من کوکبه وساتم سپام چکارن — یاروباورم پروردگارن

اگر خداوند بدروم نجات — باز هم بالوان چم نمانک پات

شای خاور شنفت جه داغ فرزند — برگردها دیدش لولوی دانه بند

جه تاب هوری ماه کنعانی — ویش کرد باهراز یعقوب ثانی

ریزا گونای مرجان به کهر — کیش نهجران هناسان سرد

برآمان نغان شنو دادیلاه — آرد بو خورشید راهی بیراه

(رفتن خورشید خاور بشهر چین به تنهائی)

والی صاحب اورنگ خورشید خاور — کمر بست بذات ذهنی داور

صد هرنو سواس نهجران یار — و تنیا سوار برآمانش شار

راگرد براگه بیابان نوه — برآه و ناله بی سامان نوه

بی خواب و بی خورد نهجران یار — زار زار کرد او غمین و غمبار

طی کرد بزار هر دو بهرده — بوینه جیران دل گم کرده

نه دولت دلنواز نیار یا در — سیوای ذات پاک جیهان بان سر

تا دوا ده کیماه جهان طی کرد — روزی جه تقدیر چرخ لاجیورد

راش کفت نسر آب یکه مرغزاری — شیرین سرآوی دلکش گلزاری

برزه درختان جه سر سرآدان — چین چین چنیا سبز ولادان

نهر شاخه گل ناله بلبلی — مخیزو بزار جه ناله گلی

ناله تذروان هر هوی قمریان — رتو روی درا جان میو چکدران

رم رم جیران بچشمه وساران — بی خوف بکیلان نه سرد یاران

باچی گلستان هام سیرم بوستی — جاگه فرح بخش خاص خاص دلکش

برزه کوساران سرچشمه و سرآو — حقیقت برزش برزن چون پراو

پیایه جه رخش خورشید خاور — کمر بست بذات ذهنی داور

رخشش رها کرد او چه مرغزار   ویش آمد و سر چشمه گلزار

قدری آب نوشت راحت بنا ز   ناگاه نگه دار چرخ چپی دراز

(ملاقی شدن دیو بدکار نحوست خاور در میان مرغزار و کشته شدن)

(دیو نابکار بدست شهزاده)



پیدا بچه جوار دیو به کاری   دبرزی چون کوه هم سیاه تاری

دو چشم چون شمعی دهن چون مغار   آمان بگذار وینهٔ ابر تار

شه سنگ آسیاب گرته به دست   گران و چنار بری گرز دست

نگاه

نگاه کرد که دیش شاه خاور دیار   آما بگذار وینهٔ ابر تار

شه سنگ اسیا گرته به بدست   گردن و چنار بری گرز دست

نگاه کرد که دیش شاه خاور دیار   آما بگذار بصد تیغ و قار

بردی هوا و با دار بزمین   لوا بری رخش بصد قار و تیت

ساکه ایدیش دی خورشید خاور   دست برد به کمان تیر عقاب پر

وانش ای ملعون سیاه جادوکار   بازه رخش من بگیر و قرار

ورنه به معبود جهان آفرین   هر نت مرا زدم نزدی سر زمین

صلصای ایدشفت اولاد ارژنگ   هوا دا پرت ه گرز گران سنگ

یاد انقلی ن خورشید خاور   نگاه داریش که دهنهٔ داور

خورشید خاور کمان گرت بدست   تیری بری دیو هرادا چه شست

دانه جگرگاهی بلید ناپاک   جوانش گزد گرد تا هر نشت خاک

تا ودا بهیبت جادوی ناشنخته   خروت برزار هوادا الجنت

روکرد بو مکان سیای کراوه
بوکوره‌ٔ محنت بی‌ماوا و راده

خورشید خاور کیان کرت بدست
داتش ای رخش من جهان روجه کشت

ار با وه داتش جهان بمین من
رفیق مرنس اگه چلین من

پی دویت چراکر نتوی چشمه‌ٔ سار
تا من بجا دو برارم دمار

تا که او خورشید نسپاردن نماکر
نجاتم کران هیچ مدارم باک

ایه داتو روکرد پی یو در مغار
دیاکه عفریت منالو بزار

داتش ای ملعون هر ان زیت آما
عزرائیل پی گیان عزیت آما

جه کو بر مشی ایمرد جه دستم
بوحق رخش بی بی بستم

هوریزا دیا صلصال بیدین
گرز گرانش هرادا بقبلین (بقین)

داتش نکمر گای شهزاده‌ٔ خاور
نمهد ارش کرد دهنه‌ٔ داور

خورشید خاور فرود تقین
لوای ملعون جا جای سهمگین

بوینه رستم نوه‌ٔ زال هم
کیش تیغ تیز الماس بیرام

دانکم گای

دانکم گای صلصال ناپاک
دیو بیتار خلطان کرد نخاک

خورشید خاور سجده‌ٔ زمین برد
شکرانه بذات خدای یکتا کرد

شی بنا و مغار سیای سیاه رنگ
قرارگای صلصال اولاد ارژنگ

خیلی نگاه کرد شهزاده‌ٔ خاور
بو جاگه‌ٔ لعین جادو بد گهر

اوند گنج و مال زانه و جواهر
خرمن بخرمن چون سنگ باهر

جه ناو تاریکی گوشه‌ٔ در مغار
دیشکه بریو ناله‌ٔ دردهدار

مواتش یارب یا حی خاصان
بکیانم دلیلی خیری باتسان

تا من جه مغار تاریک بیدر
خلاص بون جنی یا خدای اکبر

سراسیمی خورشید خاور
کین چه کارن منالو بزار

خورشید خاور لوا به تکش
کین چه کارن بونو ر نکش

نگاه کرد بنا و مغار دیجور
دبر نماکه وینه‌ٔ قرص نور

غمکین سر نیان و بان زانو
پری رای نجات قرآن مرانو

شعلهٔ نور خورشیدی خاوری   تا یاوالشرح بلدی پری
واتش ای نگار ظریف نازار   بچیش نه مغار منالی بزار
بریم واچه رات شهزاده پری   تو نازار شهر کلین کشوری
که توش آوردن نه در مغاره   وی مغار سخت سیای تار ده
واچ وشه حال جفای روزگار   بچیش نه مغار منالی بزار
سا که اید شنفت نگار رست   هوریزاو یا درست و پان دست
سلام واتش مدرا برابر   علیک داجواب خورشید خاور
واتش وردمن بید شمارن   اینه چه تقدیر پروردگارن
پری بیم چه نصل خطا زمینم   چون خور نابین خطا عیانیم
نامم قمر ناز نازار خطام   اینه گرفتار صلصال گرام
بابوم شه زخشاه خطه شارشن   گردنای گردون اینه کارشن
عمو زام سلطان خطا زمین   شتهنت بی پاک احباب تمکین
بالی

نامش بهروز شاه مشهور عالمن   جوهنفه نه سال عمرش تامن
شیرحق پرست هم حق شناسن   بری غلامی پای تخت خاصن
یکروز جه تقدیر فصل بهار بی   چنی کنیزان عزمم گلزار بی
سرخوش بکیلام بگلزار ده   دل پوچ و براس چواری یار ده
دیگه پیدا بی دیوی جا جه کار   بردی همراده خودش بقار
یاوا بجرگهٔ کنیزان من   بو پول نوحالان عزیزان من
تا یاوا بمن خودش بقین   دست بکیابن همر گرد نزمین
من ش نامندش هوا سیندبخت   روکرده بی نگاران در وتان سخت
چند شب و چند رو بردی همراده   بتاوتعجیلی آما براوه
دسالن جا کم ای سنگ اغارن   خوراکم خوراک دیو مردارن
تو واچه بریم نامونشانت   جه شار وو اقلیم ملکو سکانت
دیارن بزرگ عظیم شاهی   بجا که عفریت بچیش آما نه

اگر برازو صلصال ناپاک   بسکره و اسیاب مکروت هلاک
خورشید خاوردت ای نازنین   بتوفیق حق جهان آفرین
صلصال ناپاک خلقان بی نخاک   بوداری الماس جگرکش بی چاک چاک
قمرناز و آتش ای دیو دنیام   نه در سفاره یادای بهانام
بعشق اوشاه هزار و یکنام   بی قصت عفریت و بادونالام
دنم داچه راست جفای روزکار   بی حیش آنانی آخر بیودیار
چه مطلب داری بی که گیلی به   رفتار کام کمند و بیلی
خورشید خاور کیش آه سرد   ریزا نعارض قطرهٔ ما الورد
داتش ای نازار بحق داور   من توم قبهای کرد نجاگهٔ خوار
اگر لطفش بو شهزادهٔ خطاه   قبولم کرد نجاگهٔ براه
غمم به رو باد سرم ها نریت   تو هم سبرون دولات دیت
اصلم شهزادهٔ خاور زمینن   اینه چند و خلق غرمم را چینن

پریوخرامان

پریوخرامان نازار خاقان   کرتمم نور راگهٔ بیابان
قمرناز بنازکیش آه سرد   داتش ای خورشید شهزاده بکرد
فدای کیانت بو عمرم عزیزم   بلا من کنیز کمتر کنیزم
تا زندم کنیز کمینهٔ درگام   بجیه هرعالگوی شای خاور مادام
امیدم بذات جهان آفرین   بیاوی بکام خرامان چنین
خورشید خاور کیش آه سرد   براماجه توی مغار بیکرد
آما ببرین چشمهٔ مرغزار   بوسایهٔ راست رخش راهرار
اودشبا کی نه تا وصب سحر   تا خورشید نبرج شرق کیار
هر ریزاد با سپاه سرزمین   چنی قمرناز سواربه و زین
روکرد زاگه بیابانوه   بو آه و نالهٔ بی سامانوه
چند شب و چند رو رونیا بجهت   بدارالملک بوقت بیوقت
یکرو جه تقدیر جهان آفرین   بشی براده شای خاورزمین

راش گفت و دربند تنگ عظیم   جاگهٔ خوفناک پر ترس و بیم

در کوه چون ابرز سرکیشان وهم   نو جا جا کرتن سپای خانهٔ تم

سر و کهکشان فلک سا و ابا   دایم شعلهٔ خور نه جا آوا بی

هیچ کس جه سکان نکرون گذر   نه جنی نه وحش طیو مورو سر

سهمش بو قرار منیشو ندل   سام سام داران مگرد باطل

خورشید خاور ستیزانجخت   تا بر شو جه ناو کوهان سخت

در بیان ملاقی شدن خورشید خاور با اژدها و کشتن شدن اژدها بدست او

دیار دا جه دور آما بلای   دبالا چون کوه یک اژدهای

دو چشم گران گریو چون نار   چون شعل خانهٔ شای بهمن وقار

نه دهن نفس مرارو آهیر   چون کورهٔ حداد سوزی با هر

میو براوه چون کوه دماوند   دناو راه نبا نزاگهٔ دربند

جه نعرهٔ ناپاک سیای سهمگین   لرزا جه هیبت سما و زمین

خورشید خاور دات بقهر ناز   دمی پیا برای دژرش باز

تان بزانم

تان بزانم چنی اژدها   بوجیش کرون دفع ای بلا

کیش آه سرد نه هجران یار   جولان رخش دا پیایه بودار

براورد کمان پریش بوم زر   تیری نه ترکش دا ازدی کمر

نیانه کمان کیشا تا بگوش   نالا به رگای ستار سر بوش

وانفرق سر اژدهای ناپاک   جه دم گذار کرد تا پرشت نخاک

پیچش وارد بویش منالا جه درد   تا سر لاو بین بجنه بندان سرد

وردم گفت نخاک شای خاور زمین   گردش شکر ذات جهان آفرین

قمر نازو آتش کیانم ضبات بو   شاهان عالم سرگردانت بو

حقا که بزرگ هم پادشاهی   جه نصل شاهان حشمت پناهی

نین قرینت جه مه تا ماهی   بشان و شوکت دلیر شاهی

از واچون رستم رو ستم چه کارن   ایمجا سر اریت تمام دیارن

ماشاالله جه لطف رحم خداوند   نین قرینت نزدی ارجمند

چندسالن چه خوف اژدهای بدکار   هیچکس جی مکان نکردن گذار

چند بارث تا صاحب تخت وتاج   آمان به مکان نکردن علاج

خورشیده خاور واتش ای خوار   بذات بیچون بنیای ان سر

هرتاکه زنده در جهانم   کشندهٔ دیو اجادر گر اهم

والحاصلی که بث نانشان بخت   مدارش نکنه بوفت وبیرفت

رسیدن خورشید خاور به گلزار بهروز شاه وبیان واتفاقات او

یکروز جه تقدیرشای خاور دیار   جه لطف بیچون بنیای کردگار

آمانرا کش سبزهٔ کهاری   سرآدان خاص ودلکش گلزاری

چشمهٔ سرفراز نپای سنگ خار   چون چشمهٔ زمزم سرپیدا بوار

چون دانهٔ لؤلؤ آما سردا   بخش سبز دهان فرش اخضر داد

نیاجم سبتی گل شمع کافور   فندی عظیمی دیار داجه ر

باغ بانمانش بمیده دیارن   جاگهٔ فرح بخش برکشت کارن

کلدان

رانامان

کلدان صف بستن بپای فرنگ   مرروشو تیدا گل به هزار رنگ

داث بقمر باز خورشیده خاور   نی صحن گلزار دمی بیاد بر

تامن برازم ای قلعهٔ حصار   پی سیر سراوان گل باغچهٔ گلزار

مکانو ما وای کاین سرکش   جاگه فرح بخش خاصهٔ دلکش

بیاید چرخش ناز ارکشور   داتش وخورشیده ذات بی یادر

شای خاور نیت لوایه چمن   سکلا باز گلگو یاسمن

دیش شخص آما جروی قلندر   یاد الخورشید مرداد باده

کیث ناگه سخت واتش ای سوار   برشوجه ابین کلباغچهٔ گلذار

درنه به معبود جهاندار پاک   لاشه هوینی کفتن نروی خاک

خورشیده خاور واتش ای جوان   اوروجه تقدیر بنیای لامکان

رام کفته نی مکان چشمه سرغذار   سخ نی جاکه کمر ون قرار

سرم سرتمندن بی گلذار ره   بی قلعهٔ رنگین کس نداره

نم واچه راست اینه جاگهٔ کین	په چوین وتعجیلی آمانی وه قین
مرحمت مهمانی جه لامان نیه	ای تا بو تعجیلی واچه په چیه
دات جاگهٔ بهروز کشورستان	باشا با لادست کشت سرداران
چنی غلامان لوان تکار	ها وقتن بو بیر کلذ ار
جوان مغرور تندو سرکشن	لاقید بی باک دریای آتشن
ویاران بزرگ عظیم شاهی	رزویت بکرد حقن جوانی
تا بهروز نامان بشو برای ویت	بهیچ و بیهوده مدر سزای ویت
شهزادهٔ خاور وانش ای جوان	سوگندم بذات جبار لامکان
هر تا نوینوت بهروز سرور	من جه ای گلزار نشوم و دور
جودم بیدایی بهروز جه نخجیر	چنی صد غلام پران پر تیر
نکانی با عشق کهنه بین گلزار	سواری تیدا گرانش قرار
تن و توی خفتان زره کاروه	سرد کالی و خود و سالاروه

کمند و

کمند و قلخان دستن نگاران	چمان تازه فتح طورانش کردن
بستن شهٔ کمر ترکش کمانی	بتکلیف نشتن نوچه جوانی
سنذان نیزه الماس بیوم زرد	مدان بگلذار وینهٔ شیر مرد
جمال رستمن بو بینهٔ زال من	با هم چار چار رستم سام زیان
بهروز سالار خروش ابقار	وانش ای سوار هرزهٔ نابکار
بی چیش آمانی په گلذار من	احبای تویش آورد بی نگار من
گر نام من چنت نیاوان	آمانی بی خوف بیزید و نکان
شاهان بشنوان اگر نام من	مگریزان چون بو رشهٔ سام من
ایدوات کیش تیغ هندی کار	مهیز دا رخش پری کارزار
خروش چون رعد جوشیا بقیر	آما چه خورشید شای خاور زمین
خورشید خاور برآورد کمان	با برد بذات عظیم سبحان
تیر عقابت بر تند کرد رنا	دانشینهٔ اسب مرد کینه خواه

بهروز سالار تا و دا بسمند   هرادا پری شاه خاور کمند
بحلقهٔ کمند گردنش گرفتار   بستش آورد دست بهروز سالار
جوادم هم زمان خروشان بکین   آمان پیچ خورشید شاه خاور زمین
کیشان تیغ تیز همت الجخت   ساکه اندیشی دی خورشید نیکبخت
کیسر اکیانی قلی خان   مهمیز دار رخش آمانید ان
تاو دا نیزهٔ الماس بیرام   گفت جه نادشان دیهٔ بورام
نیزهٔ زهرآلود به هرکس شند   بیخو مچنیش حیاتش مکند
تاویش پیکا بهر سواری   سوار رو کرد وسرد یاری

(گرفتار شدن بهروز بدست خورشید خاور)

القصه اورو خورشید خاور   شکست دا بقوم بهروز سرور
آمانمرکب چاپک بوار   کیش نزوی خاک بهروز سالار
نشت نزوی سینهٔ مردکینه خواه   خنجر زهرآلود وردم هوزکیشاه
نحال مستی بهروز سرور   خنجر قرار دا جدا کر و سر

چون راضی

چون راضی نبی گرد ار جه سر   اما بیا دش امواری دلبر
بهروز جور ندا کیش آه سرد   واتش ای جوان نیک زاد نیک
بو سیر جه تقصیر واته نا سزام   تو رحمی بکر من صاحب گنام
حلقهٔ غلامی بکرون گوش   پی قطلی ناحق جوانی بکوش
خیلی حسرت منداسید دارم   پی دین دلبر نیت قرار م
من دایم نداغ جه هجران خجل   تازه مرتمند داغ بروی بگل
یارم گرفتار صلصال دیون   دیو بد کردار مردم فریون
اصلم شهزادهٔ خطن زمین   بازیچهٔ گردان گردانش اینین
خورشید خاور شنفت نام یار   ریزانه دیدش قطرهٔ گوهر بار
خنجر هرادا هوریزا لجخت   واتش ای بهوز نیکزاد و نیکبخت
قسم بدانای تاکه بی همتا   من تو م قبول کردنی جا که برا
پی چی که تا مراز دور هجرانی   چون من گرفتار هجر نهانی

بهروز سالار گروا بزار | داتش بد انای حق جها ندار
هرتا که زندم پری نیک نامیت | بکیشوم بگوش خلقهٔ غلامیت
لوا و پیش واز بهروز سرور | په بوسانم دات خورشید خاور
خورشید خاور گروا بزار | بوسا دیدهٔ رات بهروز سالار
داتش ای بهروز (بهرور) کیان برادر | بو بشیم بعجن مدارا بکر ::
شخص چه کس بن کرتنش قرار | باریم و تعجیل و قهر رز کار
نامش قمرناز نازار خطان | ده لاسکار دستاخ دیو کینه خوان
صلصال سیاخت خلطان بی تخاک | بودای الماس جرکش کرام چاک
رنام داجه بند صلصال گمراه | اوسه قبول نجاگه برا
اورو نو مغار دیو جا جه کار | بوسام چه دیدهٔ رات نجاگه خوار
بهروز سرور دات ای شهریار | نگهدارت بو جیای کردگار
جودم چون شنفت نام قمرناز | مرغ اروش ما ما بپرواز
داتش قمرناز جاگه نازنین | هم کیان شیرین آدات سازی

۸ اپرل

هرا ید پریش نالانو زارم | ساقی نجای نیت قرارم ::
نواجی په کیان جه دیم بترسام | دردم هرا ید بی دیدارش بد نام
بکیانو بدل خورشید خاور | داتش و بهروز کیان برادر
صد شکرم بذات دانای کردگار | توم الهدی نکرد بغرصهٔ بیکار
ورنه رسوای چمی نزاست | پری من ابند تا روی قیامت
بهروز داجواب کیانم فدات بو | هزاری چون من سرکردات بو
سوار بین بشاد لوان پرشار | بیا بین نقصر جام زرنگار
حرم نشینان شاخ شاخ خوطن | فرود آمان بشاد دلوار سپید
دیوان قمرناز نشتن و تمکین | سرنیان وبان زانو به تمکین
هور گرتن فغان شیرینش آخر | پری قمرناز ناه دل آمیز ::
قمرناز دیا خوب وانش شناس | اول عجب سید ساقی تو اساس
تا آما بهوش بانگش نو ردا | و بنجهٔ به عیب مراد سرد ا

ساغ نوشکن خلایق جمع به / زلزلهٔ فغان شیون و ماتم به
آخر بصد ناز کردش سوار / یاوا بجای قصر زر نگار
دینهٔ کنیزان مدارا ورا در / قمرناز بردی خورشید خاور
خورشید خاور واتش ای خاهر (خواهر) / سالکه چون دیده است جمال یاور
رجام هرایدن پر رسم دعای / هوارکش برم بسیج کاهی
قمرناز بناز واتش ای شهریار / بتوفیق حق دانای کردگار
صاحب روا بابی جلالی خداوند / بعشق او شاه درج خیر کند
قاصدی جو دوم رونیان براه / مژدهٔ فتح بردن پری شاخ شاه
تا وعدهٔ هفت شبی لغان زنیا / اردوم دوست عمت ینیدان شاه — شاه لوغاک
آخر شاه رخ شای خطای نصب / هوار زانه تخت طلب کرد ارکب
چین ایران جهان دیده کار / سوار بی بتاد یا وا بگلذار
یا وا بگلذار بهروز سردر / شاه رخ شا چین میران لشکر
خورشید خاور بهروز سالار / آمان و پیشوازش والاتبار

بصد احترام

بصد احترام شاه رخ شای کیشور / بیاید نقص بهروز سر در
سلام داونش بعزو تمکین / دوا بخدمت شای خاور زمین
خورشید خاور سلامی وانا / کلاش تواضع چنی شاه رخ شاه
هر دو اش نیشاد نشتن به تمکین / کردن شکرانهٔ جهان آفرین
آوردن بساط بزم می نوشان / بعشق و شادی و ذوق کردشان
الا ای مطربان رعنای گلعذار / هر یک با آهنگ ساز موسیقار
صدای مطربان چنگ حقانه / رقص رقاصان شیدای زنانه
تا وعدهٔ هفت روز بزم باده بی / مجلس فرح بخش ساقی و ساده بی
کیشاه سر ریزا اشک زار / قبضهٔ کیانی درتی تا بوار
و بیمهٔ مدا بسر دا / شیون و دایلای بنذل اسردا
سواتش نشاط عیش نوشنو / کی بار خواهان فراوش سمن
وات بقمر ناز خورشید خاور / ان همام شیرزه خاص جهانگیان شیر نر

واچه لطفش بو بهروز سرور   عرض منبرون بشاه کشور
اگر لطفش بو بهروز سرور   روانم کرد پادشاه دبر
ایسدم این بلای سردارن   کارم تعجیلن روانم کران
بری دین یارنین قرارم   خیلی حسرتند امید دارم
قمر ناز لوا اگر یا نوه   باده و ناله بیا ما نوه
عرض کلدش بلدی بهروز سرور   تمام شرح حال خورشید خاور
بهروز سرور چیش شارخشاه   لوان بخت شهزاده اعلا
نشتن بدش و خیلکران راز   تا آمان بشرح دلنی قمر ناز
شهرخش واتش ای شاه سرور   ماچان هراش رحیت باشر
پریوخواهان نازار وارخاقان   کیشانت خیلی حضای فراوان
بلی بهجران هم شمس خاور   سودی نیست بغیر الا آوردی
پادیش که خاقان نعام فرمودن   صاحب سپاه وسان پرداز وردن
شاهان

شاهان ملرز و چه زور سانش   هزار چون فغفور چین غلامش
آلا خزاهان ویشه پشیون   مغرور مهوشی ترک و چشیرن
دایم کیشلاجی کمیشو پا جنگ   هیچ پرواش نین شیار شوخ سنگ
ویت مدرآزار پری دین یار   پری خاهان کمیشه آزار
چند پادشاهان ارا گهیشن   در ساخ کمند سپای بلیس
چه شهر خطا و ختن تاش رتاتار   ماچان با وران محجوبان هزار
هرکامی تیشان بدلوازت بو   باورون پریت جاکه نازت بو
خورشید خاور کیش آه سرد   واتش ایشهر یار ریکی زاد یکی مرد
بتوفیق حق جهان آفرین   هیچ پروام نیست نه خاقان چین
اگر محجوبان عالم سراسر   شمشاد قامتان شمس قرص خور
گردینشان بناز باوران جلدم   سیوای خزامان بمن بو حرام
بلا التماس کمینه کمتر ٭٭٭   ایدن نذرمات ایشاه سرور

کار قمرناز بهروز سالار — بو سرانجام شای والا تبار
عرض تقصیرات کینهٔ درگاه — بو بخنوش شای عشرت پناه
بهروز ایده شفقت هر ایزا و یا — دات ایشهریار شای خاور ما وا
شرط بو جدرکه جهاندار پاک — مگر لاش من به پارو نشان خاک
ورنه تا خورشید بیادم بکام — وصل قمرناز بمن بو حرام
سوگندم بذات جهان آفرین — خدمت کارتون هرنا چین یشار
من چون غلامان بزرسندهٔ توم — عبد دُر بگوش من هر بندهٔ توم
شهرخ دانا بصدق و یقین — شای خاور بری عازم شهر چین
داتش ایفرزند رشید سرور — بر چین دیت اسه لشکر
جه خطا و ختن تاش رطاطار — هم صد هزاران سپای جانثار
تمام جم کن بشن براده — بکوکبهٔ خاص مرا دیاده
خورشید خاور دات ایشهریار بشهنشاه — با حشم بیت اسه سپاه

اگر شهریار

اگر شهریار یکروم باری — ب ازون پریم مایهٔ تجاری
با بقاون تجاران دهر — شو پری چین بیو وصل دبر
لشو بقاون تجاران راه — بو خریدار خرامان شاه
دروم شهرخ شاه کیانا بشار — آوردن تمام مطاع گران بار
گنج و جواهر ذات و سیم و زر — یاقوت و الماس مرواری احمر
ده قطار شتر خاصهٔ شاهانه — قطارچی آورد جه قطارخانه
کرون تجارت تدارک تمام — بو عدهٔ ده روز کریا سرانجام

(رفتن خورشید خاور با بهروز به شهر چین)

خورشید خاور بهروز سرور — لوان بخدمت شهنشای کشور
همت دات شان جلدی شهریار — خیزادنگ شین نالهٔ بی قرار
دات سپردم بتو شای خاور زمین — توم سپرد بذات جهان آفرین
خورشید خاور شی بنا و سرا — دات بقمرناز ای حوری لقا

برات هرای چلین کفتش ایر | اسیدش ایدین شهزاده خاور
مروم با خلاص بکر رعای | هر کیشی بصدق جه صبحگاهی
بلکم بن بذات جهان آفرین | بیادون بوصلی خرامان چلین
قمر ناز جه دل کیش آه سرد | دالتش ای جوان نیک زاده نیک مرد
امید دارم جه درگاه داور | بیادون بوصلی ناز ار کیشور
رستاخیز خیزاشین و قمر ناز | ملک جه سما آما بپرواز
سوار بی برخش خورشید خاور | چنی بهروز شاه شیردلاور
لواتش وی پری خرامان | چون رستم زال جه زابل آمان
کفتش نهوای خرامانوه | لب بتر زو گرد بی سامانوه
قطاران و بار رسیمانوه | چنی چند ناجر جوانانوه
شوان و بساط کرده سازوه | روزان نشادی بسطی بازوه
بهروز سالار دات شهریار | الشهزاده خاص شای خاور دیار

نزگانی بیدر

نزگانیم بیدر ایه شار چنین | ماوای خرامان شوخ شیرین
خورشید داجواب گیانم نزگانی | بیرگردت ای یار جانی
خورشید خاور نگاه کرد بچین | کیش بانگ برز ریزنا ابرین
دالتش اسلام کعبهٔ شریفم | سکانو ماوای شوخ ظریفم
گیانم فدات بوای شهر بادر | من بی تو آیام نملک خاور
من دینهٔ جیران ولد گم کرده | زار زار بکرووم هرده بهرده
داند ما نجم هر اش رچیت | شیدای بنعش شای خاور زمین
ریزا اشک زار کیش آه سرد | مدهوش بی نعش شهزادهٔ بیکرد
بهروز دات چنش ای کیان شرین | رخصت بده پیم بی بشون پچیت
بلکم بقا ذات کار آزمای | بشون منیر دا بگیرون جای
تو هم بقطار گوهر بار رده | عازم بر بنجیر پری پوشار ده
خورشید داجواب بهروز سرور | بشو جهاندار چنیت بویاور

تووقت نزانی سبر کردت بام | بشو کارویت به ریرانجام
سرم آشفتهٔ سودای نگارن | اگرنه بسر چینمو چه کارن
تامن بنالهٔ یاس ما نوه | بین به بیدار خرا ما نوه
به ئنگ زف ررنگ زرد ده | بگه تو زو غبار لب بگردده

یاداگ بجاوای

بهروز سالار او پری شار | یاد و آه نوای کاروان سرادار
واتش هر ریزه مجره در صفا | تجاری آمان نثار خطا
او قطار اشتر گوهر بارشن | خورشید خاور سر قطارشنا
وردوم هر ریزا کاروانش آدار | کاروانسرای خاص تمام کرد تیار
بهروز سالار برامان ور | یادو ابابوسی شای خاور دیار
بصد احترام آوردش بجلس | خطای نژادان رعنای نازنین
آمانزالکش مدرا برابر | پر بو تماشای خورشید خاور
شهزاده خاور وصد ناله و آه | چون خو ر آوای نگاروانش را
ویتهٔ تجاران سلطانت نور | دانهٔ جواهر یاقوت احمر

جارکفته

جار کفته مخلوق میدان و بازار | رعنا و مهوش سیمین گلعذار
تجاری آما گوهر بار بارشن | هزار چون یونس خریدارشن

یوسف

هر کس بری دیش بغرم سودا | چینی نژادان هات تماشا
بهر دز بسودای ناز و پیشوه | خورشید نهجران جفاکیشه ده

بیان تعریف ظریفی خرامان چین و خواب دیدن او و تعبیر کردن دایه

بشین بر وقت خراما نوه | او وحشی بی باک بی آمانوه
شیرین شیوهٔ دایم هوسی | جلاد بیرحم خدا نترسی
کمر یه قتل وریشان بستن | مژانش یه هون دایم نشستن
سرتا پاش نور قدرت سرشتن | ماچی گلباغی باغچهٔ بهشتن
رویلهٔ ریشش غزالان چین | مدروشوکوناش چون بدرقمین
کرتهٔ حی تاران سیاسی نفی | سرآویز که تخت پیش نفی
جاکردن و یان عرق چینوه | فتنهٔ شر آشوب چین ماچینوه

بودت و زلفان مقراض گا زده　　　بدوره گوناش چین چین درده
بوکمند زلفان سیای چین چین پیچ　　　مدروت دن بناز بزوی جمنش
ابروش چون کمان گورگیر بهرام　　　بدورودیش یکیشو تمام
نقاش قدرت دو عین کرداجفت　　　بین دو سرشق عاشق پری کشت
آهو تاتاران په ماچان دیره　　　دلدچراتان نشی رسیده
دم درج یاقوت پرّن جه گوهر　　　دهن شیرینتر جه شهد و شکر
بو طور نازکن دخت عبارت　　　سعی بدخوان مدو بغارت
شوله زنخدان مدروشوجه دور　　　گوی بلور تمام بکردن خاپور
گردن صراحی چون مینای بگرد　　　دیاری دوباب چال تینی زرد
مجان شکل سیف یا لیموی کان　　　یا خوشامه زرد بیخالن
هی هی چه ابرو چم ورد بهم　　　بینا سیوان سینه و خالوم
بالا چون نمام نو تول عرعر　　　بوینه شتل وصول صنوبر
چنی جای کنیز دایم نگزار　　　باده منوشان جه صبح تا ایوار

نازداده

هرتا ایوان لمرانش آهنگ　　　زمزمه‌ی بساط بربط چنی چنگ
شوان بغمزه شوخ خرامان　　　شراب منوشان چنی نادمان
شوی جه تقدیر بنیای بهتران　　　شی نجامه‌ی خواب خرامان چین
سرنیا و بان بالین بوم زر　　　خاوش بردوه نازار کشوره
سراسیمه در بیدار بی جه خواب　　　وات بگیزان جمیل بوکلاب
وات دایه یاران تعجیل و تاب　　　بیره به روتعبیر این خواب
دایه‌شان آورد بعزو تمکین　　　بی تعبیر خواب خرامان چین
واتش ای دایه ها مرار دروم　　　رفیق مرنس دله غم دردم
سرتا سر نیام و بان بالین　　　دیمکه پیدا بی غوغای بحجیت
عالم خروشان شیون گفت و شا　　　گردآمان نیک مخلوق بازار
ناگاه جو مدا بیدا بی خاقان　　　آمان پری مت چون آهیر بکیان

والتش ای نازار نور بینایم / ملک و مالو گنج گوکبش هیم
ماچانش هزاده جو خاورزمین / سپاش آوردن پری شار چین
جوبای خرامان نازار چنین / بوسه نامش شار کس کس ندین
خاقان ایدیش وات لزرام تبرام / هجوانی بزین ور عت خزام
دایهٔ مزانون ای چرخ چپ وار / هنگام عظیم پریم بیروساز
واگفت نی کات وات نازنین / بذات بیچون جهان آفرین
چو نکه بای دستور آمان نکاودم / نمندن طاقت توانا و تاودم
بلای عزیز صنم مادر مندل / خاو ستین زو بوت باطل
کوش به ربساز کنیزان چلیت / پری خاو خیز نیشه غمگین
خرامان خیرا چون آهوی تاتار / جنی کنیزان لوان بگلزار
چند رو گلزار باجه بزوش / آخرش بشار ربا بو بوش شاه

خرامان

خرامان واتش دایهٔ مایه دار / فردا صورتم بروه بازار
نشان در باهای تجاران دهر / بستانه بهاش وانه سیمو زر

بردن دایه صورت خرامان را به بازار در بیت تجاران

دایه صحر زو هور گرد نقش یار / نقش زرنگار آما پری شار
تکیلان نیاز جرگه تجاران / سنمانا جمال نازار خاقان
هر کس پی ویش مکردی زاری / مدا به داجه بی قراری
بیرو زویش صورت نازار دلبر / فرما آوردن خوانه جوهر
جی جنه بطای زیبای طلاکار / واتش پادشای خاور دیار
ساکه ایده زانا دایهٔ کهن سال / خاو خرامان آورد نمیال
ستانانش جدت تجار سرور / نگارش بچین دینهٔ قرص خور
جوان و برک اسب تمام / هدو وترتیب نوهٔ ذال سام
زانانش بنیاد پی شیوهٔ تجاری / کونانش مروشو چون تهر یاری

یقین شد جلوش عالی زادن   قدم بر یو یار وچیلین نهادن
خوان جواهر نیا زیبت   عرض کرد بخدمت خرامان چلین
سر دست بهامان مدرل باروب   انتظار و کفت شاه شرین لقب
خرامان بناز نکاه خوانش کرد   در ساعت بناز دایه طلب کرد
واتش ای دایه اینه خوان کین   ماچیلین بهاش هم ولات چلین
تعبیر خوابم ایر و دیار دا   غوغا هر اید بی آماجه شاردا
جه کرآوردت کی بیم کیاستن   بلی دیارن خادمن راستن
دایه اجواب شاه زلف عنبرین   باش بالادست نازاروان چلین
اورو نقش نرم برن و بازار   تا نام بشر بآبهای نجار
تا شیم بدکان گوهر فروشی   جوان نازار پر عقلو هوشی
سرتا با طیار تمام طیاری   کوناش مدروش چون شهریاری
خطش نیاوان صاحب ابدان   بالاش سراحی نتول سادن

دیارن

دیارن راکش کفتنن بشار   ابت به روی بیت کرفتار
نقش شیوهٔ او تسجاری نیمن   فری فراوان تکارم دین
نکاه حسنش کرد کیش آه سرد   درج جواهر کردش بث کرد
خوانش طلب کرد زا زوی خوان   واتش بیاد نازار خاقان
چنی چند نطای دیبای تمام زرت   واتش بیاد خورشید خادر
ساعن زا نام خورشید چه کارن   چمان دیارن براتجار ن
باقی اختیار بدست دیتن   بی چیش کم قانون بزرگ بیتن
ساعت فکرش کرد نازار خاقان   واتش ای دایه شیرین ترجه کیان
لکر مدار افصل بهار ن شد   هنگامهٔ کل کشت گل گلزاران
بلبل سراو صب نب یه چمن   ریحان فراوان چنیو یا سمن
چمن چون فردوس خلد برین   وقت تماشای گلزار چیلین

دردم جارچیان جارکیشان بشار   فرداخرامان مشون بگلزار
خورشید خاور آمان چه شکار   دلهش بکیشان آینهٔ بازار
گلدو باوش تمام شار چین   باپیند از کو یا چه دیبای رنگین
واتش و بهروز کیان برادر   اینه چه غوغان شار دلبر
بهروز داجواب خورشید خاور   وسرکرد بام بحکم دبر
ساقی نه ورتر جارچی کفتن شار   فردا خرامان مشو دکلزار
بلاجی ورتر دایان دبر   نمانا صورت دبر پری زرتر
ورجی کوهر سن کردم نثار   واتم یه بیاو خورشید نازار
وات خاصت کردان قضات کلیم   بزرگیت کردان روح روانم
بلا هر وقت بو وصل یار بو   دلهٔ ور نیان بقرار بو
سحر فراشان هزروازه شار   هوریزان سیوان دیبای زرنگار
شوله خور بحکم یکتای لامکان   ویش کرد نگهسار مغرب نمایان

هوریزا

هوریزا و پاشای خاور زمین   پوشا و بالاش دیبای کارچین
سرتا پا چون نور قدرت سازنا   ویش چین تجاران چینی رازنا
آخیز کردنجا بهروز سرور   قبای کار شاه خطا کرد نور
هریکا پوشان قبای زرنگار رنگ   لوان پری سیر شیدای شوخ شنگ
باستقای خاص تجاران دهر   شی بناو شار میدان اظهر
گرتن جنی هم نگوشه کنار   پری تماشای دیدار دلدار
ناگاه بیدا یشتین ورستاخیز   برآمان نقصر ماه صحرا دیز
شولهٔ جمنیش چون برق لامه   میدان بی ورو روز یوم القیامه
جنی چی کنیز زلفان عنبرین   براتهٔ ماچان غزالان چین
هریکی بنغمهٔ سازان دلکش   ترنیدن پری نگار مهوش
صدای زیر و بم چنگ چقانه   ساقی مهوش نام شیدای زمانه
میدان بی بر رنگ بتخانهٔ فرنگ   چه عشوه سازی شیدای شوخ شنگ

خاور خرامان چون طاوس مست ... شی براده دسته گلی بدست

(رفتن خرامان به تجارتخانه خورشید خاور و گرفتار
شدن خرامان بدیدن خورشید)

بصد نزاکت یا وا بغیر و ز ... تا نشین بمکان خورشید دلفروز
نگاه کرد بنور خورشید خاور ... اثر دانه جگرک جدل کرد گذر
درست گرفتار شیرین بالاش بی ... عاشق و خیار رنگ اصلاش بی
جدل شعله عشق اثر کرد اثر ... طاقت بش نمند شوق دلبر
کیش آه سرد پری دین یار ... والیش طلب کرد ماه دل آزار
والتی

والتش ای دایه نامراز درروم ... بیاوا بداد و بهانه سر دم
ای دسته نرگس ببر به تجار ... وآچه کیانا ماه جی آزار
با پنداز شش بوای ملکو مادا ... وادرت کلش بو باغ روح افزا
باور چنی ویت گوهر بچ بادش ... وآچه خرامان خریدارش
دایه همت وات نازار دلدار ... یاوا بیابو پی شای خاور دیار
والتش ای تجار خرامان شاه ... ای دسته نرگس بریت کیانا
حکمش پری جفای آب دنش ... بستانه بدت جانان بهوش
سحر بو وسیر گلزار دلبر ... باور چنی ویت عطای جواهر
بخورشید خاور نرگس ستانا ... صلوات بین مجهر وانا
بوس جاگه دست نگار برت ... مالاش نزیک پیایه و پویت
والتش ای بهروز کیان برادر ... بهر بدایه دانه سیم وزر تمام
بهروز سرور دانه گران بار ... بخش بدایه پر حیله و مکار

دایه بدیش د روان به براه		یادا بپا بوسی خرامان شاه
یادا بجهرهٔ صاف عنبرین		بهروز دات نیش ای کیان شیرین
خورشید دا جواب کیانم فدات بو		صد چون خرامان سرگرد دات بو
دات سپارکیم جه دیدار تو ن		کیان من شهدن شکر بار تون
په چیش کو رفیق برای خاص می		شرح حق پرست حق شناسی می
بلی ای رفیق ها مراز دردم		رفیق سرونش یار غم دردم
فرماش فرماوا خرامان شاه بد		بیان بسیران باغ روح افزا
صلای تو چیش ای یار یادر		نوا زاز خاقان کیشور
بهروز وات بلی شهزادهٔ خاور		سوگندم بذات بنیان بان سر
هرتا که بهروز فرسب طن		بنیای دست رخش کیانیش زاتن
بژ بقانون بزرگان این		هیچ پروات بنو نخاقان چین
جلدم عیش و نوش دلوازی تین		نو جا که عیش و دست بازی نین
په چیش خرامان نازار چنین		دایم پر چمش هر گمین

بژن

بشون بقانون تجاران دهر		برانه فروخت دایه سیم و زر
دالش و بهروز خورشید خاور		بکیانت قسم ای یار یاور
تا نیبت چم بهروز سادور		تنها نشون بپا بوسی یار
په چیش م هوش دین دبرم		که د برجه سودای وانه کو هرم
بهروز وات ای شاه کیانم فدات بو		هزاری چون من سرگرد دات بو
چه شام تا سحر اید گارشان بی		هم گفتگوی ملدارشان بی

رفتن خورشید خاور بباغ خرامان

سحر هور یزا چنیو غنچه‌ها ن		بردن و نادا باغ مطای فراوان
خورشید خاور بهروزش خوطه		لوان پری باغ مطای فراوان
جنی چند مطای تحفهٔ زرنگار		بردن بو بکان الای گران بار
یاقوت والماس مرواری بیگرد		لعل بدخشان کای فام بوم زرد
یاوان بجای باغ نازار کیشور		کردن تماشای روح افزای دبر
سفیده خیابان سرگشان باوج		نشون باد هم هر دوشان چون برج

خوطن



ببای جنابان شکفتن گل — بجو بزاری ناله نو بلبل
نوران نشاخ سول سایه دار — کیش بانگ بر ز منالان بزار
آوجه فواران ما ما نفر دا — بخشش بهی ونابش تخت اصغر دا
نتوی خیابان گلی بهزار رنگ — هفت رنگه هر رنگه چون مخمل رنگ
گلی نرگس مدهوش خمار سرمست — شقایق کرتن پیالی می بدست
سنبلی شوحال نسرین خفته راز — ریحان کردن یاسمن بو از
بوی گل نتوی شمیم واران — شونم سخشو نزلف یار هن
ماشا آتش چنی باغ کس نزاده — برزی نیدخشان پرچه بادوه
آوان جاری نتوی فواران — چون اسرین عاشق مواران
هر شاخ ساز با نغمه طوطیان — نغمه شکر خوان دشت گران عیان
کوکوی قمریان په دیدار یار — رو روی دراج مخیزو بوار
طاوس نغ و چطروش گردن داز — بیاد کدا کیلان بنا ز
کس وصف و ثناش نامکو — نمبو تمام تا روی سرون
نیمی

زمین قرنیش فرواس اطلس — طناف ابریشم سیوان اج طلا
نشتن نروی تخت یکتای زمانه — کنیزان برقص دزره چقانه
صدای دیلو بم سازنموسیقار — جهان روی محشر بین اشکار

رسیدن خورشید جاور بباغ خرامان

خورشید خاوه لکانی ... — ریزا اشک زاریش آه سرد
پال وا بو دیوار ... — دیده بدیدار انتظار ده

خاصی کنیزان روینا بجخت | سجرهٔ ادب شان برون زدی تخت
هردم خرامان صول سایه دار | بزم باده ناب اد روکرد بطال
عرضی کرداش هاری نازار خاقان | بطر بردهٔ دیت تجاران آمان
خیزا نجای ویش چون طاوس مست | شمارهٔ طلا احمر کرد بدست
بصد تدارک چنی کنیزان | بعزم دیدار یار عزیزان
وات بارن مطا بزانم چیشن | بارچه که قابل این بویشت
وایه برآما تمکین نزای در | وات ای تجاران صاحب سیم و زر
هورنزا وبا بعز و تمکین | بشیم وباوی خرامان چنین
بهروز سالار خورشید خاور | لوا پری بزم نازار کیشور
بهروز وات خورشید کیان فدا بو | با هرشت نفکر دیر و سودا بو
ها پسند وه بو با نوزارت | نوا برانو یار غمبازت
اگر برانو مشکل بو کاره | بهروز فدات بو شای خاور دیار
خورشید داجواب وات ای برادر | برگت نهوسن نندن جه سر

هر وقت

هر وقت بریزون جمال دلبر | کی بجال ویم بیوم با خبر
یاوان وبای تخت خرامان چنین | سلام دان پیش مدرا بتمکین
علیک داجواب نازار کیشور | وات ای تجاران صاحب سیم و زر
دش آمان بخیر بگلزار چنین | پیشکش بر بیتان چین چین ماچین
بهروز داجواب واتش ای نگار | توفیق حق یکتای کردگار
تا دنیا دنیان حور بکامت بو | دایم بار شیوهٔ نازاریت بو
بردن نازوه نازار خاقان | جاکه نشاندا پری تجاران
نشتن وتمکین کردشتن بوار | هرنا خرامان آما بگفتار
پرسا ای تجار کام سرزمین | اینه چند وقتن نشهر چینی
بهروز داجواب وات ای نازنین | یک ماهن قسمت آوردن چنین
اصل مان تبی رخوطن زمین | سالارشی بهروز صاحب تمکین
واتش حسه خورشید منشور نامش | شاهان طرزان جه رو رسالش

قمرنازی آزاد

بدم قمرناز از نازار خطاء | شنفتم برین دیوان گمراه

آنان بسوراخ قمرناز گروش | بام خواهر بدست جادوگران مرد

بهروز وات صندوق جنگ دیوان | اینه هفت ماهن لوان بیادان

خرامان وات چطور راهی بچه بند | صد شکرم بذات دادای ارجمند

بهروز وات خورشید شهزادهٔ خاور | یادان بمکان جادوی بدگهر

دیو ناپاکش غلطان گرد نخاک | بموادی الماس سینش کردن چاک

قمرناز اورو پی شهر خطاء | سپردش بدست بابهٔ شهر خطاء

دیش چنی بهروز مان تجاری | وات دلیع وبار دانهٔ دیاری

جویای شکار پری دین بار | برآمان شار برسم تجار

ساکه اید شنفت نازار کشور | نگاه کرد بنور خورشید خاور

ساتی جگرش برد ادب تواسا | گوهرشناس بی گوهرشناس

زاماش که خورشید ملک خاور | رفیقش بهروز شاه هنردین

آشفته

آشفته عشق وزار و غمگینن | تجاریش پری نازار چینن

درنه کی بندر تجاران دهر | بچین کیانان دانهٔ سیم و زر

هردوش نشوق دیدارش ستن | کمر بخلاص پری بن بستن

بروی نازده وات به تجاران | داچان سطاتان کردین بادران

غلام آوردن سطای زنگار رنگ | نیان ویای تخت شدای شوخ شنگ

نازار فاقاق سطاش کرد جدا | واتش بخورشید بواچه بها

خورشید خاور واتش بظاهر | بانیدازت بو دانو جواهر

جواهر چینن کیانم بذات بو | جواهرفروش ار کهکه رات بو

اگر لطفش بو نازار کیشور | هم فراوان دانهٔ سیم و زر

گروش باورن بانیدازت بو | کیانم پر کهکه غمزه و نازت بو

ساکه اید شنفت نگار رت | جامهٔ بادهٔ ناب هر ادا جه دست

(بیان رنجش شدن خرامان از خورشید بوی ناز)

شی نجا مهٔ قیت لرزاو سبزرا | جروی تخت زر در ساعت خیزا
واتش ای بهوش بی عقل بی خام | هراکش مغرور دیوانهٔ بیرام
بیطور گ خی کری چنیم | چیشت وازکره برا ای کیم
امن خرامان نازار چینیم | که بیت تجار بهام نشینم
جودم مراچون جله دبه رین | گردت بعبرت گرد بازار چین
عزیب شاری نداری تاوان بِه | همان اوردی سر بخت بتاوان
چی کنیزان روانه دبام بِه | خورشید سند وجاه بری آخ داخ
بهروز سردرو ات الشهر یار | چند جار وادم بیت نهار صد زنهار
فری اختیار جدت در دهر | فری صاحب نازار کیشور
خورشید دا جواب بهروز سرد | هیچ پروام نیت جه تیّ دلبر
ادسا ویردم جه کیان شیرین | جه خاور زمین آمام پری چین

ای لخم تی

اندیشم نیت جه خشم وقارش | هرکس مجوب هر امین کارش
هوریزا اشیت پریم شهر چین | هر تا که دلبر بر شوجه قیت
بوزیرا دپالوان پر یوشار | خورشید خاور بهروز سالار

(پشیمان شدن خرامان از گفتار خویش)

واتش بدایه نازار کشور | بولنجهٔ شیرین پر شهد و شکر
اور و دست نخوان بدنام کیشان | خورشید خاور جه دیم وایشان
با تجاران جه دیم رنجانام | بیک ستم رانان سخن سختانم
یکیشان خورشید خاور زمین کو | یکیشان بهروز صاحب نگین
بی گنجو اسباب متاعی فراوان | اورده دیار روا پری من آمان
پری من آمان نخاور زمین | بنی ده مراز تجاران چین
بلکه بین تجاران دهر | بی من کیانا دانهٔ سیم و زر
دایه وات ای شمع نازار کیشور | جای آزار نی ماه منور

ازصد شکر بار هم نازار نی — عیبت چرا ایدن جفاکار نی
دلبر او خاصن سیلی و جنگ نبو — مغرور مدهوش دل و سنگ نبو
راستن کم نازار خاقان چینی — نین قرنیت چه نازنینی
بلا تجاران غریب شارن — جی ماداو رکان بی فور گارن
اورو بناحق چه ویم دل ایشان — صباح آه سرد بریم بکیشان
دلهٔ غریبان چون پرهٔ گلن — غریب نجان خیال شکلن
اسن بی تو من نازار خاقان — بترسه چه آه شام غریبان
خرامان چین خندش برو ناز — والتشای رایه کوتا کره راز
تا دلبر بی باک بی پروا نبو — عاشق بی دین و رسوا نبو
مبو عشق نوش بنانو دلبر — تا عاشق زارش بو و گیان دس سر
هتا که دلبر نبو جفاکار — عاشق بیوینش کی بو خبردار
تاکی نازو جفای هیش خار — کی بلبل بریشی بیو بگفتار

راستن

راستن پری آشفتهٔ دلن که — چون بلبل محتاج دیدار گلن
تا نکش بوی جفای روزگار — کی رازش مدار بیو بگذار
ایدوات بدایهٔ نازار کیشور — ساقی چنی جام طلب کرد بر
جامی می چه دست ساقی ستانا — کیشا آه سرد محجوب دانا
باده پی رخسار خورشید خاور — حرام بو دنت نازار کیشور
کنیزان بضرب نالهٔ موسیقار — ویدم نوازان ساز پری دلدار
اوشو تا سحر بنالا چه درد — ریزا اشک زار کیشا آه سرد
صبح سحر خیزا نازار کیشور — سر برد لبودای خورشید خاور
چنی کنیزان روان بیت بناز — خیزا و آخیز کرد نالهٔ سوز و ساز
خرامان بدماغ جان شوش — مجلس فرح بخش چه یاد کرد نقش
وات بکنیزان زلفان عنبرین — میدا رنمیدان چه کیان شیرین

(بیقرار شدن خرامان از هجران خورشید خاور و نامه نوشتن بتعرض و نازان)
(بسر یار یعنی شهزاده)

ایه وارت خرامان صحن گلزار — زار زار اگروا جه هجران یار

وارت بکنیزان نازار باوارت — قلمرو وارت پریم باودان

دردم کنیزان خانه زادهٔ دیش — قلم وان خاص واز نبزهٔ دیش

قلم گرت بدت خرامان وهین — اول اسم وارت جهان آفرین

دویم شرح شوق مضمون نامه — نامهٔ پر مضمون عنبر شمامه

تزیب غریب بزار وسکین — غمزدهٔ هجران کاروانی ای جین

ای دایم غمگین سخم گرفتار — بخوردو بخوابیت هجران یار

ای زاری و فغان نالیت بیکین — ای مستی مدهوش قبای پاچکین

دیوانهٔ بی هوش دور سغاری — نام اذیت کر هر کر فتاری

ور چه نصیحت بو عشق یار — عیبن پری تو ابیر و تجار

مرد غریبی و اهی تجارین — ستی رها کردت اختیارین

اگر غریبی ار اهل شاری — اگر شهزادهٔ اگر مختاری

جاگه دی

جاگه تان و بان هم کلمه تاری — مبو نکیش با وجه انه ار

امت خرامان نازار چینم — که بین تجار و نام نشینم

حرف بو باعث عمرو بارت — ورنه موانم بدن قفارت

غریب تحق واسه نداری تاوان — های وردی سر چنت نیاوان

قبلم مزانون تاری جوانی — مدهوشی مغرور احوال نزانی

امجار توم بخش تباری نقد و یم — هنی احوالی نکیانی پریم بم

چند شهر هاران پری بی هی بشیت — میرد تجار بزان جاگه دیت بو

ورنه بمعبود ستر پوشی ستار — نامحم بوری ای مرد تجار بو

جه خاو غفلت کرودت بیدار — حیی و عبرت ای خلق بازار بو

زنجو خاطر جه وانهٔ سر دم — حقم بدستن معبوت کردم

وانانش مضمون بزاریو گار — واتش چی جبر ببر پی شار

بلام ای دایه هشیار دیت بو — ایمن نشتی اتو نوشت بو
حرفی نواچی جوان تجار — بو نا امید جه هجران یار
هر تا شادی به مهر باشی — اکانن دایه ساویت بزانی
دخیلم واته زنهار صد زنهار — به ر دلداری جوان تجار
دایه نامه ستند رو آورد چین — یاوا بیاو بوی شای خاور زمین
نامش دا بدست خورشید خاور — واتش کیاستن نازار کشور
خورشید خاور نگای نامش کرد — کیشا نه رون هناسان سرد
نامه خوش سطرن خرامان چین — مالانه دیده و به لهٔ غمگین
مرات ای نامه دیرو دنیا من — چون کاروان آبادیها من
صد شکرم بذات واهنده داور — ویم یاوا نامهٔ نازار کشور
اید نامه تو به دینو دنیایم ایمانم — به دشفای درد هر دو جهانم جانم

اید نامهٔ

اید نامهٔ تو به نازار کشور — به دشفای زام خورشید خاور
اید نامهٔ تو بی ای نور دیده م — یاوا الفریاد د دلهٔ رمیده م
اید واتش نامه وانا سراسر — ویچ وا بدست بهروز سرور
بهروز نامش ستند وانا نامهٔ یار — واتش ای خورشید شای خاور دیار

(نوشتن خورشید خاور جواب نامه را)

نویسا جواب نازار کشور — دررو نهایت ونش عیان کر
خورشید دا جوابی یار گیانی — کن هر شم نین سا ویت بزانی
پس گرد بون خورشید خاور — بنویسه جواب نازار کشور
بهر بدایان خرامان چین — بروی چه قلم او شوخ شیرین
بهروز سالار گرد بدست — نویس جواب نگار سرمست
سر نامش آب و طلا افشان کرد — اول اسم ذات مشکل کشاد کرد
دوم شرح شوق یاوا بمطلب — نویسا جواب شای شیرین لقب
نامت بدوان بچمن گیاناه — چون ریزهٔ الماس جرگم کاوا

کاهی براجی بدر نشانه   کاهی مدی ایلیم صد تیر و تانه

نزانام او روقیتی و قارتی   بام صاحب ارزی جدی کارتی به

هرکس که نازار خاقان چینی   دیدیشی فتنهٔ عام روی زمین

باهرکس نامش خرامان مسو   له پرواده رحم به امام مسو

ارصه که رعنای شوخ سیلکی   عیبت هر ایدن دل جه بکی

بی پروا په قتل ناحق کروشی   دایم پری جنگ ناحق مجوشی

اینه شیوهٔ خاص سنگین ناحق یزی   قانون خواجهٔ غلامی نیت

دروم دائم جیت قضات یکیانی   صدجار سراچون روح روانم

اگر وفا هین نازار دلبر   تو کلیمه داروی امن جه دلبر

راستی تجارم کارم تجارت   به قربان جلام کشت شهریارت

اول چشم دات واند ماغت   بیو ندارم برشیم باغت

ایمیت طلب کرد پری مهمانی   پری تماشای بزم خاقانی

ایرسه

ایمیت طلب که پری مهمانی   نوازدیم نخوان شریف نانی

مگر نان نبی جه سرکار تان   یا قیمت دارو نان جه شارتان

دایم غریبم نازار خاقان   بو بگیری قدر غریبان

فرموت برشو نشهر و بازار   ورنه مراجون بکیشت بدار

اینه باجشن نازار کیشور   بی میلی جنی کینهٔ کمتر

حقن پری تو نازار خاقان   بمن مراچی برشو جه بکان

عیبن پری تو نازار خاقان   بمن بواچی به ناموت شان

اوسا ویردم جه کیان شیرن   جه خادر زمین آمام پری چین

قسم بو زلفان بوی مشک چینت   بو دستهٔ کلاف بای عرق چینت

بو ابروی کمان قدرت کشیدت   بو سوسنی خال دیدهٔ رژیدت

بو گونای گلفام بدر جمالت   بو شوق خالان فیروزهٔ خالت

بو چاه زنخدان ترنجان زرد   بو گردن صاف مینای بگیرد

بوگردن صاف بالای قامت	بوتر گه اندام بدر تمامت
بوسنگ شوخی نازار جنت	بو ورج یاقوت لعل جمیت
اینه گشت سوگند بو شوخ دیرت	بموای حقه لب سپاری بت
اگر خو مردوم کیانم فدات بو	هزار چون من سرگردان بو
نامش تمام کرد بهروز سرور	سپردش بدست خورشید خاور
خورشید خاور دانا سرانتر	سر مهرش کرد بمهر انور
دالتش با وران سلطان فرادان	بدن بدایه نازار خاقان
فرری جواهر دا بدایه‌ی یار	دستخط هور گرتش لوا بکلدار
فرما بدایه‌ی خورشید خاور	عرض سلامم رسانی بیاور
راست خرامان نازار چین	بالا نو نمام زلف عنبرین
نین قرنیش جه سر تا ماهی	بو رگه اندام محبوب شاهی
بمو رحم خیر خداش بندل بو	دلبراو خاص مراد حاصل بو
چنی غریبان غریب نواز بو	نک دایم میلش درنگ ساز بو

دایه‌ات

دایه وات چنش ای شهریار	خیلی میلش بار جفا کار
والله بالله لطفش هن چنت	چراگه هرسی براچو نیت
اید دا تو روکرد و باغ دلبر	یا دابپا بوسی نازار کشور
نامش براورد گردش نزوی دست	ستانانش بناز نظار سرت
نگای نامش کرد نازار خاقان	کیشا نه روی بجیه همانسان
سرانسر دا نا نامه‌ی عنبرین	دالتش و دایه ای شوخ شیرین
دایان بزرگ عظیم شاهن	عزت داچنی چو که مهمانن
مخزن نامش الکار زادن	قدم پر یو یار بچین نهادن

(الملک کرد بن خراسان خورشید را بمهمانی)

تواکه خورشید خاورزمین بو	بچه اراکین نشهر چین بو
مرغ دروش بسم آمابجوش	ویش کرد تجار جواهر فروش
صلای ترجیش ای یار جانی	بشو با ور دیری مهمانی

اوروبنا حق ایچا واتم پیش　　عذر وتقصیرات بولازم لیش
کلدو پاشی کن گلشت اخیابان　　بدو ند باغ آشفته جانان
دایه کلفت سخاکی دات ای نازنین　　باشی بالادت نازاران چین
آوردای تو جهان مطاعن　　هرچه رضاتن بیهرعا طن
خرامان باز بگیزان ٭٭٭　　نازک نوالات خاطر عزیزان
فرداتجاری مهمانمانن　　بزم می نوشانن جانان مانی
واچه باغبان باغ روح افزا　　بدرو صفا خاچه پر جلد
آوادان جاری کن نزدی فواران　　چون اسردیدهٔ عاشق بواران
بخش بو چون کافور بونسردا　　خطان بوویان فرش برردا
بدن لطوطیان شکر بوشان　　طاوسان وحیطرویشان پریشان
سرسبز و بورچین غزدکی جای　　بناو با غدا بگمیلان بنا ز
نوابیشو کرداه بگلزار　　بدار الفقان بلبل کو سیقار

قریش

قرنیش نیمن جه مه تا ماهی　　دیابو وبان طلار شاهی
تخت زرنگار جواهرشان　　بیران پریم نقصر وایوان
مبرای جرگه کنیزان من　　نازک نوحالان عزیزان من
رزبان ویشان هریکیه تر نگی　　پوشاشان وبرگ مطای فرنگی
هریکی دسته گلی بکمت بسر دا　　عطرش بخش بوبنالو محدا
مجلس نه بوی شکت عنبر پرشم بی　　عطرش فرخ بخش نزدی دهن بی
مطرب برنجش وبان سازبو　　رقاصان برقص هنگامه نازبو
وقتی بکیشان سازبو سیقار　　گزشش بیشو بخرگ تجار
قلدوسیاهان برگران جه باغ　　ویران کن لانهٔ قازوسیازاغ
نازان نشینان نصحی گلزار　　نواقارش بو بگرش جوانان تجار
ساقی جهای جام بیناه کارده　　بشنوه بجاعیب تیجو لاروه
بیونجلس چون ساعات　　بصبد عیشو نازینان می بدت

گردش سفارش کارساز جهان		اوشو تا صحر نازار خاقان
سحر که خورشید رخشان کیش یر		هر زیرا جه فاو نازار کشور
جنی کنیزان لوا بیجام		جلا دا چمن هفت اقلیم تام
پوشت و بالاش بطای کار چین		هفت اقلیم اعلای جواهر نگین
ترتیب دابش نازار کیشور		با هم بند لال حقهٔ جواهر
تنهٔ گوشوارات جواهر رنگ		دالبر ویش سشیدای رخ شکر
دانکم ولیش عنبرجه طلا		چون شعلهٔ خورشید مرروشو جلا
منهانادبان حقهٔ عنبرین		چون چارجاران نازاران چلیت
تختهٔ جواهر تا بجوش تاف		شعله بخشا جه قاف تا بقاف
پچ کشت بطای خاص گوهر باروه		پچ شوخ اندام تنجو لاروه
لوانشت دبان تخت جواهر		مه روشا جه مه رجون شعلهٔ آهر
دالیش طلب کرد بصد احترام		دالتش ای دایه پر عقلو پرخام

مکر دارا

مکر دارا بشو تا دوش ر		باور بگلزار او مرد شجار
زوای فرهیبی بو بهما نم		نبوشان طعام جه سفره خوانم
اورو بنا حق غریب شاران		جوریم رنجانم او مرد مهمان
دایه تیموشی برد لوا پری جبین		باوا بخدمت شای خاور زمین
دالتش ای جوان هورزیه و باو		طلب کار تون خرامان شاه
امرو تو مهمان نازار چینی		پچ جبیش که غریب ای سرزمینی
بلای تجار زنهار صد نهار		جه دست دربندی رشتهٔ اختیار
خرامان نازار خاقان چین		دایم رقیبش هر نه کمین
جنی نو حالان غزالان چین		عرعر قامتان سیمین عنبرین
گردت مه هوش باده شراب		دنگ ذیل و بم چنگ او رباب
آلای قیان چمین ترخی خور		بنان مو پرنان و بنهٔ شش زر
مبو جو دمدا هوشت بویت بو		فکر سودای کردار دیت بو

سروت نداماں خورشید خاور | بهروزدات وبنش کیاں برادر
بیچ جیش نیشی بهر ریزه وبا | توسش طلب کردن خراماں شاه
جمش زاتن خراماں جبین | لشو وباپی اوحوری جبین
خورشید خادر کیش آه سرد | واتش و بهروز یکی زاده بکیرد
در شکل قایم دنم بین بار | اول حوری تو در تم وصلی یار
حی بر کیاستن پری مهمانی | پری تماشای بزم خاقانی
بهروزدات خورشید اش خاور | هیچ شکل بین خدات بویا در
خورشید خاور وات بهروز سردر | سایهٔ چون روان شد رهای داود
من شیم دبزم روح افزای دلبر | تو بازون چه نا و کاروان ای شهر
وات لشو دبزم خراماں جبین | بنا بر بذات جهان آفرین
بسر کردت بام زنها رصد نها | وقتی میادی بجای او نازار
هشر و بای تخت باطل کر نگه | مومین جمال شیدای شوخ شنگ

اختیار

اختیار رویت چه دست در بدر | فری حیادان نازار کیشو رکی
خورشید وات بهروز سالار سرور | شکل من تمام ای یا غم خور
حی بر و غمزهٔ شوخ شگوه ده | نشتن نروی تخت بینای رگوه
ساتح بو رفتار دیهٔ ستوه | بو لنج ولاری می بدستوه
مجلس بو نالهٔ ساز چنکوه | رقاصان و رقص زره زنگوه
بول بول نا هالان چنی غزالان | چون طاوس مست میان موبران
مشق عشق و نازی نگار بو | که عاشق چه دیش خبردار بو
بهروزدات خورشید کیانم فراب بو | بشو خداونه نگهدارت بو
هر ریزاو وبا خورشید خاور | پوشاک ولاشش بطای تمام زر
سوار بی بر رخش همت ستانا | رونیا نزاه بچه باغ روح افزا
بهروزدات خورشید خدایارت بو | دعای کنج اعرش نگهدارت بو

کشید آه سرد برآمد شرار | چنین او دایان یاد از بگذار
پیام به نزد خورشید خاور | واتش ای دایه نازار کشور
بشو و پای تخت ناز ار خاقان | بواچه مهمان غریبت آمان
اگر رخصت بو بوت نخدمت | برانه جواب نزدی شفقت

داخل شدن خورشید خاور به مهمانسرای باغ زرنگار خاقان چین

دایه به تعجیل رو آورد نزاه | یاواد بای تخت خاقان شاه
واتش ای نازار غمخوارت آماه | خواجه بزرگان اوتیار آما
مدران انتظار رهگذار وه | امیدوار لطف شکربار وه
خرامان بنازو دات بکنیزان | هر یک خوانچه گهی نثارش ریزان
به گل پای بنداز مرد مهمان کن | نثار بالاش لعل و مرجان کن
مطرب بنوازان سازو سیتار | گرش چنیشو چنگ و سیتار
رقاصان جلد شیدای نازنین | برقصان بنازو بغمزه و تمکین
ساقی بصد ناز بنیای بدست | می باور بیار شیار کر دست

خورشید

خورشید آوردن نشستن نزدیکش | نظر وست و پرن فرش منقش
جامی باده ناب بدر به شیار | تا جه صبح بر شو صرف سر یار
کنیزان جو دم خوانچه جواهر | کردن زر افشان خورشید خاور
په خورشید بساط بزم می نوشان | کنیزان چنین پر بوت مهوشان



صدای سنطوران چنگ چغانه | رقص مهوشان شیدای زمانه
صدای زیر و بم سازان دلکش | مرتعش پری نگار مهوش

ساقی برآما بصد عیش و ناز مرقصان بناز هم آهنگ ساز

هی و با هر میه پیالی کلخانه نتوی عرق چین جواهر دانه

جاسش دا ابدست خورشید خاور واتش بنوسه نعش دلبر

خورشید جاسش ستانا کیش لبر را کمطغ او انا

باده بی رخسار بهروز سالار چنت حرام بو خورشید خاور

سجدهٔ بنازکیش آه سرد دست دا بدسمال دفع عطرش کرد

خرامان بناز واتش نوشت بو رنج راگه چین فرا نوشت بو

کنیزان نوای ساز موسیقار صدای نوش نوش بزنه بلگزار

ساقی شی و بان تخت خرامان جاسش دا ابدست نازار خاقان

جاسش ستانا شای سیمین بدن واتش خاک پای تجار خوطن

جواب داده خورشید خاور گیانمن نرش ای یار و یاور

عرض بنوشن تا وعز ایوار خرامان بناز واتش ای تجار

واتش

واتش بو بعشق بنیان سر راز درونت بمن عیان کر

برانم تجار کام سرزمینی بچی اراگیل نشلد چینی

اصلت تجارن یام شهریاری شهزادهٔ بینوش کاین دیاری

خورشید دا جواب نازار کیشور واتش شهزادم مملک خاور

نامم خورشیدن ای حوری جبین بچ تو درا آمام بری شار چین

رفیقم بهروز خورشید جبین صاحب تاج و تخت ملک نگین

خرامان شنفت عشقش زیاد بی خواب دیره و دین هم دیاد بی

واتش ای خورشید شای خاورزمین بانیدازت بر و لکه شار چین

هر ریزا و بانازار کیشور واتش بخورشید شهزادهٔ خاور

تشریف برو بان تخت زرنگار تا گیان شیرین نزات کم نثار

نزانام اورو به بیجاه داتم مبو بوری جه تقصیر اتم

خورشید خاور هورزا و با / واتش خرامان ای حوری لقا

هر چه بجا وات بی خلاف طن / سرومال و گیان طفیلی را تن

پی چیش که نازار خاقان چین (چینی) / نیست قرینت جه نازنینی

لوانشت وبان تخت زرنگار / چون آدات وازن بابوت یار

مرواتش آخی آوادتم بریا / مرادم جه لای عزیزان دریا

خرامان بناز واتش بخورشید / باینداز بوای ملکوای زید

گمرگ من جیاوه ستم / همان نیادان ییموی نور ستم

خرامان بناز واتش بخورشید / من ملک مرکمن تجار رشیت

خورشید خاور دات بخرامان / مرشیتم پری ای سینه دامان

ساقی چند جام لبعد ناز و ه / مرقصان بناز کزه سازده

مدابیاران په په جام می / فتنهٔ شرآشوب آدات واز وی

زره چقه نه کمانا و سوز و ساز / روح در نبان ماما بپرواز

پهلوها

پی کی جرا بوت با بو و بیموت / بر نبو نبوی بیموای آمده بوت

پی نیادان بیموی نور رسم / بلا بیاو و مال بون کسم

اوشو نمجلس خورشید خاور / آما جه یادش بهروز سرور

کیش آه سرد گردا بزار / یقهٔ گیانش ادی تا بوار

خرامان واتش ای گیان شیرین / پی چیش مرارت گونات سیرین

بواچه بنم گیانم فدات بو / خرامان سرکرد اسر گونات بو

جوابش داوه خورشید خاور / کفتن ویادم بهروز سرور

سا من جمن (جفا) تو عیش نوشمن / کی یاد بهروز فراموشمن

پی چیش سه رفیق برای جمن / شرحق پرت حق شناسمن

رفیق چول گرد راگه چیمن / ها سفر ها مراز دنیا و دینمن

ساپه چون روان ندرگای داور / اونه کاروانسرا من جه تخت زر

کیانم فدات بو دآچه بنازاران   قلم و دوات پریم باوران

هرتا بنویسوم بگیانوم بشار   عذر چاخالی بهروز سالار

خرامان خیزدینه اشی زرتر   قلمدان آورد جه بارچه احمر

خورشید خاور قلم گرت بدست   بوساجاگه دست نگار رست

دمای اسم ذات بنیای لامکان   فرد فرمایدرس عظیم سبحان

نویسا غریب کارهانژ ای حین   فدای نامت بوشای خاور زمین

(این مصرع ندارد)

خورشید گیرکه بشو فاحت بو   فدای نزد طوبی قیامت بو

پچیا جه شاهی خوطن ویرانی   عهد قمر ناز بیجا ناوردی

ویردی جه تخت نازار کیشور   بیت وهام نشین تجاران دهر

امن روسیام روح روانم   ای آرام گیان قضات نه گیانم

من جه نوش نوش عیش باده   بروی تخت نازگوهر باروده

فدای گیانت بادشای خاور زمین   جاکت خالین نگار چین

وجی نوانان

جنی خرامان نازار خاقان   بتوی عرق جبین جواهر نشان

زره چقانه کزه سوزوساز   ساقی سیم اندام بجه عیش و ناز

نوجاگه غریب نی یا روبادر   جنی تجاران کاروان شار

اگر تو بری قضات نه گیانم   امن شرمنده اختر زمانم

فدای بالات بو خورشید خاور   بوریر جه تقصیرات بنیر کمتر

باقی وسلام روح روانم   ای آرام جان قضات بگیانم

خرامان بنازدات بگنیزان   بول بول نونالان خاطر عزیزان

نامه تمام کرد کیش آه سرد   ریزا اشک زرز بدامان سرد

دسته گل گلاو بارون بگلزار   بگیانون پری بهروز سالار

سفارش نامه خورشید خاور   جنی دسته گلی نازار کیشور

روانه کردن پی بهروز سالار   یاواچون با دونامه دل افکار

بهروز سالار واما نامه یار   مالانه دیش گرد ابزار

قلم گرت بدست بهروز سردار   نویسا جواب خورشید خاور

مکاتبه محمد

اولی خداوند جهان آفرین   هاتم نگذارد بالات برآیین
دوم شهوار عرصهٔ لامکان   یادگارت ندیده و دیدهٔ ان
سیم دعای من شاه دلدل سوار   یارت بود بعشق دامان کردگار
مبارکت برای نیرو یاور   دایم بزم عیش نازدار کیشور
تو هر نوشت بو روح روانم   ای آرام جان قضات بکیانم
دایم عیش نوش به لوازت بو   شراب گلرنگ کرده دسازت بو
قسم بجلال اقبال عدیت   جیایم کورن به جاگه خالیت
قمر نازکنیز شاه خوانین   بهروز هم غلام عهدمانیت
ارصد که خورشید سیلش زیاون   رنج فه شکار ورین و یادن
چنی خراسان خال نخچهٔ بگرد   یادمان بخیر یاد امیت کرد
بجای خورشید شای خاور زمین   ای نازکیش نازخراسان چین
بانه برده بو بجا نوازت   نوا برات یار غمبارت
اگر بزانو مشکل بو کار   بهروز فدات بو شای خاور دیار

عذر تقصیرات

عذر تقصیرات بچه فرا وان   پی من براز جلالی خراسان
مخدوم خورشید خاور زمینم   ایمن دعاگوی نازدار چینم که
فرما بناظر بهروز سرور   با همه بند لال حقهٔ جواهر
بره بهایت خراسان چین   پی جای فالش شای خاور زمین
واچه کیاستن بهروز سرو   دوش دیو خزین بیکوش دسر
با همه بند لال خاص الاش بو   بهروز بجو انش شانی بالاش بو
نامش و ابدت وایان دلبر   جنی با همه بند حقهٔ جواهر
دایا بهر زیرا لوا بکلزار   بهروز با چنی کاروان سرادشار
تا یاد ابجای تخت خراسان   نامه وابدت نازدار خاقان
شای خاور حقهٔ جواهر نگیت   دبیکاش و سردین خراسان و چین
با همه بند لال بیکاید دباش   شعاع کفت دایان اگر بیچه دخالش
جودم کنیزان و بزم شاهی   دامانت نه مقام مبارک بادی

مجلس فرح بخش ندنگ رسازبه | قراقوی ملت هنگامهٔ بازبه
آلای غمزهٔ خاص ساقی مدت | لصبد لنجولار ینباری می بدت



مشغول شدن خورشید خاور بخراسان بعیش و بازی و در سینه خواجه از طرف خاقان
از رضا نامه عیش...

خراسان وبان تخت زر نگار | در دست نکردن شاه خاور دیار
خورشید خاور دست ونادمم | جون لول لولاو جیجیان و هم
ناگاه جه کرد از چرخ کج رفتار | خاقان خواجهٔ ویش کیانا بشار

اما بگلزار

اما بگلزار باغ روح افزا | برانوا احوال اوجوری تقا
خواجه بتعجیل آما بگلزار | و بادهٔ بطرحی نوش دلدار
ویش دانهیوار خیلی تلاش کرد | بازیچهٔ بازار چرخ لاجیورد
دگنک نوش نوش باده و کباب | زرهٔ چقانه و چنگ و رباب
کنیزان و برگشت مانند رازان | هر یکی پری ویش ساز خوانان
خراسان چین خورشید خاور | در دست نکردن نزدی تخت زر
خواجه عجب بند داتش ایده که بو | ایده که بو شینان ماواجی بو
کین نزدی تخت جواهر نگین | بین وا منتشین خراسان چین

خبر دادن خواجه خاقان را بهام تینی خراسان دخورشید عذار و فرستادن خاقان فغفور را بقهر با جوالان ایشان

در دوم هر کیلا خواجه نزدی قهر | دا و بای تخت خاقان کشور
عرض کردی قان تمام شرح حال | خاقان سیابه بوبنه فی‌الحال
اما فروی قصر بصید قاروقتی | طلب کرد وزیر خاصهٔ نازنین
داتش بفغفور نکره مدار | جنی جیند علادم برابشوی نثار

برجنی وبت هرچه برلرد بامر خاقان باوره تجار
باچان تجاری به نامورشان جنی خرامان باده بنوششان
بسا تو در ساعت تیغ برام برش بهور داره باوره بلادم
* سوار به واب جنی چند غلام برآمانش ار بعد اخرام
* تا یاوا بپای باغ روح افزا برآمانو رش بعزم دعوا
* کنیزان زاما به تعجیل و بخت اما بشیوه حال مرا نزدی تخت
تمام شرح حال به یره نمین عرض کرد بپابوس خرامان چین
آوردن غلام فغفور سرور نه بی قصت کار خورشید خاور
خرامان شنفت گرد از ار یکه کیافه دری تا برار
واتش ای خورشید دنیا دریغ یاونان احوال او به شاب ویم
بعز تابا ما
فغفور شی پیت کیانا بخت ساویت بزانی جنی نام بخت
فغفور مهر سند سالار چین مرد سهمناک دایم بکین

جنی صد برار

جنی صد برار آما بکلز ار ماته جنی تو بکر و دمار
وقت امیه برات شیدا ار شخ سنگ ابرین بریزا گونای کلرنگ
خورشید اجواب نازار کیشور فدای نات بو خورشید خاور

حرکت کردن خورشید خاور جنگ فغفور

مرمن مرده نان ای کیان شیرین به جیش برای گونات ابرین
واجه باوران اصلاح جنگم به بریم زین کران رخش کلر بگم
بلدم کیان من هیچ بر غمگین نه فغفور ما نو نه خاقان چین
خرامان کیت جه دل آه سرد فرماش آوردن اصلحه نبرد
قلخان دانه بند صاف پر جلا چهار قل نو بیان په دفع بلا
به بست مال دست خرامان چین بجایش در عتش خاور زمین
کلاه و خود خاص پاک پر جواهر حمایل حیکا نیانش نزدی سر
شانا نباهو قلخان و کمند سبحان الوری اما فتحانش و بند
کران نباهو شای خاور دیار واتش همت بوای یا زغم آر

خراماندا آتش ای کیمیان شیرین   توم سپرد بذات جهان آفرین

نگهدارت بو چه دیده بداد   سبرکوردت بام ای نورسی جوان

خورشید خاور سواره چه داب   برآمانباغ جون آذرکشب

ستین ورستاخیز خراماپ چین   ویجا وپیج در دو روکرد زمین

خورشید خاور برآماجه کلزار   دلیش که پیدا بی فغفورسالار

(جنک کردن خورشید با فغفور و کشته شدن فغفور بدست او)

خنی چند غلام مکلل تیار   بسجمای یاوا او نزدی کلزار

کیش بانگ سخت دیدٔ نره شیر   کمان برآورد دست جلیا و تیر

دورهای جنگ

واتش ای فغفور شاه خاقانی   کسی کیاستن یادیت آما نی

هراداجدت تیر عقب پر   واتش ای بربخت نازار کیشور

دانجکرگای

دانجکرگای فغفور ناپاک   فغفور ناپاک غلطان کردن خاک

غلامان اردوم دست دان شمشیر   آمان پی خورشید شای خاور سریر

خوردشان بکین داتن ای تجار   بو جیش آمانه بسیر گلزار

ساکه اندیشی دی شای خاور دیار   نهیب داسمند پری کارزار

یاوا بمیدان دیدٔ شیرمست   تیرخون شمارکرته بی بدست

غرا بهیبت نزدی روز کارزار   لرز ناجقهٔ پرلادس تاوس نار

بضرب بازوی خورشید خاور   بهفت چه غلامان غلطان بی باسر

ماباقی منده گردشان فرار   نجاروناچار برشین بگلزار

بازوش آماه لای خراماپ چین   نازار خاقان کردش آفرین

پیایی چه جش شهزاده بیگرد   شراب گلرنگ ساقی طلب کرد

خرامان بعشق مراتش بناز   مراتش جوان شیر سرافراز

ارچیندی او جنگ روستمانه کرد   کیانم فدات بو شهزاده بیگرد

آخر جه خاقان بموجیش گری   بو اسوارین تمام لشکری

خورشید دا جواب خراسان شاه | داتش ای نازار پنا به الله
نترسو بعون رب العالمین | نجیین نمانو نخاقان چین
جوروم علامان رونیان بشار | احوالشان بردوه پری شهریار
خاقان چینی خروش بقار | فرما جارچیان جارکیشان بشار
ده هزار ده هزار جنگی کینه خواه | سواران داد به فرمان شاه

(فرستادن خاقان چین لشکرش را بجنگ خورشید خاور)

یعنی ایران گزیده در گاه | روکرد پری جنگ باغ روح افزا
دروم جارچیان جارکیشان بشار | لشکر سوار به پری کارزار
سواران داد جنگی کینه خواه | لوان پری جنگ باغ روح افزا

(فرستادن بهروز نامه بشهر خطا)

ساکه ایه شنفت بهروز سرور براهکو | خروش پری خورشید خاور
نامه پر مضمون گردش اشا | بکیانو پری شهر خشای خطا
نویسا شی خورشید نگارزاران | مدارت بنو انتظاران
نامش دا بدست چابک سوار | دانای هنرمند تمام تیاری
داتش سوار بو بگره مدارا | بو عدهٔ ده روز بشود خطا

نام دوبل

نامم دربدست شهنشای وقار | بتاو تعجیل بیو وکلدار بیا
باوره چی دلیش سپای بیشمار | جنگ هنرمند عرصهٔ کارزار
قاصد سوار بی رو آورد تراه | لوا بتعجیل نراگه خطاء
بهروز سالار زیاد اشک زار | طلب کرد و برکاروانسرادار
داتش من دایم عزم شکارن | دلم بگل گشت سیر گلذارن
سپردم بتو دانهٔ گران بار | امن بی نخچیر بیو نشکار
پوشش و بالاش حفتان رو کلاب | جنی علامان سوار بی و تاب
بتاب تعجیل بر آما جه شار | روکرد پری جنگ سپای بی شمار

(جنگ کردن بهروز خورشید خاور با لشکر چین)

باد ابپای باغ مدرا به تمکین | گردش تماشای سپای شار چین
صف صف جم بستن سپای شماری | جنگ هنرمند عرصهٔ کارزار
ونیهٔ تهمتن خورشید خاور | دقیا سوار بدرا برابر
رماقش نخچیر گردن ویردن | باج تازه فتح طوراتش کردن

اما خرامان خیلی کنیزان   سرا و نا و باغ اسرین مرزان
ساکه ایدشی دی بهروز سرور   گرواندداغ خورشید خاور
کیش بانگ برز زوی قیتن دار   مهمیز دا رکیب پری کارزار
واتش من بهروز خوطن زمینم   غلام خورشید تجار چینیم
یاوا بخورشید شای خاورزمین   لرزا جه ساش سواران چین
واتش بخورشیدای یو دنیام   بی چیش مردانی ببر کرت بام
ده هزار سوار زیادتر نین   خدایار بو وجه وش نین
خبر کیانم بلای شهرخشاه   باور بجنگ سپای کینه خواه
تا و خلق بیو سپای سهمگین   نجلیش محال نخاقان چین
خورشید واجواب بهروز سرور   بگیانت قسم ای یار یاور
بلطف بیچون بنای کردگار   من بخوش تو بهروز سالار
بو بغدای تو شای خاورزمین   باهبین نه طیب سپای شار چین
ده بنو سپاش په صد هزار بو   تمام مرد جنگ خنجرگذار بو

بعون

بعون بیچون دهن یا باک   بی قربن جلادم ویشت خاک
مدام نگاه کر نه دروازهٔ باغ   یکجار خرامان جرگم کردن چاک
نمندن پرشی تابو تا وا نم   دردم هرا ایدن بالا نمام
کیش آه سرد گردا بزار   مهمیز دا برخش پری کارزار
بهروز سرور جنی علذمان   ویشان دا بطیب طنطنهٔ خاقان
جولاده سردار سپای شارچین   کیشا بیدا خان پری رزم کین
او روجه سپای سهمناک وکین   گفت نه لیشان شای خاورزمین
زور آورد برخش خورشید خاور   سرکت مدهوش عشق جنگ نشتر
یاوا نمیدان عرصه کارزار   خروش بکیش شای خاور دیار
جو طرف سردار سپای سهمگین   آما په خورشید شای خاورزمین
واتش ای تجار ابلهٔ نزان کار   بی جیش آمانی بسیر گلزار
هرنام خاقان بویت نشتفق   شاهان جه ساش لرزان شرق

خورشید خاور کیش بانگ بخت — داتش ای جوان بیگزاد بیگمرد
قسم بدانای جهان آفرین — هیچ بردام نین چو خاقان چین
ایه داتو کیش تیغ زهرآبدار — مهمیز دا برخش آتابچه سوار

۸ کارزار کردن خورشید خاور و بهروز ترک با لشکر خاقان و شکست یافتن ایشان



هیاهوی نبرد دیرلر گم به — تمام صحرا نتوزد تم به
اسپان به صاحب نمیدان اوچین — کمیلان بری صاحب وریه
بضرب بارمی خورشید خاور — چندکس دلت نخاک اسپارنی شورشتر سکدة

شکست آوردن بلادم کام شکست — هیچ اختیاری تمندن جدت
گریزان بتاو روکردن لشار — کفت وشونشان بهروز سالار
صدای الامان سواران چین — نشست نگردون چرخ هفتمین
داتش وبهروز خورشید خاور — ای برادرا ایش صفدر
بهروز دا جواب قضات تکیانم — تاروی قیامت بنده فرمانم
هر دو چی هم آمان بگذار — نجولان رخش بپایین برار
آمان وبشواز خرامان چین — چنیو کنیزان برزادان اسیرین
نگردن برارشین یمس مان — اسیرن جه کو ماش بامانداتان
ساکه ایدشی دی خورشید خاور — داتای خرامات صرل نازبرور
کیانم فدات بوبه کی زاریت — مر خورشیه بردن با قرایتی
فدای بالات بام شای شیرین شیوه — خورشید نمردن کم کر بیوه
نشست نزلفان بوی مشک چینش — او بوسه بناز لعل جمینش

دستمال برآورد از سر بنیان سری نازار خاقان کنیزان چری
داتش باوران تخت زرنگار بینیم و ما بین دروازه حصار
نیاگه خاقان نیاشی لشکر شبیخون به و بناغ دبر
دات بغلان ما بهر فد سرور مدارا مکت امشو تا سحر
دیگر دت نزدی باغ روح افزا بنا که خاقان باورد سپا
علدمان تمام سوار بینی وزین بینی بقر دل پری راگه چین
وت دل بدت در پر خراسان منوت دل ث دباده ارغوان
نغمه کنیزان ساز دلکش منوازان پری نگار بهوش
بهروز همه فکر سودای جنگو ده خورشید بو سودای شوخ شکوه
فده دست بازی خورشید خاور جنی خراسان اوشو تا سحر
جو طرف سپاه شکسته خاقان بهور گرت فریاد رسین به سامان
جنی نزادان بندگان خاقان تمام پیشوحال آمان با آمان
ساکه امد شنفت خاقان کشور آخیز کردنجا پری شور و شر

بناگه خاقان با خلق بجای او محو

(در بیان آمدن خاقان چین با پنجاه هزار لشکر به جنگ خورشید خاور و بهروز)
(بگلزار خراسان)

کیش بیدا خان سپاهان جم سه پنجاه هزار یکجا بی گم
ویش خانه خاقان چینی کرد بار آمان پری باغ روح افزای گلزار
خیمه رنگارنگ سواران چین بار کردید پوش آسما و سرزمین
خیمه فراوان هور دا گلزار تمام زرد و سرخ چون لاله و نار
خاقان شی و بان تخت فیروزه خودش و جوش نگار سرست
کوبان زنج و کوس ناله کرناه ترننرن ث ر برآما سپاه
بو کوکبه خاص سپای بی شمار خاقان چینی اما بگلزار
یادا بچادر پایه جه فیل سپاهش جار مدا دینه دریای نیل
اوشو تا برو خاقان کشور خاودن نکرد میرانو لشکر
جنی امیران هر یک شان به دایم هر ته بیر قیاسشان به
خورشید خاور بهروز سالار جنی خراسان نصحن گلزار

تا سفیدهٔ صبح با هم توشان ... جا جا چون شیران جنگ مجوشان
بهروز ذات خورشید خاور ... بتوفیق ذات جهان آفرین
انداخت خاقان چین تخت فیل ... یکیشون بخوار بخواری ذلیل
خورشید خاور کیانم فدات بو ... خاقان چین سرگردات بو
هر ریزاو با جای شور و شر ... جم چمشید ان خاقان کیشور
گرمهٔ طبل و کوس کرنای شاهی ... لرزنا زمین جه سه تا ماهی
خاقان با امیر سپیدار لشکر ... کیانا نشی پی جنگ خورشید خاور
ویش آما بتر بروزی گرد نگاه ... پری جنگ کیت عزم تماشاه
جو طرف بهروز و ات الشهریار ... آمان پری جنگ سپای بی‌شمار
ساکه ایدیش دی خورشید خاور ... بوینهٔ رستم زرلیش گرد تور
کلاه و خود تمام دانه مرواریا ... دراملق چیکالش پی دیاکاری

(آمدن خورشید خاور با بهروز بجنگ خاقان)

نیازوی سر شیر بی اندیش ... کینهٔ کمان ساز نابولیش

پاینیا بر جوش گران پی سوار ... دل پر چه وسواس عرصهٔ کارزار
کالا نجدان بیداغش گیشان ... جنی ترداته جوش ز خروشان
بهروز سالار پوش ارع جنگ ... سوار بی و اسپ چون بور پلنگ
کیان بی و گرد توز بای ستور ... واتش اسرافیل دم دین وطور
با هوی نبرد دلیران چنین ... بجا دو گران سما و سر زمین
خورشید خاور جولان دا برخش ... مرحباء جاران مردی جهان بخش
بهروز سالار کیشا بانگ سخت ... لرزا جه ساش خاقان نزدی تخت
دیانا به صلیب سپای بی‌شمار ... پیچیاشان بهم بوینهٔ طومار
چینی سواران سنیدان شوخ شر ... تمام فرار بین لوان بلشکر
ساکه ایدیش دی خاقان گمراه ... خروشان و قلیت آمان و سپاه
لوانش باف تخت زرنگار ... طلب کرد و برا امیرا شار
واتش ایران وزیران ست ... چنیان حرام بوسفره خوانت

اوتجار زاده زیاد تز نین — بواچه بخم مردن یچ چیین
ناموس مردی پری چی بو — آخر هر کت پری که بسو
ساکه ایوش دات خاقان کشور — سان سرهنگان شیدای شور شر
اوشو تا سحر چوت نن خردوشان — سحر پری جنگ اصلحه پوشان
طیپ طیپ سراران ساندا جنگر — مدرا انتظار زانگه کیشور
خاقان چینی بهور زیا و با — بزم دعوای جنگ باغ روح افزا
سراربه وبان تخت زرنگار — جولان دانفیل پری کارزار
هاره گرتا گزنه طبل گرس — زمین به وکرد هرا به د توز
کلهٔ میدانا نه شماوشانا — بجنگ اوران ارواح ستانا
ویران به رزم عرصه کارزار — مردان وش دماغ نا براینا چار
طیپ طیپ آرای خاقان کشور — آمابری جنگ خورشید خاور
جو طرف بهروزش ظطازین — مدرا بهشاد نمید چین
ناگاه نگذار چرخ ای هزار — نزاگه اخط میدان غبار
غبارش

غبارش آما پری رچیت — تاریک ابیه بو تور سما و سرزمین
واتش و بهروز خورشید خاور — شهرخش ه آما به جمع لشکر
واتش وبهروز کیان برادر — لشو و با بوی مدارا لکر کر
واتش شهرخش ای شیر بباک — ار شمن و سر نی تیغت بو بلاک
خورشید گرفتار بمن نزرم کین — سوای خرامان اونا زار چین
عزا بقوشن خورشید خاور — بمو به بخشو شهنشای کشور
بهروز دا جواب شای خاور دیار — اینه چوش سوای بار عزا ار
باوردن بنا و سپای بهکلین — دربان فرار بین نخاقان چین
به جیش بر دو گرد بای فرس نبو — کیانم فدای نام شای خاور بو
واچان نه ودان بهروز سرور — سردانپای خورشید خاور
بیا خاصترن بواچان ترسان — فرار بین بدت ای سپای خاقان
در دوم فرمان دا خورشید خاور — لشو و بشوان شهرخش ای کیشور

دالش ای رفیق کار دانش از چین　　فدای بالات پوشان خاور زمین

بشو پیش خاقان چه کارن　　ارصد که سپاش بجید شمارن

یقین بر بعون جهان آفرین　　نچین مانو نخاقان چین

فدای کیایت بو خورشید خاور　　بشو بخت شهرخشای کشور

بهروز و تعجیل رو آورد براه　　یاد القوش طیب شهرخشاه

بپایه چه اسپ بهروز سرور　　بنم واچه رازت خورشید خاور

بنم واچه شرح جفای روزگار　　ای ارجرکیت مردان بلکزار

هم بیرون وهم سپای فراوان　　جم بین طیب طیب نامی سرداران

ای سپاوسانش واچه چکین　　ساچ کون خورشید دیار زمین

بهروز داجواب شهنشای کشور　　تمام شرح حال خورشید خاور

ای رزم خورشید خاور زمین　　جو بای فرامان خاقان چین

خاقان چینی سپای بیشمار　　بجنگ خورشید تنیا سوار

ساکه ایشنفت

ساکه ایشنفت شهرخشای خطا　　چون دریای جیحون سپاش جوشیا

(آمدن لشکر شهرخشاه خطن بجنگ خاقان چین)

کیشان بیدا خان سبز و سرو زرد　　آمان بتعجیل بو عرصه نبرد

جه هر دو جانب خیزا دنگ کوس　　هوا بی دگرد زمین بی دو توز

ژندن طبل و کوس دردم بی نبرد　　جه سم اسپان زمین بی دو گرد

دو دریای جیحون رزپای بهم دا　　پوشان سما و ارض نتوزد تمدا

ببا هی پرزور شیران بی باک　　چکاچاک تیغ یاوا با فلک

نامی جوانان تمامی لکون　　بهونا و سرزا چون بحر جیحون

نمیدان چینت شیران بیباک　　چون نقش دیوار کلفتی زدی خاک

بضرب بازوی مردان قیر و چاچ　　نسپای خاقان سندن دست باج

نیش خدنگان زهرالوی بوم زر　　نسینهٔ مردان لکردش گذر

چند نامداران مندن بش سر / بغرب بازوی بهروز سرور

خیزا موج اهون چون دریا دشت / مرکب سوار نمیدان گکشت

سردینهٔ خزان مرزا بوار / او نوجوانان نمیدان کار

خیام اوران ارواح ستانه / هلاک نکردون لاحول برامان

نجرگهٔ چینی خیزا الامان / نشت نکردون نیش پرسنان

قتلو عام کر یا نجینی سوار / آخر سپاهی چین گردشان زار

بهروز سالار سوار بد داب / یادانی قاآن چون آزد کشب

نهیب داب وا بد خاقان چین / صاحب تخت تاج دانه واهلکین

بزوکمند جه فیلی تحمند / کیام نزوی خاک سپاهی اجمند

کیوش نزوی خاک بهروز سرور / بردش نزکاب خورشید خاور

دالتش تا خاقان ای شهنشاه چین / کیشاش نزوی فیل کمانزین

خورشید خاور پایا جه زین / لو اسپدش بردون خاقان چین

بعد احترام

بعد احترام بوساط شاه / وینهٔ غلامان باادب بدرا

مرا باادب ترو ستش بوار / جه شرسالی شاه خاور دیار

سا که ایدی شی شهرخشای خطا / بیایه جه اسپ واتش مرجا

ذات بارکه ای شاه خاور / نگهدارت بو جیانی با انسر

دیارت بزرگ عظیم شاهی / قدر بزرگان شاهان مزانه

اسپشان آورد خاقان برابر / لوانجیمهٔ صاف زرنگار

شهرخ و بهروز شاه خاور زمین / کردن تواضع بخاقان چین

آوردن بساط بزم می نوشان / بباده نوشی شهرخشاه خاقان

اورو تا ایوار بزم و باده بی / مجلس فرح بخش ساقی وساده بی

دوسته پیاله جه مابین دیرد / خاقان چینی کیش آه سرد

آما بگفتار دات بشهرخ شار / قسم بیکتای شاه بی همتا

کرم سر بندن بیستچی روه — با عقیق و کمال با گوهر و ه با
ارصده که تجار جواهر با ر ن — عیش برایدن ماچان تجارن
شهرخشا واتش خاقان کیشور — ایله خورشیدن شهزاده خاور
با بوشی شابال شاه شاری خاوزرین — پری خرامان تجار بین وجلی
وقتی که آتا زاگه در بند — قمر نازین را داجه بند
صلصال نا پاک حلقان گردنکره — بمو داری الماس جرکش گردنان چاک
پی چیش بشاهان عالم نه زادن — ایله توماجی به تجار زادن
ساکه ایله شفقت خاقان کیشور — واتش بخورشید شهزاده خاور
بمو بوری جه تقصیرا تم — تاگیانم مندت نخا کیا تم
فرید رشید روله خا حمی — شیر حق شناس حق شناسی
هوریزادوپا بهروز سرور — تاج نیا نفرق خاقان کیشور
دردوم بقربان شهرخشای خطا — بهروز سالار ردانبه نزاه
بکدی

یکدست جه خلعت خاصهٔ شاهانه — آورده به خاقان نه جبه خانه
طاوسی جواهر جقهٔ زراش پر — با هر بند لال کمر و کمر
هوریزادوپا خورشید خا در — تاج نیا نسر خاقان کیشور
پوشا و بالاش مطاری شه وار — تاج جواهر نگین ز نهار
تختی آوردن جواهر نگین — نیاشان و فیل پی خاقان چین
شهرخشا و بهروزشای خاور دیار — روانه شان کرد تا نزدیک شار
شهرخشا و بهروز شاه ~~خاور دیار~~ خورشید خاور — رونیان و باغ روح افزای دلبر
خرامان چلین بصد غرور و ناز — چنیو کنیزان آمان و پیشواز
سجدهٔ زمین بردن زدی شهرخشاه — امانت دست اب شهرخشاه بوسا
با عقاق لوان نقره زرکار — نشتن نزدی تخت طلای بناکار
خرامان چین مدرا به و با — فرما و بهروز شهرخشای خطا
تخت جواهر حقهٔ طاوس پر — آوردش پری نازدار دلبر

چنیو چند مطالی جواهر نشان — می شرمه دانهٔ نازار خاقان
بهروز سرور لوا بچادر — هر چه شد واتش بگردش حاضر
حقهٔ طاوسی تخت جواهر — آوردش پری نازار دلبر
شهرخش و بهروز خورشید خاور — لوا بخیمهٔ صاف منور
جو طرف خاقان لوای چین — نشست و بان تخت جواهرنگین
بزم مهانی برش ساز نا — جنش چون فردوس درین راز نا
فرما بوزیر مدارا بکر — بشو نخدمت ادشاه صفدر
خورشید خاور بهروز سالار — جنی شهرخش با و پری شار
سجدهٔ زمین برد وزیر دانا — لوا بخدمت شهرخش و خطا
بهر ریزا و با میزان لشکر — شهرخش و بهروز خورشید خاور
کاهی بوا چان باران دمساز — با دتان سنجر جنی قمر ناز
فدای گیایت بو نازار کیشور — بوریجه تقصیر کمینهٔ کمتر
نامش کرد

نامش کرد بنام واتش بقمر ناز — واتش بوانه ای یار روس ز
بگمیانه پری بهروز سرور — بسپاروش بدست خورشید خاور
قمرناز و دانا نامهٔ عنبرین — واتش آفرین ای نازار چین
بسپاردش بدست یکی هنرور — آوردش پری خورشید خاور به
خورشید خاور دانا نامهٔ یار — ریزانگو نامش قطرهٔ گوهر بار
شهرخش و با خورشید خم بار بان — ز نامش خم بارش بچو دین باران

در بیان اساسیهٔ عروسی خراهان برای خورشید خاور گوید

دروم طلب کرد آصف ثانی — وزیر دانای صاحب ارکانی
واتش ای وزیر صاحب عقل تام — کار خورشید شاه بده سرانجام
بکن چراغان شهر خطا — پری کار خیر خواهان شاه
جه خطا و ختن تا ملک تاتار — بیان محبوبان هزاران هزار
جای رواسهٔ بزم باده بی — خط فرح بخش ساقی ساده بی
جنی سیدا کن بی نکاه سور — بیان بو یران محبوبان بجور

پس چیش که نازار خاقان چین — هم پری خورشید خاور زمین
بسو بنوعی آماده گران — خورشید خاور بنو دلگران
پس چیش که فرزند رولهٔ خاص من — اولاد رشید بچه قیاس من
ساکه اید شنفت خورشید خاور — هوریز او پا مدرا برا بر
سجدهٔ زمین برد زوی تخت شاه — عرض کرد بخدمت شهرخشای خطا
دولت ای شهنشاه صاحب سایه فر — عرض هرا ایدن خورشید خاور

بیان گفتگوی عروسی برای بهروزشاه

خبر بهروز شاه آرام کردن — هر بو اقرارم تا بروی بردن
بیاو بکام بهروز سر در — بمت حرام بو نازار کیشور
پیرش چه روی مخلص نوازی — پری بهروز شاه کاری بسازی
شهرخ دا جواب خورشید خاور — داتش ای فرزند رشید سرور
بهروز شاه غلام ثناخوانتن — قمر ناز کنیز کنیز انتن
هرچه رضاتن ای دینو دنیام — هم کار بهروز بو سرانجام

ساکه ایشنفت

ساکه اید شنفت شای خاور باوا — لوا بوسا دست شهرخشای خطا
تا صنی طلب کرد شهنشای کشور — بستن نکاح او حوری منظر
دردم چار چاپان چار کیش و شار — چراغان کرد یا میدان و بازار
شای نغان نژ نیا نقاره شاده — ساسان رهزنان آماجه لا ده
صدای کرنا گرمهٔ سنج و ساز — گوشی گبرکه آما بپرواز
خیر نشینان امان به یغار — خوطن نژادن مردان تاتار
هرکیا پیشکش مبارک بادی — آوردن تحفه پی بزم شادی
اونه غوغای نقاره شاده — راگهٔ نور بخشی بشو براده
سرداران دست بین جه باد کارک — نشت نکرد دوت چنگ زنگر
حرم نشینان خاصهٔ شهریار — ب لاش دی بردن بگذار
هر شوخ نازار هر وحش ترست — هر نو بر نام دست دبادست
کیش بردا برخشه کلی و ناز — نصد بنجو لار لوا بگذار

غرا صدای سازگران چین   نوازان پری شوخ نازنین
زرّهٔ چقانه کزهٔ سوزساز   طوطی نژادن امان بپرواز
صدای مهوشان بربط خرود   سرِ خوشی انان چون نغمهٔ داود



مجلس تصویره بزم عروس خورشید خاور که وزان مهوشان در مجلس باده نوش ... ۱۲

ساقی چون جام رقصان باناز   مکیلان بو جام با آهنگ و ساز
زرّهٔ چقانه کزهٔ سوز و ساز   طوطی نژادان آما بپرواز
ساقی چون جام رقصان بانار   دم دم چکیشان با آهنگ ساز

جلال محبوب

جلال محبوبان خطا و ختن شار   رقصاچین قربان دتاتار
با ما بهمدا چون طاوس مست   هرکیا خوانه زر گرفت نزادی دست
با آهنگ ساز چینی مهوشان   و بالای هر دو کردیا زراف شان
مجلس فرح بخش به تنگ ساز با   دنگ نوش نوش هنگامهٔ بازه
شاتان خاص زو آمان دات   چینی داچمن هر یار سرست
پوش شان مطای جواهرشان   پری بزمگای نازار خاقان
نیاشان تخت جواهر نگین   پری قمر ناز خرامان چین
نشتن نزای تخت هر یار یار   جم جبین نزای خورشید خاور
تبا و تعجبای اتا زیاد بی   جه الطاف لطف خداداده بیله
واتش بهروز خورشید خاور   فدای بالات بو بهرد سرور
هرا و قرارن جنی تو گردم   نشو دباد تا بردی نزدم
تا تو بوش و نیاوی بکام   وصال قمر ناز بمن بو حرام
فدای بالات بوش خاور زمین   جنبش نزان خرامان چین

[illegible]

(خداوند) بشو نگهدارت بو　　بهروز و سرکرده وصلی یار بو
بهروزیان و یاور یار مهوش　　آتا و بیشوازی یار سرخوش
نشتن بو لواز هر چمن هم　　گردان نگران چون پروانهٔ شمع
چه لطف بیچون یاوان براد　　خلقه شان برده و شار بغداد
اوشو تا سحر و کامرانی　　به عیش شادی به جادویه انی
سحر برآما نخواب شیرین　　بهروز سالار شای خاوزمین
بهروز دات خورشید شهزادهٔ خاور　　مبارکت بو دیدار دلبر
خورشید خاور بهروز سالار　　فدای بالات بوای یار غمخوار
لوا بشادی بری بارگاه　　بوس دستو بای شهرخشای خطا
شهرخشا واتش ای یار یاور　　مبارکت بو دیدار دلبر
خورشید دات بهروز ای شهریار　　بتوفیق حق بنیای کردگار
تا سر و سندی آخر زمان بو　　شهنشای شهری تخت هر جاویدان بو
خلافت بخشان کرد شهرخشای خطا　　ملک نگردون مرات مرحبا

خورشید

خورشید خاور بهروز سالار　　چنی قمر ناز لوا بگلزار
شوی شه مجلس خورشید خاور　　واتش و بهروز کیان براد
اینه یکجاهن نشار خطام　　گفتن نه یادم ای شا بابام
الطافش بو شهنشای کشور　　روانم کرد و شو لکه خاور
عرض خورشید شاه گردش بکشور　　بوریش سازنا آسه سفر

(بیان تدارک خورشید خاور و حرکت بشهر شا باباش)

آخر شمار گردشان شمار　　خورشید خاور براما جه شهر
همت ستانا چه شاه کیشوار　　هر جا چنی هم یاوان بگلزار
خورشید خاور بهروز سرور　　یکر دلگزار گردشان قرار
شهرخشا آورد چون سنگ بار　　اونه گنجو مال دانه و جواهر
سپرد و خورشید شای خاور زمین　　واتش ای فرزند قبلهٔ دنیا و دین
وختی برشی دیاوای بنی ور　　عرض سلام رسانی بکشور
واچه من غلام کمینهٔ درگام　　همیشه دعاگوی شای خاور مادام

نشستن بپیش دو نه ملک خاور … با دل یکجا طهر بهروز سرور

غلامم اخلاص را گه چنینم … خدمت کار پاک دنیا و دینم

هم راز و با خورشید خاور … همت بستانا چه شاه کشور

اما برابر بهروز سرور … دست کرد بگیرد خورشید خاور

کیش بانگش بر زر ریز اشک زار … بچه کیانی دری تابوار

داتش بخورشید شهزاده خاور … فدای کمانت بو بهروز سرور

خورشید خاور بانگش نوردا … و بچه بی عیب بالا ببردا

داتش و بهروز ای یار یاور … فدای اسبت بو خورشید خاور

اگر خداوند بدرم نجات … بیرتا نزانای نام نخاک ابات

لوا و بالا به لای قمر ناز … داتش بنیشه ای یار دمساز

جنی بهروزت بنشیه پشاد … کاهی چه درون بریکی و یاد

قمر ناز نلانی دست کرد بزاری … درتی تابوار یکه سرداری

بوس دستوهای

بوس دستوهای خورشید خاور … داتش ساش خدات بو یاور

قاصد فرستاد چون باد صرصر … کیانت و خدمت شهنشای کشور

ساکه اید زانی شهنشای خاور … ساتی مدهوشی بچ بزوی تخت زر

خیز باید گشت بالای کرتا نا … چون آما بهوشی بانگش نور داه

پیاپی چه اسب خورشید خاور … بوس پیاپی رکاب به ریخ

سجده زمین برد فرزند نازار … کردش شکر ذات شای خاور دیار

سوار بچ و اسب چی فرزندش … عزیز نازار جرگه دلبندش

در مای اسپ خورشید خاور … مرخص فرما بهروز سرور

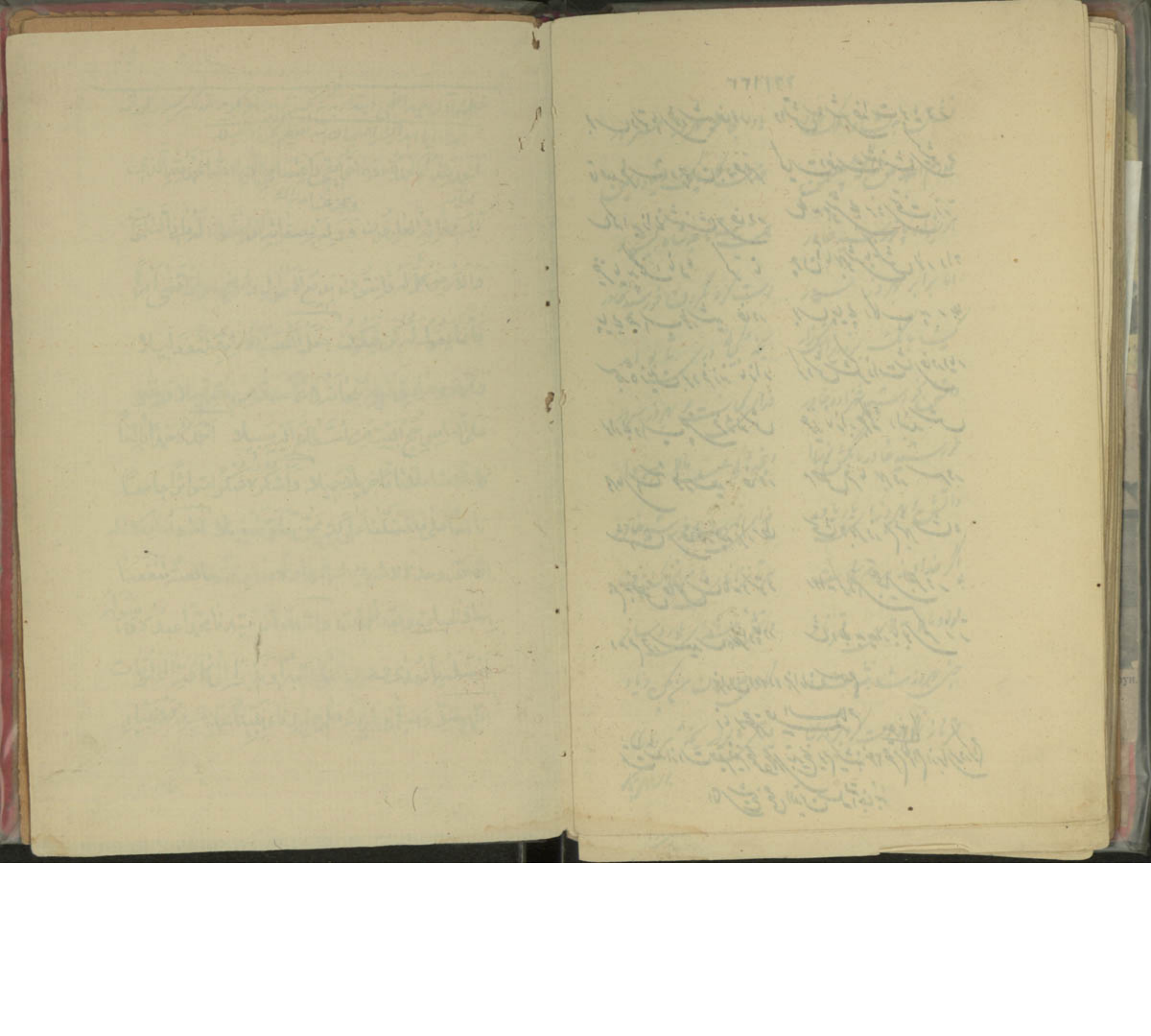
شهنشای خاور چند هزار سطا … بخشا و بهروز هم شهرشاه

هم به خلق خاص شاهانه دستور … روانه کردش تعجیلی بفرور

و دم خورشید شهزاده خاور … شاد به دیدار بابوی کمر زر

هزاران درود و هزاران سلام
زما بر محمد علیه السلام

تمت شد از دست حقیر فقیر محمد … بتاریخ یوم یکشنبه ۲۶ محرم الحرام ۱۳۶۰ از برای سرور کرام
آقای شیخ محی الدین جلّه اجنابه



خطبهٔ اول عید اضحی ابتداء به نه تکبیر نماید در آخر بگوید الله اکبر کبیرا والحمد لله
حمدا دائما ابدا کثیرا فسبحان الله العظیم بکرة واصیلا

الحمد لله ثم الحمد لله وما توفيقي واعتصامي الا بالله الحمد لله الذي
تحير وعجز عن ادراكه
الله في ذاته العارفون و وله في صفاته الواصفون له ما في السموات
والارض كل له قانتون بديع السموات والارض واذا قضى امرا
فانما يقول له كن فيكون جعل الكعبة للانام قبلة و دليلا
و فرض بصادق قوله سبحانه ومن اصدق من الله قيلا ولله
على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا احمده حمدا بالغا
كاملا شاملا تاما فاخرا جميلا واشكره شكرا متواترا جامعا
نافعا على ما فضلنا على كثير ممن خلق تفضيلا اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له شهادة صادقة خالصة تنفعنا
بها في الحياة وبعد الممات واشهد ان سيدنا محمدا عبده ورسوله
ارسله بالهدى ودين الحق بشيرا ونذيرا الى كافة المخلوقات
اللهم صل وسلم وبارك على سيدنا ونبينا محمد سيد الانبياء

والمرسلين الذي قال الله تبارك وتعالى في شرفه وشأنه يا أيها
النبي حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنين وعلى آله وأصحابه
الذين هم أهل الكرامة والشرف والتعظيم الذين قال تعالى في مناقبهم
والسابقون الأولون من المهاجرين والأنصار والذين اتبعوهم
بإحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه وأعد لهم جنات تجري من
تحتها الأنهار خالدين فيها أبدا ذلك الفوز العظيم وعلى أزواجه
وذريته وأهل بيته الذين قال تبارك وتعالى في فضائلهم وكراماتهم
إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا
واذكرن ما يتلى في بيوتكن من آيات الله والحكمة إن الله كان
لطيفا خبيرا خصوصا منهم على الإمام الصديق وخليفة الرسول
على التحقيق وصاحبه في الغار والطريق الذي قال في شأنه
رسول الملك الوثيق ما طلعت شمس ولا غربت على أحد أفضل
من أبي بكر الصديق رضي الله عنه وعلى الإمام الأواب أعدل الناس
وأكرم الأصحاب الذي قال في فضائله رسول الملك الوهاب

لوكان

لو كان بعدي نبيا لكان عمر ابن الخطاب رضي الله عنه وعلى الإمام ذي الإيمان
كامل الحياء والأدب والإيمان الذي ما كان وما يكون مثله
في الأعصار والأزمان واستحيى منه في السموات ملائكة الرحمن
شيخ الصحابة المسمى بذي النورين عثمان ابن عفان رضي الله عنه
وعلى إمام الأبرار قاتل الكفرة والزنادقة والأشرار أشجع الناس
قوة وكان حساما للمهاجرين والأنصار الذي قال في شأنه
وشيمته رسول الملك الغفار لا يتم على الصراط الأمر إذن له
علي ابن أبي طالب الكرار رضي الله عنه وعلى الإمامين الشهيدين المظلومين
والمقتولين السعيدين ~~هما شبابي أهل الجنة~~
الذين قال في حقهما رسول الثقلين هما ريحانتاي
في الدارين وشبابي أهل الجنة أبي محمد الحسن وأبي عبد الله الحسين
رضي الله تعالى عنهما وعلى العمين المعظمين الشيبين المكرمين وهما مبجلين
عند الله والناس سيد الشهداء حمزة وأبي فضل العباس رضي الله عنهما
وعلى أزواجه الطاهرات أمهات المؤمنين وسائر الصحابة والتابعين
رضوان الله تعالى عليهم أجمعين أما بعد أوصيكم عباد الله ونفسي
العاصية المذنبة لا بتقوى الله وطاعته فإن الله مع الذين اتقوا
والذين هم محسنون أيها المؤمنون

ايها الناس اعلموا رحمكم الله تعالى ان يومكم هذا يوم العيد ويوم الرمان
والعفو من عذاب الوعيد يوم فضل الله تعالى على سائر الايام باستغراق
الرحمة على الخلايق وفيضان المغفرة والرضوان ويوم قدوم الحاج
في المنى بالفوز والظفر بالمنا للهدايا وذبح الضحايا بكمال الجهد والجنان
وطهرهم من اوساخ الذنوب وادناس العصيان وتكشفوا بسعيهم
الى الصفا واقدامهم على الحلق والطواف ورمي الجمرات في هذا المكان
فسن الاضحية في هذا اليوم بذبح جذع من الضان وقد تم له سنتين
او ثني معز او بقر لهما سنتان او ابل له خمس سنين وهي افضل من الصدقة
وسائر الاحسان ووقتها من ارتفاع شمس يوم النحر الى آخر ايام
التشريق من الزمان فلا يجزي العجفاء ولا العرجاء ولا العوراء
ولا مقطوع بعض ذنب او اذن وان قل ولا ذات مرض ونقصان
ولا يضر شق اذنها او خرقها والمعتمد عدم جواز التضحية بالحامل
خلافا لما صحح ابن الرفعة وغيرها ويحرم الاكل منها اذا كان واجبا
ففي هذه الصورة يجب التصدق بجميعها على الفقراء والافضل في الاضحية
التطوع التصدق بكله الا لقما يتبرك باكلها وان تكون الماكول
من الكبد وله اطعام الاغنياء بخلاف تمليكهم ويسن

ويسن ان يذبح الرجل بنفسه وان يشهدها من وكل به
لان النبي صلى الله عليه وسلم ضحى بكبشين املحين اقرنين وسمى وكبر
وذبحهما بيده وقال عليه الصلوة والسلام اذبحوا ضحاياكم فانها
على الصراط مطاياكم وكره لمريد التضحية ازالة نحو شعرها في
عشر ذي الحجة وايام التشريق حتى يضحى فادوها كما امركم الشارع
بها عليه الصلوة والسلام لعل الله يغفر لكم ويكفر عنكم في الحياة وبعد الممات
وتوبوا اليه تعالى فهو الذي يقبل التوبة عن عباده ويأخذ الصدقات

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ان في ذلك لذكرى لمن كان له قلب
او القى السمع وهو شهيد بارك الله لي ولكم ولسائر المسلمين اجمعين
استغفر الله العظيم الذي لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه
امين والحمد لله رب العالمين

خطبه دوم ابتداء بهفت تكبير نمايد ودر آخر بگويد الله اكبر كبيرا والحمد لله حمدا دائما

الله اكبر كبيرا فسبحان الله العظيم بكرة واصيلا الحمد لله ثم الحمد لله وما توفيقي
واعتصامي الا بالله الحمد لله الذي نزل الفرقان على عبده ليكون
للعالمين نذيرا وله ملك السموات والارض ولم يتخذ ولدا

ولم يكن له شريك في الملك وخلق كل شيء فقدره تقديرا
جعل شهر الحرام نورا وهدى للناس فيه آيات بينات من مصلى
ومقام وصيره أمانا من كل خوف ومظلمة فهو أساس الرحمة ومجلي
الظلام أحمده حمدا دائما أبدا على الآثار واشكره شكرا كثيرا كبيرا
متواترا على نعمائه وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له
شهادة تنفع قائلها يوم القيام وأشهد أن سيدنا ونبينا
محمدا صلى الله عليه وسلم عبده ورسوله الذي خصه الله تعالى بالنبوة
والمعجزات وأيده بنصره وإعلاء كلمة الحق وناشرات الأحكام
اللهم صل وسلم وبارك على سيدنا محمد الذي استنقذنا من الضلالة
إلى طريق الهداية والإسلام وعلى آله وصحبه الذين كانوا لحفظ أساس
الإسلام والدين كالحسام أما بعد فأوصيكم عباد الله ونفسي
العاصية الخاطئة المذنبة بتقوى الله وطاعته فإن الله مع الذين
اتقوا والذين هم محسنون أيها المؤمنون أيها الناس رحمكم الله تعالى
بادروا بالتوبة الخالصة قبل الموت واغتنموا الفرصة في هذه
الدنيا قبل الفوت فتفكروا في أنفسكم آناء الليل وأطراف النهار
واشتغلوا بالطاعة والاستغفار لعل الله يغفر لكم ويدخلكم بفضله جنات
تجري

تجري من تحتها الأنهار ولا تكونوا كالذين يعصون الله ويعصون الرسول
فاستوجبوا العذاب والنار في دار القرار وصلوا وسلموا على سيدنا
فيستوجبوا محمد كما قال تبارك وتعالى لم يزل قائلا عليما
إن الله وملائكته يصلون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه
وسلموا تسليما اللهم صل وسلم وبارك على سيدنا ونبينا محمد وعلى
آله وصحبه وأزواجه وذرياته وأتباعه أجمعين اللهم صل على سيدنا
محمد وعلى آله وصحبه وسلم يا أيها الراجون نيل شفاعته صلوا عليه وعلى
آله فإن صلاتكم في مثل هذا اليوم يسمعها بأذنيه اللهم صل وسلم
على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات
والمسلمين والمسلمات الأحياء منهم والأموات إنك قريب
مجيب الدعوات آمين والحمد لله رب
العالمين تمت

نبهنا الله تعالى وإياكم من نوم
الغافلين وحشرنا وجميع المسلمين
تحت لواء [illegible]

من صام يوم عرفة احتسابا كان كفارة للسنة التي قبله والسنة التي بعده

ويسن متأكدا صوم يوم عرفة لغير حاج لانه يكفر السنة التي هو فيها والتي بعدها كما في خبر مسلم
صيام يوم عرفة احتسب على الله ان يكفر السنة التي قبله والسنة التي بعده وورد ايضا عن ابن عمر رض
من صام يوم عرفة غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر اما الحاج فلا يسن له صومه بل يسن له فطره
ليكون قويا للاتباع وليقوى على الاتيان باعمال الحج وفي تكفير هذه السنة التي هو فيها اشارة الى انه
يموت فيها وفي ذلك بشرى كما نقل ذلك الدابغي عن ابن عباس رض وقال وغيره بشرى بحياة سنة مستقبلة
من صامه اذ هو صلى الله عليه وسلم بشر بغفران ما قبل الصائم على الحياة فيها اذ هو صلى الله عليه وسلم
لا ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى والاجر ان عشرة افضل من عشر رمضان اه
الاخير
وفي كون صوم يوم عرفة بسنتين وصوم يوم عاشوراء بسنة ان عرفة يوم محمدي صلى الله عليه وسلم يعني ان صومه
خاص بامة محمد صلى الله عليه وسلم وعاشوراء موسوي فنبينا محمد افضل الانبياء صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين
فكان يومه بسنتين وهو افضل من سائر الايام اه

ويستفاد ... افضل ... صوم عشر الحجة ... العسقلاني ...

... یا علی گو یا علی گو یا علی

چون چنین کردی خدا یار تو شد
شه حسام الدین مددکار تو شد

امرنا بالمامورات ونهانا عن المنهيات والمخالفات من اطاعه
فقد نجا ومن تخلف وعصى فقد وقع في المهالك الى العقوبات
هو الله الذي جعل الاسلام ديننا و[illegible] الكعبة قبلتنا وجعل
شهر الحرام نورا وهدى للناس [illegible] لما فيه ايات بينات امر الملائكة
بطواف بيته قبل خلق ادم بسبعة الاف سنة فصار ذلك لهذه الامة
من الفرائض والواجبات وصير طواف البيت والسعي والحلق و[illegible]
المبيت والرمي والهدى امانا — الوقوف والطواف
من كل سوء وعقاب فهو اسباب السعادة
والنجات فسبحان من عظم شعائر هذا البيت وطهره وشرفه
وكرمه للطائفين والعاكفين والراكعين الساجدين من المسلمين
والمسلمات

احده الى [illegible]

اعلموا ان التضحية [illegible] امام الشافعي [illegible]
سنة [illegible] عند امام [illegible] الائمة الثلاثة [illegible]
[illegible] رضي الله عنها [illegible]
[illegible] عن عائشة [illegible] ما عمل ابن ادم [illegible]
[illegible] يوم القيمة [illegible]
[illegible] واظلافها وان الدم ليقع من الله
[illegible] قبل ان يقع على الارض فيطيب بها نفسا

پس بقدر سه دقیقه در جای خود بنشیند بعد از آن برخیزد و ابتداء بخطبه ثانی کند
و در اول ابتدا بهفت تکبیر نماید بعد از آن شروع بخطبه دوم کند

الحمد لله ثم الحمد لله الحمد لله الذي خلقنا بارادته وقدرته
لمعرفته وعبادته وامرنا باداء فرائضه وطاعته
والصلوة والسلام على سيدنا محمد وعلى اله وصحبه
اجمعين اما بعد اوصيكم عباد الله ونفسي العاصية
اولا بتقوى الله وطاعته فان الله مع الذين اتقوا والذين هم
محسنون ايها الناس توبوا الى الله الواحد القهار
وصلوا وسلموا على سيدنا محمد كما قال الله الملك الغفار
ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين
امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما اللهم صل وسلم وبارك
على سيدنا محمد وعلى اله وصحبه يا ايها الراجون نيل
شفاعته صلوا عليه وسلموا تسليما اللهم اغفر
للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات الاحياء
منهم والاموات من اهل السنة والجمعة و
الجماعات امين والحمد لله رب العالمين
پس نشیند بعد از آن فاتحه بخوانند سبحان ربك رب العزة عما
يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله
رب العالمين
تمت شد خطبه عید

خطبهٔ عید رمضان ابتداء بهفت تکبیر نماید

الحمد لله الذي الى ذاته العارفون وواله في صفاته الواصفون
اللهم صل وسلم وبارك على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه اجمعين
خصوصا منهم على الشيخ الشفيق وخليفته على التحقيق امير
المؤمنين ابي بكر الصديق رضي الله عنه وعلى امير الاصحاب
وزين المسجد والمحراب امير المؤمنين عمر ابن الخطاب رضي الله عنه
وعلى اكرم الانس والجان صاحب الحياء والايمان امير المؤمنين
عثمان ابن عفان رضي الله عنه وعلى امير العبيد والاحرار
اشجع الاصحاب والاخيار امير المؤمنين علي ابن ابي طالب
الكرار وعلى الامير الانام والناس سيد الشهداء احمزة
وابي فضل العباس رضي الله عنهما وعلى الامامين الشهيدين
المقتولين المظلومين ابي محمد الحسن وابي عبد الله الحسين
رضي الله عنهما وعلى سائر الصحابة والتابعين رضوان الله
تعالى اجمعين اما بعد اوصيكم ايها الناس بتقوى الله
وطاعته فان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون
ايها الناس اعلموا ان يومكم هذا يوم العيد ويوم الامان
من عذاب الوعيد فتوبوا الى الله وادوا زكات رؤسكم
فيجب عليكم بغروب ليلة العيد لعل الله يقبل منكم بفضله
ويدخلكم جنات النعيم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
ان في هذا لبلاغا لقوم عابدين استغفر الله لي ولكم
ولسائر المسلمين امين والحمد لله رب العالمين

سلسلهٔ مشایخان طریق قدس الله تعالی اسرارهم بعد از ختم بخوانند

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على فاتح
باب الحضرة في العلم والعين واليقين محمد الذي كان نبيا وآدم بين الماء
والطين وعلى آله وصحبه وازواجه واهل بيته وخلفائه اجمعين
الى يوم الدين اللهم بلغ واوصل مثل ثواب هذه الختمة الشريفة
الى روح حضرت منبع الصدق والصفا اشرف الورى محمد المصطفى صلى الله
عليه وسلم والى روح خليفته في الغار والطريق شيخ الصحابة ابي بكر الصديق
رضي الله عنه والى روح حضرت غريب العهد ومحرم آل الرسول حضرت سلمان الفارسي
رضي الله عنه والى ارواح حضرات مشايخ طريقة العلية العالية النقشبندية
والقادرية والكبروية والسهروردية والچشتية قدس الله تعالى اسرارهم العلية
ونفعنا الله تعالى ببركات انفاسهم القدسية خصوصا منهم الى روح صاحب
الطريقة بالاستقلال المتحقق باقصى مقام القرب والوصال والكمال المحمدي المشرب
بحسب الوراثة والنسب مشرق انوار الهداية واليقين الشيخ محمد
البخاري المشهور بشاه نقشبند خواجه بهاء الدين قدس سره والى روح
حضرت قطب الرباني غوث الصمداني شيخ الجن والانس الشيخ عبد القادر
الجيلاني قدس سره والى روح حضرت خازن اسرار الآيات والسور خليفة
سيد البشر المجدد للالف الثاني الشيخ احمد الفاروقي السرهندي
المشهور بالامام الرباني قدس سره والى روح حضرت قطب الطرائق وغوث
الخلائق مظهر كمالات الخفي والجلي الشاه عبد الله الملقب بغلام علي الاحمدي
الدهلوي قدس سره والى روح حضرت نور المشرقين وضياء الخافقين
القطب الواجد والغوث الماجد حضرت الشيخ مولانا خالد قدس سره
والى روح حضرت المعرض عن مناصب الاولياء لكمال الارتقاء الى اقصى

مقام القرب والرضى قمر العرفان وشمس اليقين الشيخ عثمان الملقب
بسراج الدين قدس سره والى روح حضرة قطب الارشاد والغوث الامجد
ثاني بهاء الدين الشيخ محمد قدس سره والى روح حضرة قطب الوجود
محبوب حضرة الملك المعبود المتخلق بالاخلاق المصطفوية
والمتخلع بخلعة ولاية العثمانية والبهائية امام الواصلين
محي السنة والدين الشاه محمد علي الملقب بحسام الدين
ادام الله تعالى نعمة بقائه وبقاء اولاده علينا وعلى سائر
المسلمين اجمعين وقدس الله تعالى سره وافاض علينا من
بركات انفاسه وبره والى ارواح مشايخهم وخلفائهم
ومريديهم ومنسوبيهم ومحسوبيهم ومخلصيهم اجمعين
آمين والحمد لله رب العالمين

وبعد از فراغت از سلسله بقدر عشر قرآن بخوانند که معمول شاهان
طریقت علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم العلیه می باشد
که بواسطه برکت ورحمت زیاده تر نازل میشود

برمحمد بخش و بر خواننده این سلسله
هرچه هست از مخلصان سالکان راه رشت

ايضا صلوات

اللهم يا رب الارض وما فيها وما عليها ورب السماء وما
فيها ورب العرش العظيم وما فيه اسألك مسئلة المقبولين
ان تصلي وتسلم على نبينا محمد عبدك ورسولك النبي روحي
الطيب الطاهر المطهر المبعوث على كافة الاسود والاحمر
وعلى آله واصحابه العظام وآبائه وامهاته واجداده
الطيبين المقربين الكرام وعلى ازواجه امهات المؤمنين
واهل بيته الطاهرين واولاده واحفاده البررة
المعصومين آمين برحمتك يا ارحم الراحمين

اللهم صل وسلم على حبيبك وصفيك وخيرتك من خلقك
محمد وعلى آله وصحبه وعلى ابينا آدم وامنا حواء وعلى
اخوانه من الانبياء والمرسلين وعلى كل من آلهم و
اصحابهم واتباعهم اجمعين آمين والحمد
لله رب العالمين

فهو امينك في الارض والسماء وجعلته نبيا ورسولا
وآدم بين الطين والماء نبي جامع رسول كامل
هو اساس الشريعة والدين قال الله تبارك وتعالى
في فضائله يا ايها النبي حسبك ومن اتبعك من المؤمنين
وعلى آله وصحبه واتباعه ومن تبعهم باحسان الى يوم الدين
فعليه وعليهم الصلوة والسلام ورحمة الله وبركاته

ايضا صلوات منظوم استغاثة مجربة
بلغ اللهم مني تحفة الصلوات مع هدية التسليم بالفضل على روح الرسول
الذي قلت له صلوا وسلموا عليه ورفعت ذكره اذ ذكره خير المقول
ثم صليت عليه وامرت الناس به ان يصلون عليه مع سلام بالوصول
صل يا رب عليه مع سلام بالابد وعلى الآل والصحب فروعا والاصول
رب من امته اجعلني واحشرني معه
واقض حاجاتي لديك ولديه بالقبول

وكتابا ودليلا ونورا وضياء ورحمة وذكرا ورضيت بحضرت رسولك وحبيبك محمد نبيا ورسولا

اعلامى است در نعت حضرت رسول صلى الله عليه وسلم وبيان خواص وفضائل قرآن مجيد كه افضل واعظم واخص معجزات اوست چه اعجاز قرآن مجيد از همه معجزات وى بزرگتر وفاضلتر است چنانچه در كتاب اعلام النبوه بيان آن نموده است

اگرچه در اينجا چونكه كتاب مختص صلوات بود مناسب نوشتن چيزى ديگر نبود ليكن چون چاره منحصر بود بنوشتن نعت وتوصيف حضرت رسول صلى الله عليه وسلم وذكر خواص وفضائل قرآن مجيد لهذا بتحرير بعض از آنها پرداخته وآنها را از كتاب اعلام النبوه التقاط واستخراج نمودم وابواب آنهمه بيانات را محض ثواب واجر براى خود گشودم اهنيت در همين كتاب صلوات ترقيم گرديد چون مقصود اصلى ما مسلمانان كه از امتان آنحضرت صلى الله عليه وسلم مى باشيم استقرار واستقلال ومبناى كار ايمان واسلاميت ودين ما بواسطه وجود مبارك آنحضرت صلى الله عليه وسلم وبواسطه مجاهدات وزحمات اصحاب او



وخلفاهای او رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و علماء و مجتهدین و اولیاء
و صلحای امت او نور الله مرقدهم و اعلی الله درجاتهم استحکام
پذیرفته است که فرموده اند بانبودیم و تقاضامان نبود
لطف تو ناگفته ما را در وجود وانگهی خصایص دیگر
و فضایل مخصوص دیگر مختص این پیغمبر است صلی الله علیه وسلم کردیده است از ان
که حق تعالی نام مبارک وی را با نام مقدس خود مقرون گردانیده است دیگر
و فرموده است ای حبیب من هرجا ذکر من کنند باید نام تو هم
با نام من ذکر کرده شود و این صفت در حق هیچ پیغمبری دیگر از
انبیاء و پیغمبران سلف نبوده است بلکه این خلعت لایق
مختص حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم کالائی است بر بالای
او دوخته اند دیگر از این تصرف که روا است
اختیار این تصرفها تمام است ویکی دیگر آنکه ذات شریف او
بی سایه بوده است و این صفت نیز برای هیچ پیغمبری نبوده است
ویکی دیگر از صفات مخصوصه بوی معراج وی بوده است
چه این عروج و معراج بان کیفیت و وضع که مذکور و مشهور عام است
برای هیچکس از انبیاء وغیره واقع نبوده است
[illegible]

ولاستاذنا ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات اجمعین عامة ربنا تقبل
منا انک انت السمیع العلیم برحمتک یا ارحم الراحمین دعای بعد در سجده واجب و سنت
سنت است که این دعا را بخوانند لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا
لا اله الا الله عبودیة ورقا سجدت لک یا رب تعبدا ورقا روزی الاعمال علی القران

رمضان المبارک	شوال المکرم	ذی القعدة الحرام	ذی الحجة الحرام
سورة محمد	سورة الفتح	سورة النساء	سورة الفجر
محرم الحرام	صفر المظفر	ربیع الاول	ربیع الثانی
سورة الرحمن	سورة حمعسق	سورة المجادلة	سورة الملک
جمادی الاول	جمادی الثانی	رجب المرجب	شعبان المعظم
سورة المزمل	سورة المدثر	سورة یس	سورة ص

فال نامه منظوم کلام الله مجید هر که از قرآن کند فال [illegible] از حال خویش باید ش کردن طهارت از نخست
مصحف بر او ل واخو درست فاتحه بر خواند از اول سر باد سوره [illegible] پیش آر چو نکر کردی سه بار این دعا
این دعا بر خوان و مصحف بر گشا اللهم انی توکلت علیک وتفألت بکتابک فارنی ما هو المکنون فی سرک المکنون
فی غیبک بین لی ما هو من الخیر والشر اللهم انت الحق ومنک الحق وکتابک الحق فانزل علینا الحق بحق محمد
الحق یا ارحم الراحمین بعد از که دعا خواند مصحف بکشا چون کشادی مصحف سابع ورق سوی دست راست کردانی
سطر اول را بهفتم بر شمر کت نماید حرف هفتم خیر و شر یقین فالت فال اولیاء هم برین بودند جمله اصفیاء
[illegible] الف آید بفال الله کتاب ابتدای کار شد خیر و صواب بر نیکوئی بیابی ز الحق منفعت یابی ز صاحب دولتی
ت بنو بر باز کرد از هر خطا کرد هی صد فر بود دفع بلا ث اگر آید بفال الله کلام کردی اندر دین و فسانیک
ح جد و جهد کن در کار خویش کت در آید نا کهان دولت ز پیش خ ز خوشی دولتی یابی قوی از بلا وار رنجها ایمن شوی

خ نباشی خالی از خوف و خطر باخدا باش و ز هر بد در گذر د دولت باشد با عز و ناز دست تو بر هر غرض باشد دراز

ذ دشمن قهر کرده شاد باش از غم و اندوه دل آزاد باش ر بفال آید نشان بهتری هم ز غم و هم ز دولت برخوری

ز بکار خویش در مانی بجان عاقبت یابی از آن سختی امان س سعادت باشدت در هر دو سرا تو بیابی هرچه خواهی از خدا

ش ز دشمن مینماید ترس و بیم باید از دشمن حذر کردن مقیم ص باید صبر کردن بر مراد چون بکردی صبر کارت بر گشاد

ض روزی چند غم خوار شوی بی شک اندر محنت گرفتار شوی ط اگر آید بفال ای خوش نگار در ره خالق شوی بر هر کار

ظ بر آید ایمن است از رنج و درد پس بیابد آنچه طالب کشود ع اگر آید بفال اندر زمان آشکارا گردد اسرار نهان

غ چیزی داد باید خواسته چون بدادی کار شد آراسته ف اگر آید بفال ای هوشیار جمع گردد کار و کردی کامکار

ق اگر آید شوی مقبول قول بی شک ایمن شوی از بیم و هول ک بیم آن بود که ز ناگهان در خصومت اوفتی و اندر زیان

ل اگر آید بفال ای مرد خاص از غم و اندوه دل یابی خلاص م از دشمن غایت ترس و بیم باید از دشمن حذر کردن مقیم

ن در انکاری که رنجی برده‌ای مزد یابد زانکه بر آزرده‌ای و از خلقان شود آن بی‌نیاز سازدش کار در دو عالم کارساز

ه هلاک دشمنان آمد بفال باز رست از گفتگو و قیل و قال لا اگر آید بفال اندر یکی کار او شوریده گردد اندکی

ی ز غایب آید ترا احوال خوش یا بگیری در کنارش شاد و خوش چونکه شد منظوم این فال کلام شاد باد آنکه خواند والسلام

مسطور است که این دعا از خط مبارک امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه الصلوة والسلام یافتند که آن حضرت

فرموده که هر کس این دعا را بعد از نماز صبح بخواند هر مرادی که بطلبد البته باجابت مقرون گردد و ثواب

عظیم الفاید است بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد و آل

محمد وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد فوقیه الله سیئات ما مکروا لا اله الا انت سبحانک

انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین حسبنا الله ونعم

الوکیل نعم المولی ونعم النصیر فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء ما شاء

الله لا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله ما شاء الله ما شاء الله وان کره الناس حسبی الرب

من المربوبین حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین حسبی الله رب العالمین

حسبی الذی

بسم الله الرحمن الرحیم

هذه قصیدة مضریة

فی ذکر الصلوات علی خیر البریة ...

ذکر عن الامام محمد البوصیری صاحب قصیدة البرده انه قلق واتی یوما قلقا

از تنگی و خشکی و خفقان سینه

شدیدا وحصل له ضیق الصدر ولم یعلم لذلک سببا فقام فتوضأ فلم ینصرف

عنه ما هو فیه فجلس یطالع الکتب فلم یتصور معانی ما یطالعه فخرج الی شاطئ البحر

فان رؤیة البحر تشرح الصدر فلم یزل ما هو فیه فاوقع الله تعالی فی قلبه ان ینظم

فی الصلوات علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ابیاتا فعسی ببرکة ذلک یزول ما هو فیه

فنظم تسعة وعشرین بیتا فی الصلوة علیه صلی الله علیه وسلم قبل وهم ان ینظم لامته اکثر منها

فبینما هو فی ذلک فاذا برجل حسن الوجه علیه ثیاب حسنة ولریحه ملاء ما بین

السماء والارض وهو یتلقی علی وجه الماء من البحر حتی اقبل وسلم فرد علیه السلام

ولم یعلم من هو فقال له یا هذا اختصر علی الصلوات علی فوحق من خلقنی وارسلنی

بالحق بشیرا ونذیرا القداعیث ملائکة السموات والارضین والعرش والکرسی

في حرز ثوابها وضمن لمن صلّى عليّ بهذه الصلوات عقب كل صلاة أنه
رفيقي في الجنة والفردوس الأعلى ثم ذهب من حيث جاء قال فقلت
أنه رسول الله صلى الله عليه وسلم فأخذت قول

الصلوة والسلام عليك يا رسول الله   الصلوة والسلام عليك يا حبيب الله
الصلوة والسلام عليك يا أحمد خلق الله   الصلوة والسلام عليك يا من اختاره الله

حتى غاب عن بصري فامتلأ قلبي بذلك فرحا وسرورا وعدت إلى منزلي وأنا في
غاية الأنس بذلك الأبيات وهي هذه

بسم الله الرحمن الرحيم

يا رب صلّ على المختار من مضر   والأنبياء وجميع الرسل ما ذكروا
وصلّ رب على الهادي وشيعته   وصحبه هم لطي الدين قد نشروا
وجاهدوا معه في الله واجتهدوا   وهاجروا وله آووا وقد نصروا
وبيّنوا الفرض والمسنون واعتصبوا   لله واعتصموا بالله فانتصروا
أزكى صلوة وأنماها وأشرفها   يعطر الكون ريا نشرها العطر
مفتوقة بعبير المسك زاكية   من طيبها أرج الرضوان ينتشر
عد الحصى والثرى والرمل يتبعها   نجم السماء ونبات الأرض والمدر
وعد ما حوت الأشجار من ورق   وكل حرف غدا يتلى ويستطر
وعد وزن مثاقيل الجبال كذا   يتلوه قطر جميع الماء والمطر
والطير والوحش والأسماك مع نعم   يتلونها الجن والأملاك والبشر
والذر والنمل مع جمع الحبوب كذا   والشعر والصوف والأرياش والوبر
وما أحاط به العلم المحيط وما   جرى به القلم المأمور والقدر
وعد نعمائك اللاتي مننت بها   على الخلائق مذ كانوا ومذ حشروا
وعد مقداره السامي الذي شرفت   به النبيون والأملاك وافتخروا
وعد ما كان في الأكوان يا سندي   وما يكون إلى أن تبعث الصور
في كل طرفة عين يطرفون بها   أهل السموات والأرضين أو يذر

ملاء السموات والأرضين مع جبل ... والعرش والفرش والكرسي وما حصروا

ما اعدم الله موجودا واوجد مع معدوما ... دوما صلوة دواما ليس تنحصر

تستغرق العد مع جمع الدهور كما ... تحيط بالحد لا تبقي ولا تذر

لا غاية وانقضاء يا عظيم لها ... ولا لها امد يقضى ويعتبر

وعد اضعاف ما قد مر من عدد ... مع ضعف اضعافه يا من له القدر

كما تحب وترضى سيدي وكما ... امرتنا ان نصلي وانت مقتدر

وكل ذلك مضروب لحقك في ... انفاس خلقك ان قلوا وان كثروا

مع السلام كما قد مر من عدد ... رب وضاعفهما والفضل منتشر

يا رب واغفر لقاريها وسامعها ... والمسلمين جميعا اينما حضروا

ووالدينا واهلينا وجيرتنا ... وكلنا سيدي للعفو مفتقر

وقد اتى بذنوب لا عداد لها ... لكن عفوك لا يبقي ولا يذر

ارجوك يارب

ارجوك يا رب في الدارين ترحمني ... بجاه من في يديه سبح الحجر

والهم عن كل ما يعنيه اشغله ... وقد اتى خاضعا والقلب منكسر

يا رب واعظم لنا اجرا ومغفرة ... فان جودك بحر ليس تنحصر

وكن لطيفا بنا من كل نازلة ... لطفا جميلا به الاهوال تنحسر

بالمصطفى المجتبى خير الانام ومن ... جلاله نزلت في مدحه السور

ثم الصلوة على المختار ما طلعت ... شمس النهار وما قد شعشع القمر

ثم الرضى عن ابي بكر خليفته ... من قام من بعده للدين ينتصر

وعن ابي حفص الفاروق صاحبه ... من قوله الفصل في احكامه العمر

وجد لعثمان ذي النورين من كملت ... له المحاسن في الدارين والظفر

كذا علي مع ابنيه وامهما ... اهل العباء كما قد جاءنا الخبر

سعد سعيد ابن عوف طلحة وابو ... عبيدة وزبير سادة غرر

والال والصحب والاتباع قاطبة ... ما جن ليل الدجى او بدا سحر

يا رب صل على المختار ما طلعت شمس النهار وما قد شعشع القمر

تمت شد قصيدهٔ صلوات کلام شیخ محمد بوصیری صاحب

قصیدهٔ بردیه چنانچه شرح آن در دیباچهٔ آن

مذکور است ۲ شهر ذیقعده الحرام

۱۳۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم اني احمدك كمال الحمد واشكرك كمال الشكر كما شكرك

عبادك الشكور على مر الايام والليالي والازمان والدهور

اللهم لك الحمد ولك الشكر ولك المجد والعظمة والكبرياء

ولك كمال القدرة والحكم والملك والبقاء ربي لا احصي ثناء

عليك انت كما اثنيت على نفسك لا اله الا انت وحدك

لا شريك لك فاشهد انا على هذه الشهادة التي كنت عليها

في حيات الدنيا وفي عالم الاخرة وهي قولي اشهد ان لا اله

الا الله وحده لا شريك له واشهد ان سيدنا ونبينا

محمد

محمدا عبده ورسوله فبهذه احيى واموت وبها اعيش

في دار الدنيا وفي القبر والقيمة اللهم تقبل مني هذه الشهادة

بقبول حسن كما تقبلت من انبيائك ورسلك وعبادك

واهل طاعتك والذين يؤمنون بك وبرسولك وحبيبك

محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم اللهم بحرمة ذاتك باسمائها وبأفعالها

وبحرمة صفاتك بجمالها وجلالها وبحرمة حمدك وثنائك

وبحرمة مجدك وعظمتك وكبريائك وتجلياتك لاوليائك

واصفيائك ان تصلي وتسلم على من هو حبيبك وخليلك

ومرآت الوهيتك وربوبيتك نور الارواح وروح الاكوان

والاشباح رحمة الله الاظهر المبعوث على الاسود والاحمر

محمد عبد الله العربي الهاشمي القرشي المكي المدني

وعلى آله وصحبه وازواجه واهل بيته اللهم ان نبيك وحبيبك

محمدا صلى الله عليه وسلم قال ان الله يعطي العبد على قدر نيته

فاني نويت مدة عمري صلوات رسولك وحبيبك محمد صلى الله عليه

وسلم امتثالا لامرك وتصديقا بكتابك المنزل على حبيبك

دعای نیت فرستادن صلوات بر حضرت رسول ۳

ورسولك ومحبة فيه وشوقا اليه واخلاصا وتسليما
لحضرته وتعظيما واحتراما لقدره وشانه وشرفه ولكونه
صلى الله عليه وسلم اهلا لذلك فاعطني يا رب ما سألتك
على قدر نيتي وتقبل مني بفضلك وجودك هدية الصلوات
والتسليمات على نبينا ومولانا محمد صلى الله عليه وسلم
وضاعف اللهم محبتي واخلاصي وامتثالي فيه ووفقني على
اهداء الصلوات والتسليمات عليه في كل آن وزمان
ولحظة وساعة واجعل اللهم صلواتي عليه نورا نيرا
ورحمة وبركة واسعة عظيمة واجعلها سببا لقضاء حاجتي
وقبول دعواتي واجابة مسئولاتي وتيسير اموراتي اللهم
فرج بها همومي وادفع بها غمومي ويسر بها اموري ولا
تعسر علي بسخطك وغضبك واجعلها حافظا لي
وحارسا في حضري وسفري ونومي ويقظتي وفي جميع وجوه
احوالي اللهم اني استشفع بالصلوات على نبيك ورسولك
وحبيبك صلى الله عليه وسلم اذ هو اعظم الشفعاء وافضلها
اليك واقسم بحرمتها عليك اذ هو اعظم من

اقسم بحقها عليك واتوسل بها اليك اذ هو اقرب الوسائل
اليك في قبول دعواتي واجابة مسئولاتي وقضاء حاجاتي
وحصول مقاصدي ونياتي وشفاء امراضي وعللي وبلياتي
اللهم اني اسألك ايمانا كاملا دائما واسألك اسلاما وافيا
نافعا واسألك قلبا خاشعا واسألك لسانا ذاكرا شاكرا واسألك
دينا قيما واسألك العافية من كل آفة وبلية ومرض وعلة واسألك
تمام العافية واسألك دوام العافية واسألك تمام الحمد والشكر على
اعطاء النعمة وعلى العافية واسألك الغنى عن الناس اللهم اني اسألك
السلامة والصحة في بدني واعضائي واسألك لسانا رطبا بذكرك وحمدك
وشكرك واسألك قلبا خاشعا متنعما بذكرك وبدنا هينا لينا للطا عتك
وعبادتك واسألك العافية لمرضياتك واسألك ان تغنيني بفضلك
عمن سواك وان تدفع عني الفقر الذي منعني عن طاعتك وارأف بي
يا رؤوفا بالعباد رأفة الحبيب بحبيبه عند نزول الشدائد به وارحمني
من هموم الدنيا وضيقة معيشتها اللهم فآمن خوفي من كل المخاوف
ولا تخيب رجائي فانت رجائي يا من قال لا تقنطوا من رحمة الله
وقولك اجيب دعوة الداعي اذا دعاني اللهم فارج الهم وكاشف الغم
مجيب دعوة المضطرين رحمن الدنيا والآخرة ورحيمهما انت ترحمني فارحمني
برحمة تغنيني بها عن رحمة من سواك اللهم يا من لطفت

بخلق السموات والأرض ولطفت بالخلائق في يوم العرض
ولطفت بالأجنة في بطون امهاتها الطف بي في قضائك
وقدرك لطفا يليق بكرمك وجودك يا ارحم الراحمين يا اكرم
الأكرمين بر از آن شصت وشش مرتبه یا لطیف بگوید واگر بر طرف آسمان بکند
ویا لطیف بگوید خوبتر ومجرب تربت بر از آن صلوات منجیه اللهم صل علی سیدنا محمد
صلوة تنجینا بها من جمیع الاهوال والآفات تا آخر بخواند اللهم اختم لی
منك بخير اللهم صل على سيدنا ونبينا محمد وعلى آله وصحبه وسلم
سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين
والحمد لله رب العالمين
الهي علمك كاف عن
السؤال اكفني بحق الفاتحة سؤالي وكرمك كاف عن
السؤال اكرمني بحق الفاتحة مقالي وحصّل
ما في ضميري بحق محمد صلى الله عليه وسلم
وآله آمين برحمتك يا ارحم الراحمين

اللهم يا جامع الشتات ويا مخرج النبات [illegible]
ويا محيي العظام بعد الممات ويا [illegible] الدعوات [illegible]
ويا مجيب الدعوات ويا منفّس الكربات ويا قاضي الحاجات [illegible]
ويا رازق المخلوقات ويا [illegible] الكرامات [illegible]
ويا فاتح [illegible] الكائنات [illegible]
السموات [illegible] الخلائق [illegible]
الأصوات [illegible] على كل شيء [illegible]
وصلى الله على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه اجمعين آمين والحمد لله رب العالمين

در بیان تفسیر آیه ان الله وملائکته
یصلون علی النبی الخ منقول از تفسیر مواهب

اگرچه در ابتداء این کتاب سابقا شمه از تفسیر آیه ان الله وملائکته
یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما
بیان نمودیم دیگر محتاج باز به بیان نداشت لکن چون حقیقت بیان آن
مستخرج از کتب تفاسیر است بلکه اکثر معنی آن منقول از تفسیر مواهب میباشد
لازم آمد همان معنی آن را در مواهب اینجا مرقوم نمائیم تا هر آینه برادران دین
ز تفهیم معنی این آیه بتمامه بصیرتی حاصل فرمایند وبرغبت وشوق بکثرت
صلوات فرستادن بر آنحضرت واجر وثواب آن حاصل آینه وکان حقا
علینا نصر المؤمنین وصلی الله علی سیدنا ونبینا وسیلتنا
وشفیعنا محمد وعلی آله واصحابه وخلفائه وازواجه وذریته
واهل بیته اجمعین بدانکه صاحب مواهب در تفسیر کریمه ان الله
وملائکته یصلون علی النبی الخ میفرماید بدرستیکه خدای وفرشتگان خدای

يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ درود ميفرستند بر پيغمبر محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى كسانيكه بخدا و رسول خدا گرويده ايد و ايمان آورده ايد

صَلُّوا عَلَيْهِ صلوات گوئيد براو وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا و سلام گوئيد بروى

بسلام فرستادنى لايق يا انقياد كنيد امر او را انقياد كردنى و صلوة از حق تعالى

رحمت است و از غير او طلب رحمت نزد جمعى يعنى اللهم صل على محمد اين است كه

بار خدايا تعظيم كن محمد را صلى الله عليه وسلم در دنيا باعلاى دين و كلمات حقه

و اظهار دعوت و اعظام ذكر و ابقاى توحيد و شريعت و در آخرت بعلو درجات

و قبول شفاعت در حق امت و تضعيف ثواب و اظهار فضل و منزلت او بر همه

اولين و آخرين و تقديم وى بر كافه انبياء و رسل و ملائكه و الناس اجمعين

و نزد جمهور علماء بر آنند كه امر بصلوات بر آنحضرت در اين آيت محمول است بر وجوب

اما اختلاف در مقدار آن واجب است امام مالك رحمه الله گويد كه در همه عمر يكبار

واجب است و زياده بر آن مندوب و مستحب است و در بعضى مواضع استحباب موكد است

يعنى در نماز بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعى رحمه الله و در تشهد آخر واجب است

و بمذهب امام ابو حنيفه رحمه الله و برخى از علماء شافعيه سنت است و علماء و ائمه را

در وقت گفتن و شنيدن نام آنحضرت اختلاف است بعضى بر آنند كه هر نوبت درود

گفتن واجب بود و جمعى گويند در يك مجلس يك نوبت يا سه واجب است و بس

و فتوى بر آن

و فتوى بر آنست كه نام آنحضرت در مجلسى هر چند تكرار شود يك نوبت درود واجب است

و باقى آن سنت بود و در كيفيت صلوات احاديث متنوعه متعدده وارد شده است

امام نووى رحمه الله فرموده است افضل آنست كه جمع نمايد ميان طرق احاديث مذكوره

كه اكثر آن بصحت پيوسته و الفاظ وارده را بيارند باين وجه كه اللهم صل على محمد

عبدك ورسولك النبي الامي وعلى آل محمد وازواجه وذريته كما صليت

على ابراهيم وعلى آل ابراهيم وبارك على محمد النبي الامي وعلى آل محمد وازواجه

وذريته كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم في العالمين انك حميد مجيد

وسلم تسليما كثيرا كثيرا و فضائل صلوات و اوقات آن و شرائط و آداب آن

تمام و كمال در كتاب تحفة الصلوات مذكور است

يا سيد الانام درود جناب تو ... ورد زبان ماست مه و سال و صبح و شام

نزديك تو چه تحفه فرستيم ما ز دور ... ورد زبان ما همين صلوات است والسلام

منه مدون تفسير المواهب في سورة الاحزاب

نقلست از شیخ شهاب الدین احمد بونی رحمة الله علیه عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما در کتاب
سر الاسرار آورده که هر کسی را مهمی در هر کاری در مانده باشد روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه بگیرد پس روز جمعه باوضو
بالطهارت کامل بمسجد جامع درآید و این دعا بخواند هفت مرتبه بحضور قلب و بصدق و التجا بتمام
یقین ان شاء الله بلا شک حاجت وی روا شود بسیار مجربست بشرط صلوات در اول و آخر
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلك باسمك بسم الله الرحمن الرحیم الذی لا اله الا هو
عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم واسئلك باسمك بسم الله الرحمن الرحیم الذی لا اله
الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده
الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه
السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم و اسئلك باسمك بسم الله الرحمن الرحیم الکریم
الذی ملئت عظمته السموات و الارض و اسئلك باسمك بسم الله الرحمن الرحیم الذی لا اله الا
هو عنت له الوجوه و خشعت له الابصار و وجلت له القلوب من خشیته ان تصلی
و تسلم علی سیدنا و نبینا محمد و علی آل سیدنا و نبینا محمد و اصحابه و ان تقضی حاجتی
کذا و کذا در اینجا مراد خود را بگوید بعد از آن برحمتك یا ارحم الراحمین آمین و الحمد لله رب العالمین
و این دعا نیز در کتاب حیات الحیوان مذکورست لکن آیة الکرسی را بتمامه در آن نوشته اند بلکه
تا لا تاخذه سنة و لا نوم در آن نوشته لغ اما در نسخه دیگر آیة الکرسی بتمامه نوشته دیدم البته
ان شاء الله هر دو روایت صحیح است بلا شک و شبهه

تم مدونه حیات الحیوان

تو خود فرموده ما ینفع الناس اندر این دنیا … بقایش خوبتر باشد دلی پر مهر او دارد
بلی پیغمبر ما در حیات و در ممات آید … از و بوی شفاعتها چه وی نام و نشان دارد
شفاعتهای آنحضرت بسی باشند در عالم … ز احسانش چه گویم از زمین تا آسمان دارد
یکی از پرتو احسان او ایمان و دین ماست … که این اسلام ما از وی بسی نور عیان دارد
پیمبر [illegible] و با اصحاب همچون سپاه او … سپه را رونق از آرایش شاهان دارد
چون خورشید و درخشیدن نباشد کاین کواکب پیش خود دارد … درخشیدن چنان باشد که ماه آسمان دارد
پیمبر ماه و یاران همچون ستاره گرد او تابان … پیمبر شاه و چندین همچو شاهان پاسبان دارد
نمیدانم ز شکر نعمتش چون لب بجنبانم … بهر جا نعمتی باشد از آنحضرت نشان دارد
که این نعمتش را شکر گویم ز آنهمه نعمت … هر آن نعمت که بینی زان شهنشاه نام و نشان دارد
ز انعام و خصال و فضائلش چه میپرسی … ز اعجازش چه گوئی ای پسر شرح و بیان دارد
ز او صافش اگر خواهی ز قرآن پرس و صف او … که قرآن جمله نعت اوست و در وی صد زبان دارد
یکی از معجزش قرآن و معراجست و شق الصدر … دیگر شق القمر ما اعجازها فضلی گران دارد
ندانم یا رسول الله ز شرح اشتیاق خود … زبان سوزد اگر گویم نهانش هم زبان دارد
چه باشد گر بسوی خویش بازم خوانی ای سرور … ببوسم خاک در گاهت چو لطفت کامران دارد
ندارم از نظر غافل بهر حالی که من هستم … ندارم بی نصیب از فیض آن فرخنده جان دارد
من از آن جان فدا یابم که خود دانی رسول حق … رسیتیها نجاتم ده که سختی دل گران دارد
برابر تن ز دست نفس خود در ذلتم مگذار … مراد ریاب از فقری که آن بار از زیان دارد
خداوندا قبولش کن دعا هایم بفضل خود … نبی را نیز خواهیم برای امتان دارد
بحق آن نبی یا رب که ما ایمان بوی داریم … اجابت کن دعا هایم چو امیدم ... دارد
تقاضای سخن بسیار بود اما نگفتم چون … سخن بسیار کردن آدم را ... که دل را ... دارد
تو خود دانی دیگر حاجت بگفتن نیست ای خالق … برای بی که خود دبیری ... که کرز ... دارد ... زیان دارد

پس از چندین عرایض این عریضه عرض میدارم   بتوفیق که گوهر چاپچه جا آن دارد
از آن دریا که بر دلهای یاران ریختی یارب   بما هم قطرهٔ بخش از تفضل جای آن دارد
گر از معجز همی پرسی برو ز اعجاز قرآن پرس   هزاران چون من و تو در پناه خود امان
ز شاه نقشبند و غوث گیلان گوی اگر گوئی   نشان
محمد را شفیع آور که صلواتش بیان دارد

اللهم صل على حبيبك محمد ابن عبد الله المكي مولدا القرشي نسبا مدني الهجرة مطيبا طاهر النسب طاهر الحسب باهر الاعجاز سلطان ذا الكرم الحرم والحجاز قائما راكعا ساجدا حامدا شاكرا ماجدا ساعيا في مرضاتك داعيا لتبليغ اوامرك وآياتك واعيا لوحيك والهامك وعنايا تك نبي نجي نذير بشير هادي منير وعلى آله وصحبه وعلى كل من ازواجه وافواجه واهل بيته وعترته الطاهرين اللهم صل على سيدنا محمد عبدك خالصا ورسولك صادقا وبعيثك عادلا واتقا ومبلغك مؤتمنا صالحا ذو عز بليغ ذو مكانة منيع ذو حظ عظيم ذو حرمة كريم وعلى آله وصحبه وعلى كل من احب النبي واحبه النبي اللهم صل على سيدنا محمد امينك في الارض

وفی السماء

وفی السماء ذی العز والشرف والعطاء فلم تزل امارات النبوة لائحة في وجهه كاشفة فنهض باعباء الرسالة واداء الامانة ونشر الاسلام وتبليغ الاحكام ودعوة الناس الى توحيد حضرت ذي الجلال والاكرام فنصح ودعى واجتهد وسعى فقد ارسله الله تعالى الى كافة الخلق عموما رسولا منصوصا ونبيا مبعوثا الى ان خصه الله تعالى برتبة عظيم ومقام كريم وتكامل به الاسلام وتم به الاداب والاحكام وايده بالمعجزات قولا وفعلا وجعل كتابه ناسخا لجميع الكتاب ودينه ناسخا لجميع الاديان وخصه الله تعالى باعجازه من جميع رسله فاعظم اعجازه القرآن وهو كلام نفسي قديم ازلي جامع نافع رافع دافع لامع واقع حق صادق ثابت ملفوظ محفوظ مخطوط تنزيل من حكيم حميد لا يأتيه الباطل من بين يديه ولو اجتمعوا الانس والجن على ان يأتوا بمثله لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا واعظم اعجاز القرآن انه خارج عن كلام البشر وانه اضاف الله تعالى الى نفسه القدسية فمن اعجازه كثرة معانيها التي لا يجمعها علوم البشر وكثرة علوم لا يحيط بها علم البشر ومن اعجازه انه حجج وبرهان ورد على المشركين والدهرية والوثنية والفلاسفة والبراهمة والنصارى واليهود والمجوسية وسائر فرق المبتدعة

والغافلين وانه كان قليل اللفظ كثير المعاني
وانه كان قد اخبر عن اخبار قرون الماضية وقصص
الانبياء والملوك السالفة وحكاياتهم وبياناتهم
وانه كان مشتملا على الوعد والوعيد والمواعظ الحسنة
وغوامض الاحكام وبينات الاداب والفرايض
والدعوات وانه جامع علوم المتقدمة حيث
قال تعالى لا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين
من معالم البراري والبحار والاودية والجبال
لان علم الالهي جامع لجميع علوم الدنيوية و
الاخروية وانه ينبئ عن اخبار الغيب
ظاهرا او باطنا والاخبار بضمائر القلوب
وانه كان نعتا لذات الله واثبات وجوبه تعالى
واثبات صفاته الثبوتية والسلبية ومشعرا
بثبوت انبياء الله ورسله وبعثتهم ودعوتهم
وتبليغهم وثبوت اولياء الله والصالحين
من عباده والصديقين والشهداء والمؤمنين
ذكورا واناثا صغيرا وكبيرا وانه في الاصل معاني
نفسي ومفهومات ذاتية ازلية منقولات
من حضرت القدس منزلة على اللوح بقلم الرباني
فبلغه الملك بلفظه ونظمه وترتيبه الى
الرسول فادى الرسول الى الامة بلاغا
وتبليغا

وتبليغا بمثله بلا زيادة ونقصان وتغيير و
تحريف فصار الرسول مبلغا الى امته
فصار القرآن من اعظم معجزاته وافضل الاعجاز واخص
الاعجاز واولى الاعجاز واظهر الاعجاز واشهر الاعجاز
لانه جامع كل كتاب ومشتمل على كل فصول وابواب
اذ معجزة كل رسول موافق للاغلب من احوال
عصره واقتضاء زمانه وشايع بين ناس دهره
لان موسى عليه السلام بعث في عصر السحرة فخص
بفلق البحر يبسا وقلب العصا حية حيث بهر منه
كل ساحر واخاف منه كل كافر ومعاند وبعث عيسى
عليه السلام في عصر الطب والحكماء فخص بابراء
الزمن والاكمه والابرص واحياء الموتى بما ادهش
واوحش واعجب لكل طبيب وذو حكمة
وهكذا كل نبي ورسول فلما بعث نبينا محمد
صلى الله عليه وسلم كان في عصر الفصاحة و
البلاغة في العرب لانهم خلقوا من عنصر
طلاقة اللسان والفصاحة والبلاغة والعلم
والسخاوة والشجاعة فخص بالقرآن اذ هو
افصح الكلام وافضل الكتاب فخص به النبي
صلى الله عليه وسلم لفصاحته وبلاغته وايجازه
واعجازه واخبائه واعزازه بين الناس وشموله

وإثباتاً لجميع الكتب المنزلة السماوية وقيل
أن المعجز في كل عصر لكل قوم بحسب أفهامهم
كما روي كلموا الناس على قدر عقولهم
وكان في بني إسرائيل من قوم موسى وعيسى
بلادة وخفة عقل وغباوة حيث قالوا لنبيهم
حين مروا بقوم يعكفون على أصنام لهم اجعل لنا
إلهاً كما لهم آلهة فخصوا من الإعجاز بما يصلون
إليهم ببداية حواسهم وقدر عقولهم وأما العرب
فلفطانتهم وذكائهم وحدة عقولهم وإدراكهم فهم
أصح الناس وأعقل البشر إدراكاً وذهناً وذكاء
فقد انتهوا من الفصاحة أبلغها ومن المعاني أغربها
ومن الأخلاق أعظمها ومن الآداب أحسنها ومن إكرام
الضيف والمسافر أكثرها فخصوا من معجز القرآن
بما تجول فيه أفهامهم وتصل إليه أذهانهم
فيدركون حقائق القرآن بالفطنة وحدة الفهم
وسلامة الحواس وأنه يبقى على أعصار الدهور
والأزمنة الماضي والحال والاستقبال بخلاف سائر
معجزاته صلى الله عليه وسلم إذ القرآن يبقى أبداً
وكان بعضه يختص بحاضريه وبعضه يندرس
بانقراض عصره ومن إعجازه أنه لا يمل قاريه أبداً ولا يمجه
من قراءته ولو قرئ في كل يوم وساعة عشرين ختمة
ومن

ومن إعجازه أنه لا يقدر أحد على معارضته مع كمال العلم
والفصاحة والبلاغة بالعلوم فلم يقدروا معارضته
من الأعراب لا ظاهراً ولا باطناً ولم يمكن لهم معاندته
ومعارضته مع أنه أن المسلمين قصدوهم
وبذلوا بأنفسهم وأموالهم في قتالهم وسفك دمائهم
وسبيهم ومحاربتهم حتى الجن والشياطين لم
يقدروا على معارضة القرآن وحكى عنهم عن المعارضة بعجزهم
بقوله سبحانه وتعالى إنا سمعنا قرآناً
عجباً يهدي إلى الرشد فآمنا به فمدار
كمال معجز القرآن أنه لا يستطيع الخلق على الإتيان بمثله
كما قال تعالى قل لئن اجتمعت الإنس والجن على أن
يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم
لبعض ظهيراً فإذا ثبت إعجاز القرآن بما قررناه
وذكرناه لك من إعجازه وكراماته وبركاته
وفيوضاته الناشئة من إعجازه فاعلم أن ذلك
ما وقع لأحد إلا بمعونة الإلهي وبتوفيقه وإمداده
فضلاً وتفضلاً وهذا من تأييدات اللامعة
من أنوار تفضلات اللاهوتي فحسبنا
هذا من معجزاته صلى الله عليه وسلم فهذا قليل
من كثير وقطرة من بحار كبير فالحمد لله الذي
بنعمته تتم الصالحات ونور قلوب الذين آمنوا به
برسوله وأخرجهم من الظلمات وبدل سيئاتهم
الحسنات وصلى الله على سيدنا محمد وعلى

آله صاحب المعجزات الباهرات وعلى صحابته
وازواجه الطاهرات وعلى اهل بيته الذين
اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم باحسن
الطيبات اللهم صل على سيدنا ونبينا
محمد سيد الامة ونبي الرحمة ومولى النعمة
امين الدنيا والاخرة دليل النجات كفيل
العطات وعلى آله واصحابه وعلى كل من كان على
حاشية نسبه قصفاح حسبه من المؤمنين
والمسلمين اللهم اني رضيت بك ربا و
الها فرضيت بحبيبك محمد صلى الله عليه
وسلم نبيا ورسولا فامنت بك وبذاتك
وصفاتك وامنت بنبيك ورسولك محمد
صلى الله عليه وسلم وبما جاء من عندك
اجمالا وتفصيلا اللهم فاني امنت
بك وبحبيبك محمد صلى الله عليه وسلم
وامنت به بانه نبي مقرب مجرب مكي ابطحي نشاء
فيها وبعث بها واسرى منها ثم هاجر منها الى المدينة
وكان في يثرب الى ان توفي وبانه رسول مقبول
وبعثه

وبعثه الله تعالى الى كافة اهل الارض
وارسله اليهم باوامره ونواهيه واحكامه

في نعت النبي صلى الله عليه وسلم قليلة من كثيرة ومجملة من مفصل فنقل في كتاب اعلام النبوة

قال في كتاب اعلام النبوة ان نبينا صلى الله عليه وسلم
نبي عربي قريشي مطلبي قد بعث نبيا ورسولا
في مكة وكان فيها صلى الله عليه وسلم الى ان اسري
فيها ثم هاجر الى المدينة الطيبة وكان صلى الله عليه
وسلم في المدينة واشتغل بتبليغ الرسالة واداء الامانة
واستنقذ الناس من الجهالة والضلالة ونور الارض
من الظلامة واحيا الارض بعد موتها زيادة على ما نقل
عن نعته القرآن وزيادة على بشاير الانبياء بوجوده
وبشاير اهل الرياضة والاولياء بظهوره وامارته
وزيادة على ما تضمنته الكتب المنزلة والايات والاخبار
والروات الثقات بنبوته ورسالته وبدعوته وجهده
في مرضاته تعالى وفيما الزمه الله تعالى من عصمة اقواله
وافعاله وحركاته وسكناته وفيما جعله الله تعالى نبي الرحمة

٦ باقسام الرياضات وانواع الكرامات

ورسول الأمة وشفيع للملة ومجلي الظلمة وكاشف الغمة
ودافع الكربة وصاحب الهمة وطبيب العلة
وفيما أقسم الله تعالى بحياته وأسبقه في الخلق
على كل خلق نوراً وروحاً ظهوراً وفتوحاً وجعل
خاتم النبوة بين كتفيه وقرن باسمه تعالى اسمه
ونور بأنوار قدسه بدنه وجسمه وفيما لم يكن
له ظل لا في النهار ولا في الليل ولم يقع على بدنه
هوام من الذباب والبعوضة والبرغوث وأمثالها
ولم ير أحد بوله على الأرض وفيما عظمه
الله تعالى بتسليم الحجر وانحناء الشجر ونطقه له
صلى الله عليه وسلم ونطق الجمادات و
الحيوانات له وتسبح في كفه الطعام وكلمه
الضب في مجلسه مع أصحابه الأعلام وحن
لفراقه الجذع وتوسل به طير الفلاة
وسبحت في كفه الحصاة وتشفع إليه الظبي
بأفصح الكلام وشكا إليه البعير وتفجر من
بين أصابعه الماء النمير وأطاعه الأشجار
والأحجار والمدر وانشق له القمر وركب
البراق واخترق له السبع الطباق صاحب
اسلام

إسلام الآفاق يرى من خلفه كما يرى من أمامه
وتظلله الغمام صاحب الحلم والرأفة والتواضع
مع جميع الأنام وأم الأنبياء والرسل في مسجد
الأقصى ليلة الإسراء على كمال التعظيم
والاحترام ورجعت الشمس بدعائه لعلي
رضي الله عنه وجعلت له الأرض كلها مسجداً وترابها
طهوراً وشهد له الذئب بالنبوة وخرج على معدود
من قريش ورش عليهم التراب فلم يروه
ومسح ضرع شاة فدر منها اللبن وأطعم كثيراً
من الناس بصاع من الطعام وكلهم صار واشبعان منه
ودعا على عتبة ابن أبي لهب فقال اللهم سلط عليه
كلباً من كلابك وقد سلط عليه أسداً وأخبر
صلى الله عليه وسلم بكل ما أخبره فجاء كذلك
ودعا لابن عباس رضي الله تعالى عنهما بالفقه في الدين
وعلم التأويل فصار بحر العلوم ولأنس
رضي الله عنه بكثرة المال والأولاد وطول العمر
ورمى الكفار يوم حنين بقبضة من تراب
فامتلأت أعينهم منها فهزموا وكان صاحب
المعجزات فأعظم المعجزة وأخصهم وأفضلهم القرآن

والمعراج واقتران اسمه باسم الله وانشقاق القمر
وفضله الله تعالى على سائر النبيين والمرسلين
ببعض شمائله وخصايصه وخصائله
ونصح العباد وفتح البلاد واظهر الاسلام ونشر الاحكام
نبي نبأه الله تعالى بكرامة علية واخلاق
عظيمة فاعطاه ما لم يعطه باحد من الانبياء والمرسلين
ورسول ارسله الله الى كافة الخلق باوامره ونواهيه
زيادة على ما وصفه الله تعالى في كتبه وزيادة
على بشائر الانبياء بنبوته ورسالته ومكارم
اخلاقه وعصمته وتمام صورته وصفته
واصالته وتبليغ رسالته واداء امانته وبيان
صيانته وديانته وشرفه ومراقبة احوال
امته ورعايتهم في عرض اعمالهم واحوالهم و
آمالهم وفيما اكرمه الله تعالى من اجابة
دعواته وقبول مسئولاته ونصرته على اعداء الدين
والمخالفين واخباره بما سيحدث في حياته
وبعد مماته وصدور انواع المعجزات منه
من

من تسليم الشجر ونطق الحجر والجمادات والمدر
وهو اجيس النفوس وبديهة العقل العقول
بنبوته ورسالته ووقوع معجزاته قولية
وفعلية بحسب الاقتضاء منه واحياء
الارض ببركات انفاسه ودعوته
وظهوره ونسخ الاديان بدينه ونسخ
جميع الكتب بكتابه وكان رؤيته يقظة
او مناما حقا وصدقا لان الشيطان لا يتمثل به
وسئل منه عنه صلى الله عليه وسلم انت احسن
ام يوسف فقال صلى الله عليه وسلم انا املح ويوسف
احسن وسئل عنه عن الروح فقال صلى الله عليه وسلم
قل الروح من امر ربي فبعد
نزول تلك الآية لم يبحث منه احد من
العلماء ولا من غيره فلذلك لم يبادر بجواب
احد حتى نزل الامين جبرئيل باعلام من الله
كما قال تعالى في حقه صلى الله عليه وسلم وما ينطق عن الهوى
ان هو الا وحي يوحى هذا آخر ما ذكرته في
نعت نبينا محمد صلى الله عليه وسلم مناسبة



لِمَقَامِ صَلَوَاتِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاَنَا اَرْجُو مِنْ صَاحِبِ
الصَّلَوَاتِ اَنْ لَا يَنْسَانِي مِنْ شَفَاعَتِهِ وَلَا يَحْرِمَنِي
مِنْ رَأْفَتِهِ وَيَجْعَلَنِي مِنْ اُمَّتِهِ وَمِنْ حِزْبِهِ
النَّاجِينَ الْمُفْلِحِينَ وَاَنْ لَا يُخَيِّبَنِي
فِي الدَّارَيْنِ مِنْ نَظَرِ رَحْمَتِهِ وَلَا مِنْ مُفَاضَاتِ
هِمَّتِهِ اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلَى حَبِيبِكَ مُحَمَّدِ الَّذِي خَلَقْتَهُ
قَبْلَ كُلِّ الْخَلْقِ وَبَعَثْتَهُ بَعْدَ كُلِّ مَبْعُوثٍ
اَللّٰهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَنَا مِنْ اُمَّتِهِ فَاجْعَلْهُ لَنَا شَافِعًا
وَفَرَطًا وَوَسِيلَةً لِتَخْفِيفِ حِسَابِنَا وَتَيْسِيرِ
كِتَابِنَا وَدُخُولِ الْجَنَّةِ وَتَسْهِيلِ عُبُورِنَا عَلَى
الصِّرَاطِ مَعَ جَمِيعِ اَمْوَاتِي اَللّٰهُمَّ انْفَعْنَا بِالصَّلَوةِ عَلَيْهِ
وَارْفَعْنَا بِالسَّلَامِ عَلَيْهِ مِنَ الْفَائِزِينَ الْمُفْلِحِينَ
وَاجْعَلْنَا بِسُنَّتِهِ مِنَ الْعَامِلِينَ وَاَهِّلْنَا لِشَفَاعَتِهِ
يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اٰمِينَ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

از تسویه اینچند ورق از انجمله کتاب صلوات
فراغت یافت فی پنجشنبه غره محرم الحرام
فی سنه یکهزار و سیصد و بیست و چهار
۱۳۲۴

مبیکات اقوات

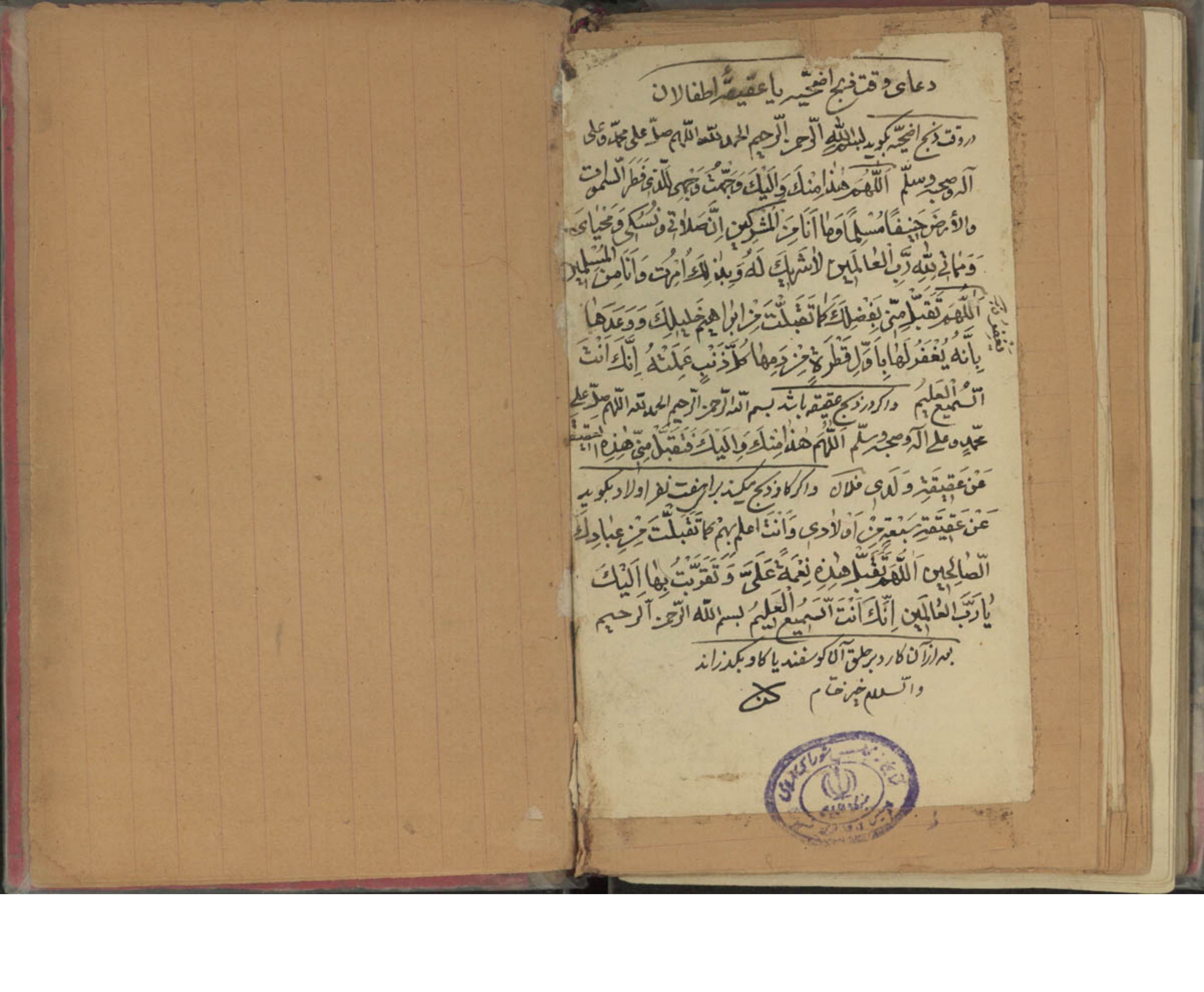
تحقیق

والحصر موافق نص شریعت مقدسه علی صاحبها آلاف التحیة والسلام که بعین جار
بیفر باید و نصاب برای المقتات المذکور تمر اکان او حبا خمسة اوسق وکل وسق
ستون صاعا والصاع اربعة امداد والمد رطل وثلث رطل بالبغدادی
و این عبارت کتب شریعت است و در مثقال و تعیین مقدار آن میفرماید
والمثقال اثنان وسبعون حبة من الشعیر المعتدل الذی لم یقشر وقطع من
طرفیه و از قرار تعیین درهم و مثقال و رطل و صاع و مد ثابت و محقق گردیده که
نصاب اقوات مقرره به نیم کیله بازار رشته تغار و بیست ویکمن بزیاد و کم است
و نصاب خرما و مویز بوزن بازار پنج تغار و سیزده من و یکچارک و از بعض یک پنجاک
کذا حققناه عند جمهور المحققین فی الفقه

[illegible]

شعیر و نخود و عدس و ارزن و برنج و ماش
و باقلاء و ذرت و الی اکثر ذلک من الاقوات

[illegible]



دعای وقت ذبح اضحیه یا عقیقه اطفال

در وقت ذبح اضحیه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله اللهم صل علی محمد و علی
آله وصحبه وسلم اللهم هذا منک والیک وجهت وجهی للذی فطر السموات
والأرض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلاتی ونسکی ومحیای
ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین
اللهم تقبل منی بفضلک کما تقبلت من ابراهیم خلیلک ووعدها
بانه یغفر لها باول قطرة من دمها کل ذنب عملته انک انت
السمیع العلیم واگر در ذبح عقیقه باشد بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله اللهم صل علی
محمد وعلی آله وصحبه وسلم اللهم هذا منک والیک فتقبل منی هذه العقیقة
عن عقیقة ولدی فلان واگر گاو ذبح میکند برای هفت نفر اولاد بگوید
عن عقیقة سبعة من اولادی وانت اعلم بهم کما تقبلت من عبادک
الصالحین اللهم تقبل هذه نعمة علی وتقربت بها الیک
یا رب العالمین انک انت السمیع العلیم بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از آن کارد بر حلق آن گوسفند یا گاو بگذراند

والسلام خیر ختام


ساحة الميدان ومدرسة المأمونية : بغداد
Mamouniya School - Maidan Square - Baghdad.
J.S. Hoory, Baghdad.
537 Dans la rue

